



* اندیشه‌ها

- جرایم منافی عفت مستوجب حد از منظر قانون ... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق) ... ۳
- نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری در مورد قرارهای ... (محمدرضا یزدانیان) ۱۲
- بسیط یا انحلالی بودن حق قصاص نفس (سیدرضا حسینی) ۲۰
- آیین دادرسی کیفری افتراقی نظامیان در ایران (ایمان حطمی) ۲۸
- توسعه‌ی حمایت‌های مالی از بزه‌دیده از رهگذر ... (دکتر مهدی خسروی - رضا دانش‌نیا) ۳۴
- جبران خسارت در جرم زنا از دیدگاه حقوق ایران و فقه امامیه (دکتر محمود مال‌میر - میثم نوری) ۴۰
- نقش ضابطین دادگستری در رعایت حقوق شهروندی متهم ... (علی احمد باقری) ۴۷
- فوق‌العاده کار با اشعه (محمدرضا دلاوری) ۵۸
- نقش علاقه‌مندی شغلی بر کاهش و ... (اداره کل پیشگیری از جرم و عفو و بخشودگی س.ق.ن.م) ۶۴
- علل ناسازگاری کارکنان وظیفه‌در محیط‌های ... (اداره کل پیشگیری از جرم و عفو و بخشودگی س.ق.ن.م) ۶۶

* رویه قضایی

- آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور ۶۸
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه ۷۲
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح ۷۴

* حقوق برای همه

- در مسیر سبز انتظار فرج ۷۶
- آشنایی با حقوق شهروندی ۷۸
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟ ۸۰
- جدول (اصغر فراهانی) ۸۱

* فرهنگی

- با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی ۸۲
- الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی ۸۴
- داستان: «عطر برنج» (فاطمه مقدسی) ۸۶

سال نوزدهم، بهمن و اسفند ۱۳۹۴



صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسؤول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: مهدی کوکی
ویراستار علمی و ادبی: دکتر فرخ‌زاد جهانی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
گرافیک: سید حشمت الله پناهی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه اطلاعات

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.
مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰
دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@Yahoo.com

* آیت الله محمد یزدی * حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری * دکتر سام سوادکوهی فر

* حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی * حجت الاسلام والمسلمین شکرالله بهرامی * دکتر حمید دلیر

* حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی * دکتر حسین میر محمد صادقی * دکتر جعفر صادق منش

* حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق * دکتر سید محمد حسینی * دکتر محمد رضا یزدانیان

* حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی * دکتر محمد جواد صفار

اعضای هیأت تحریر

هزینه‌های آموزشی، هزینه یا سرمایه؟

یکی از جنبه‌های بسیار مهم فعالیت قضایی، اتقان رأی است. احکام و قرارهای صادره از مراجع قضایی به حکم قانون، بایستی مستدل و مستند به قانون باشد. دلیل این امر این است که در واقع مرجع قضایی، در مقام یک نهاد بی طرف، مبنا و ادله توجیهی تصمیم خود را برای اصحاب دعوی ذکر می‌کنند تا آنان با ملاحظه مبنا و مستند تصمیم مرجع قضایی، آن را در ترازوی عقل و قانون به داوری نشینند. در امور کیفری اصل برائت است و ذکر ادله و استنادات رأی محکومیت موجب حصول این اطمینان برای متهم می‌شود که بی‌گناه محکوم نشده است. در واقع تمام این مقدمات برای حصول به یک هدف عالی یعنی حصول احساس امنیت قضایی و عدالت برای آحاد جامعه است. علاوه بر آن، اصل شفافیت یکی از اصول حکمرانی مطلوب است. ذکر دلایل و مستندات در آرای مراجع قضایی، به وضوح مبین اصل شفافیت و مسؤولیت‌پذیری دستگاه قضایی به این عنوان بخش مهم حاکمیت است. اما نهادینه شدن این امر در رویه مراجع قضایی مستلزم ممارست و آموزش است. هر چه بنیه علمی و تجربه عملی قضات افزون‌تر شود، پختگی و استحکام آرای آن بیشتر می‌گردد. این مهم زمانی حاصل می‌گردد که اولاً اولویت جذب در دستگاه قضایی با اشخاص فهیم و دارای دانش عمیق حقوقی گردد. ثانیاً آموزش‌های دوران کارآموزی قضایی، متمرکز بر فعالیت علمی و عملی قضایی شده و مسایلی چون فن نگارش حقوقی و مدیریت پرونده به طور جدی مطمع نظر قرار گیرد. ثالثاً آموزش‌های هدفمند و دوره‌ای منظم در زمان خدمت قضایی طراحی گردد. در این راستا، توجه به تجربه‌ی سایر کشورها بالاخص کشورهای دارای تجربه موفق در این زمینه ضرورت دارد.

ذکر این نکته ضرورت دارد که تحقق اهداف فوق مستلزم اصلاح نگاه مدیران و تصمیم‌سازان در دستگاه قضایی است. این نگاه بایستی معطوف به این امر باشد که سرمایه‌گذاری در امر آموزش نه تنها هزینه نمی‌باشد بلکه اندوخته‌ای است که منتفع‌نمایی آن در سالهای آینده، مردم و حکومت می‌باشند. موضوع آموزش همواره مورد اهتمام مسؤولین دستگاه قضایی بوده است. در سال‌های اخیر و پس از مسؤولیت حضرت آیت‌الله ام‌لی لاریجانی، اقدامات گسترده‌ای در راستای تقویت امر آموزش و توجه به پژوهش‌های بنیادین صورت گرفته که در خور تقدیر است. تردیدی وجود ندارد که هزینه‌های صرف شده در این زمینه سرمایه و اندوخته‌ای ارزشمند برای آینده دستگاه قضایی است.

جرایم منافی عفت مستوجب حد از منظر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بارویکرد کاربردی

قسمت اول

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح



مقدمه

تعداد جرایم مستوجب مجازات حد که در منابع فقهی ذکر شده است به شدت مورد اختلاف بین فقهاست به عنوان نمونه:

محقق حلی^(۱) تعداد این جرایم را شش مورد ذکر کرده است که عبارتند از: زنا، توابع زنا، شرب خمر، سرقت، قطع طریق شهیدثانی^(۲) تعداد این جرایم را یازده مورد ذکر کرده است که عبارتند از: زنا، لواط، سحاق، قیادت، قذف، شرب خمر، سرقت، محاربه، ارتداد، و طلی بهایم و اموات.

محقق خویی^(۳) تعداد این جرایم را شانزده مورد ذکر کرده است که عبارتند از: زنا، لواط، تفخیذ،

سب نبی، قیادت، قذف، شرب مسکر، سرقت، محاربه و ارتداد، ادعای نبوت، سحر، فروش انسان آزاد، ازدواج با زن ذمی از سوی مردی که همسر مسلمان دارد بدون اذن همسرش، بوسیدن پسر نوجوان از روی شهوت.

به نظرمی رسد مهم ترین دلیل اختلاف فقها در تعداد این جرایم، اختلاف آنها در تعداد تعزیرات منصوص شرعی است زیرا تعدادی از فقها برخی از تعزیرات منصوص شرعی را جزو حدود دانسته اند و برخی از آنان، همان موارد را جزو تعزیرات منصوص شرعی محسوب کرده اند گرچه تعزیرات منصوص شرعی هم ظل الحدودند و از نظر احکام تابع آنها هستند.

قانونگذار، در بخش دوم از کتاب دوم قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تعداد این جرایم را دوازده مورد ذکر کرده و در نه فصل به ترتیب زیر مورد بحث قرار داده است که فصل اول تا سوم آن مربوط به جرایم منافی عفت می باشد:

- فصل اول: حد زنا (از ماده ۲۲۱ الی ۲۳۲)،
- فصل دوم: حد لواط و تفخیذ و مساحقه (از ماده ۲۳۳ الی ۲۴۱)،
- فصل سوم: حد قوادی (از ماده ۲۴۲ الی ۲۴۴)،
- فصل چهارم: حد قذف (از ماده ۲۴۵ الی ۲۶۱)،
- فصل پنجم: حد سب نبی (از ماده ۲۶۲ و ۲۶۳)،

– فصل ششم: حد مصرف مسکر (از ماده‌ی ۲۶۴ الی ۲۶۶)،

– فصل هفتم: حد سرقت (از ماده‌ی ۲۶۷ الی ۲۷۸)،

– فصل هشتم: حد محاربه (از ماده‌ی ۲۷۹ الی ۲۸۵)،

– فصل نهم: حد بغی و افساد فی الارض (از ماده‌ی ۲۸۶ الی ۲۸۸).

فصل اول – زنا

زنا عبارت است از مقاربت با زن بدون عقد (بطورنا مشروع). مصدر آن زنا و زناء به صورت مدو قصر هر دو آمده است. زن زناکار را زانیه و مرد زناکار را زانی گویند.^(۴) در فرهنگ لغات فارسی، این واژه در معانی جفت گردیدن زن و مرد به طور نامشروع، فسق و بی عفتی وارد شده است.^(۵) زنا در عداد جرایم علیه اخلاق و عفت عمومی محسوب می‌گردد که از آثار بسیار زیانبار آن، نابودی کیان خانواده و نیز تباهی نسل انسان هاست. این فعل، از جمله گناهان کبیره محسوب می‌گردد که در آیات متعدد قرآن کریم^(۶) به شدت از نزدیک شدن به آن نهی شده است.

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰، باب زنا به چهار فصل مجزا تقسیم شده بود و در هر فصل به ترتیب: «تعریف و موجبات حد زنا»، «راه‌های ثبوت زنا در دادگاه»، «اقسام حد زنا» و «کیفیت اجراء حد» بیان شده بود. قانون مجازات اسلامی جدید، در یک فصل همه‌ی مباحث مربوط به «زنا» را مطرح نموده، و راه‌های ثبوت زنا و برخی شرایط عمومی را در ادله اثبات دعوا و مواد عمومی مربوط به حدود بیان داشته و از تکرار آن‌ها در فصل مربوط به هر یک از حدود به صورت جداگانه خودداری نموده است که به نظر می‌رسد در نظام‌مند کردن مطالب گام مثبتی است. قانون‌گذار جدید در این فصل، ضمن تعریف زنا، اقسام حد زنا، مجازات‌های مربوط به هر کدام و برخی شقوق مرتبط، را بیان کرده است.

ماده‌ی ۲۲۱: «زنا عبارت است از جماع مرد و زنی که علقه زوجیت بین آنها نبوده و از موارد وطی به شبهه نیز نباشد.

چنان‌چه در جنسیت یکی از طرفین تردید وجود داشته باشد و یا این که احراز نشود طرفین یا یکی از آن‌ها دو جنسی (خنثای مشکل) هستند، مشمول حد زنا نخواهند شد. در مورد این که مجازات این گونه اشخاص به چه صورت خواهد بود، قانون ساکت است. آن‌چه مسلم است، این است که رفتار ارتكابی این افراد نه تنها مشمول حد زنا نشده، بلکه مشمول لواط و مساحقه نیز نمی‌باشد.

تبصره‌ی ۱ – جماع با دخول اندام تناسلی مرد به اندازه ختنه‌گاه در قُبُل یا دُبُر زن محقق می‌شود. تبصره‌ی ۲ – هرگاه طرفین یا یکی از آنها نابالغ باشد، زنا محقق است لکن نابالغ مجازات نمی‌شود و حسب مورد به اقدامات تأمینی و تربیتی مقرر در کتاب اول این قانون محکوم می‌گردد».

پیشینه‌ی تقنینی:

سابقه تقنینی این ماده در قانون سابق، مواد ذیل می‌باشند:

ماده‌ی ۶۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰: «زنا عبارت است از جماع مرد با زنی که بر او ذاتاً حرام است گرچه در دبر باشد، در غیر موارد وطی به شبهه».

ماده‌ی ۶۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰: «زنا در صورتی موجب حد می‌شود که زانی یا زانیه بالغ و عاقل و مختار بوده و به حکم و موضوع آن نیز آگاه باشد».

تبصره ماده‌ی ۸۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰: «زناى زن محصنه با نابالغ موجب حد تازیانه است».

تبصره یک این ماده فاقد پیشینه‌ی تقنینی است و از نوآوری‌های این قانون محسوب می‌شود که از فقه وارد قانون شده است.

نکات مربوط به این ماده:

۱ – در مورد این ماده، توضیح واژگان ذیل لازم است:

الف (جماع: جماع در لغت در معانی گرد آمدن با کسی، موافقت کردن، نزدیکی کردن مرد با زن و مقاربت کردن وارد شده است.^(۷) جماع در اصطلاح قانونی به معنای برقراری رابطه جنسی به گونه‌ای که دخول اندام تناسلی مرد به اندازه ختنه‌گاه در قُبُل یا دُبُر زن محقق شود، می‌باشد.

ب (علقه زوجیت: وجود عقد نکاح دایم یا موقت (منقطع) میان زن و مرد.

پ (وطی به شبهه: برقراری رابطه جنسی به گمان مشروع بودن به جهت جهل به حکم یا موضوع.

ت (اندام تناسلی مرد: آلت رجولیت.

ث (قُبُل: روبرو، جلو^(۸).

ج (دُبُر: عقب، پشت^(۹).

۲ – باتوجه به تعریف زنا در این ماده، رفتار ارتكابی، دارای چهار رکن می‌باشد:

الف (جماع: یعنی نزدیکی باید با دخول اندام تناسلی مرد حداقل به اندازه ختنه‌گاه در قُبُل یا دُبُر زن محقق شود. بنابراین، چنان‌چه رابطه جنسی کمتر از مقدار مذکور محقق شود و یا صرفاً مواردی نظیر: تقبیل، مضاجعه و ... اتفاق بیفتد، رفتار ارتكابی زنا محسوب نشده و موجب حد آن نمی‌شود.

ب (مرد و زن بودن طرفین: برای تحقق زنا لازم است فاعل مرد و مفعول زن باشد. بنابراین، چنان‌چه هر دو طرف مرد یا هر دو طرف زن باشند، رفتار ارتكابی به ترتیب مشمول حد لواط و مساحقه می‌شود. هم‌چنین چنان‌چه در جنسیت یکی از طرفین تردید وجود داشته باشد و یا این که احراز شود طرفین یا یکی از آن‌ها دو جنسی (خنثای مشکل) هستند، مشمول حد زنا نخواهند شد. در مورد این که مجازات این گونه اشخاص به چه صورت خواهد بود، قانون ساکت است. آن‌چه مسلم است، این است که رفتار ارتكابی این افراد نه تنها مشمول حد زنا نشده، بلکه مشمول لواط و مساحقه نیز نمی‌باشد، زیرا مرد یا زن بودن این افراد مشخص نیست. هم‌چنین مشمول مجازات

تعزیری مذکور در ماده‌ی ۶۳۷ کتاب پنجم (تعزیرات) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵^(۱۰) نیز نمی‌گردند، زیرا در صدر آن ماده نیز «مرد و زن» بودن طرفین به عنوان یکی از شروط اعمال آن ماده، مورد اشاره قرار گرفته است. بنابراین، قانون جدید در این زمینه با خلاء جدی مواجه است.

پ) فقدان علقه زوجیت: یکی دیگر از شروط تحقق زنا، عدم وجود رابطه زوجیت دایم یا موقت (منقطع) میان مرد و زن می‌باشد. ماده‌ی ۶۳ قانون سابق در مقام بیان این شرط از عبارت «ذاتاً حرام»^(۱۱) استفاده نموده بود، لیکن قانون جدید از عبارت «نبودن علقه زوجیت» بهره جسته است.^(۱۲) علت این اقدام مثبت قانون گذار در تغییر عبارت مذکور این است که عبارت قانون سابق مبهم بود و ممکن بود این شبهه را به ذهن متبادر کند که فقط مواردی نظیر حرمت نسبی یا سببی را شامل می‌شود، لیکن عبارت قانون جدید کاملاً روشن است و راه را بر این گونه شبهات بسته است.

ت) انتفاء شبهه: آخرین رکن از ارکان چهارگانه تحقق زنا، عدم وجود شبهه در هر یک از مرد و زن می‌باشد. زیرا به محض حدوث شبهه باید مطابق قاعده‌ی «تدراً الحدود بالشبهات» رفتار شود. بنابراین، چنان چه به هر دلیلی طرفین یا یکی از آنها گمان به حلیت داشته باشند صرف نظر از اینکه منشأ آن، شبهه موضوعیه یا حکمیه باشد، زنا محقق نشده و حد از آنها ساقط خواهد شد.

به عنوان مثال: مرد با زنی به اعتقاد این که طرف مقابل، همسر اوست نزدیکی کند و بعد معلوم شود اجنبیه بوده است و یا مرد با خواهر همسر خود ازدواج نماید به گمان اینکه این ازدواج صحیح است.

۳- مقصود از «مرد و زن» در این ماده، اشاره به لزوم مذکر و مؤنث بودن می‌باشد و هیچ گونه دلالتی بر بالغ بودن آن‌ها ندارد تا بتوان این گونه نتیجه‌گیری کرد که بلوغ مرد و یا زن شرط تحقق زنا است. بر همین مبنا، تبصره‌ی ۲ این ماده برای زدودن هرگونه شبهه به صراحت این چنین مقرر کرده است: «هرگاه طرفین یا یکی از آنها نابالغ باشد، زنا محقق است...».

۴- مستنبط از تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۲۱ آن است که طفل بودن، در تحقق زنا از علل رافع مسؤولیت کیفری است نه عوامل موجهه جرم زیرا این تبصره به صراحت مقرر می‌دارد: «...زنا محقق است ولیکن نابالغ مجازات نمی‌شود.» گرچه قانونگذار در موارد متعددی در این قانون، این دو موضوع را خلط کرده است.

۵- با توجه به این که قانون گذار در ماده‌ی ۲۱۷ همین قانون، یکی از شرایط عمومی مربوط به تمامی حدود را «وجود علم» بیان کرده است، تکرار مجدد همین موضوع در قسمت اخیر ماده‌ی ۲۲۱ مبنی بر اینکه «...و از موارد وطی به شبهه نبر نباشد» زاید است.

۶- بر اساس تبصره‌ی ۲ این ماده، چنان چه نابالغ مرتکب زنا شود، علیرغم تحقق زنا، مشمول مجازات حد نمی‌گردد و به اقدامات تأمینی و تربیتی مقرر در کتاب اول (کلیات) همین قانون محکوم خواهد شد. منظور از اقدامات تأمینی و تربیتی، موضوع تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۸۸ قانون مجازات اسلامی ناظر بر بندهای پنج گانه آن ماده می‌باشد. تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۸۸، در مورد اشخاص نابالغ مرتکب جرایم حدی تعیین تکلیف نموده و مقرر کرده است: «هرگاه نابالغ مرتکب یکی از جرایم موجب حد یا قصاص گردد، در صورتی که از دوازده تا پانزده سال قمری داشته باشد، به یکی از اقدامات مقرر در بندهای (ت) و یا (ث)^(۱۳) محکوم می‌شود و در غیر این صورت یکی از اقدامات مقرر در بندهای (الف) تا (پ)^(۱۴) این ماده در مورد آنها اتخاذ می‌گردد».

۷- برای تحقق علقه زوجیت میان مرد و زن، ثبت واقع عقد نکاح در دفاتر رسمی ازدواج شرط نیست، بلکه آن چه مهم است وقوع عقد نکاح (اعم از دایم یا موقت) به صورت صحیح و با رعایت شرایط مقرر قانونی می‌باشد، حتی اگر ثبت رسمی نشده باشد. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در تأیید این نظر، به موجب یک نظریه مشورتی^(۱۵) به این صورت اظهار عقیده نموده است: «با وقوع عقد ازدواج به نحو صحیح ولو به طور غیر رسمی، زن و مرد به زوجیت یکدیگر درمی‌آیند و از کلیه حقوق و وظایف زوجیت استفاده می‌کنند و از این جهت نمی‌توان

هیچ کدام را تعقیب جزایی نمود».^(۱۶) البته عدم ثبت واقع ازدواج بر اساس ماده‌ی ۴۹ قانون^(۱۷) حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ جرم جداگانه‌ای است که ربطی به صحت عقد ازدواج ندارد.

ماده‌ی ۲۲۲: «جماع با میت، زنا است مگر جماع زوج با زوجه متوفای خود که زنا نیست لکن موجب سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش می‌شود».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده فاقد هرگونه سابقه قانون گذاری است و از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. البته تبصره‌ی ماده‌ی ۱۰۳ قانون حدود و قصاص و دیات مصوب ۱۳۶۱ را می‌توان به عنوان سابقه قانون گذاری این ماده در نظر گرفت. این تبصره در مقام بیان اشتراک حکم زنا با زن زنده و زن مرده، این چنین مقرر نموده بود: «در احکام یاد شده فرقی بین زنا با زن زنده و مرده نیست». علت عدم پیش‌بینی این تبصره در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شاید به این جهت بوده است که این موضوع، قابل ابتلا نیست ولیکن در عین حال خلاء قانونی محسوب می‌شد که قانون گذار جدید در سال ۱۳۹۲ با وضع ماده‌ی ۲۲۲، این خلاء را مرتفع نمود.

نکات مربوط به این ماده:

۱- مجازات زنا با زن زنده و مرده حسب اطلاق ادله موجود در کتاب و سنت^(۱۸) و هم چنین اجماع فقهای متقدم و متأخر^(۱۹) یکسان می‌باشد و این ماده نیز بر همین مبنا تقنین شده است.

۲- این ماده بیانگر دو مطلب متفاوت در خصوص زنا با زن مرده می‌باشد:

الف) چنان چه مردی با زن مرده‌ای که میان آن‌ها علقه‌ی زوجیت وجود نداشته است، مرتکب عمل شنیع شود، رفتار وی زنا محسوب شده و به حد آن محکوم خواهد شد.

ب) چنان چه مردی با زن مرده‌ای که میان آن‌ها علقه‌ی زوجیت وجود داشته است، رابطه جنسی با وصف مذکور در تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۲۱^(۲۰) برقرار نماید، صرفاً به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌گردد.

علت این حکم آن است که رابطه زوجیت میان مرد و زن به واسطه فوت زایل نمی‌گردد و تنها به جهت هتک حرمت میت، مجازات تعزیری مقرر شده است.

۳- باتوجه به تعریف تعزیرات منصوص شرعی^(۲۱) به نظر می‌رسد مجازات مردی که بازن میت خود زنا می‌کند، از نوع مجازات‌های تعزیری منصوص شرعی باشد.

۴- مجازات زانی در زنا یا میت مانند مجازات وی در زنا یا زنده، براساس نوع زنا تعیین می‌گردد. یعنی چنانچه زانی واجد شرایط احسان باشد، به مجازات رجم و چنانچه مشمول بندهای «الف و ب و پ» ماده‌ی ۲۲۴^(۲۲) این قانون باشد، به مجازات اعدام و در سایر موارد به مجازات جلد محکوم می‌گردد. شایان ذکر است که در خصوص میت، زنا مشمول بند «ت» ماده‌ی مذکور^(۲۳) قابل تصور نمی‌باشد.

اداره حقوقی قوه قضاییه در تأیید این نظر در یک نظریه مشورتی^(۲۴) اعلام کرده است: «مطابق صراحت ماده‌ی ۲۲۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ جماع یا میت، زنا محسوب می‌شود مگر جماع زوج با زوجه‌ی متوفای خود که موجب تعزیر است بنابراین در فرض زنا مردی که احسان او ثابت شده، با میتی که زوجه او نیست زنا محصنه بوده و مشمول مقررات ماده‌ی ۲۲۵ قانون فوق‌الذکر می‌باشد».

۵- اقدام قانون‌گذار در پیش‌بینی موضوع ماده‌ی ۲۲۲، اقدامی شایسته و ستودنی است، لیکن به نظر می‌رسد که زنا یا میت نه تنها موجب هتک حرمت میت می‌گردد، بلکه موجب ملتهب شدن جامعه است و مطابق با اصل مسلم و پذیرفته شده در حقوق جزا، باید میان جرم و مجازات تناسب وجود داشته باشد؛ هر میزان که سرزنش عمومی ناشی از رفتار مجرمانه بالاتر باشد، به همان میزان نیز باید مجازات شدیدتر باشد. شخصی که به خود اجازه می‌دهد با میت مرتکب عمل شنیع شود، در پایین‌ترین مرتبه‌ی انسانیت قرار دارد و بر همین اساس شایسته بود قانون‌گذار ۱۳۹۲ با پیش‌بینی یک مجازات تعزیری توأم با حد زنا، تناسب میان جرم و مجازات برقرار می‌نمود. این

عقیده، در فقه امامیه یک نظر پذیرفته شده‌ای است و برخی از فقهای بزرگ براساس این نظر فتوا داده‌اند. از جمله حضرت امام خمینی (ره) در کتاب تحریر الوسیله این چنین فرموده‌اند: «حد زنا یا زنی که مرده مانند حد زنا یا زنده است. اگر مرد همسر داشته و شرایط احسان را دارا باشد، زنا یا او محصن و حدش سنگسار است و اگر همسر نداشته، به تفصیلی که در حد زنا گذشت، تازیانه می‌خورد. و چون جنایت در اینجا فاحش‌تر و زشت‌تر است، علاوه بر حد، تعزیر هم می‌شود و مقدار تعزیر بستگی به نظر حاکم دارد، هر چند که تعزیر زاید بر حد محل تأمل است ...»^(۲۵).

اعمال مجازات تعزیری علاوه بر حد، در موارد متعددی از سوی فقها پذیرفته شده است حضرت امام خمینی^(۲۶) در این خصوص می‌فرماید: چنانچه کسی در زمان مقدس مانند ماه مبارک رمضان یا مکان مقدس مانند مسجد و حرم مرتکب زنا شود علاوه بر حد توسط حاکم تعزیر می‌شود.

ماده‌ی ۲۲۳: «هرگاه متهم به زنا، مدعی زوجیت یا وطی به شبهه باشد، ادعای وی بدون بینه یا سوگند پذیرفته می‌شود، مگر آنکه خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جایگزین ماده‌ی ۶۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است. ماده‌ی مزبور مقرر می‌داشت: «هرگاه مرد یا زنی که با هم جماع نموده‌اند، ادعای اشتباه و ناآگاهی کند، در صورتی که احتمال صدق مدعی داده شود، ادعای مذکور بدون شاهد و سوگند پذیرفته می‌شود و حد ساقط می‌گردد».

نکات مربوط به این ماده:

۱- به نظر می‌رسد این ماده با وجود ماده‌ی ۲۱۸ زاید است، زیرا قانون‌گذار در آن ماده، به صورت کلی در مورد تمامی حدود مقرر کرده است که شرط اعمال مجازات‌های حدی علم به موضوع و حکم می‌باشد. بنابراین، وقتی که زانی ادعای وطی به شبهه دارد یعنی علم به موضوع نداشته است و در این فرض مجازات، براساس ماده‌ی

۲۱۸ ساقط است و نیازی به ماده‌ی ۲۲۳ نیست. ۲- ماده‌ی ۲۲۳ از نظر نگارشی با ماده‌ی ۶۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ چهار تفاوت دارد: تفاوت نخست، آن است که در ماده‌ی ۲۲۳ عبارت «هرگاه متهم به زنا» جایگزین عبارت «هرگاه مرد یا زنی که با هم جماع نموده‌اند» در ماده‌ی ۶۶ قانون سابق شده است.

تفاوت دوم، آن است که عبارت «ادعای اشتباه و ناآگاهی» قانون سابق، جای خود را به عبارت «مدعی زوجیت یا وطی به شبهه» داده است.

تفاوت سوم، آن است که عبارت «در صورتی که احتمال صدق مدعی داده شود» که در ماده‌ی ۶۶ سابق وجود داشت، در ماده‌ی ۲۲۳ حذف شده است. تفاوت چهارم نیز آن است که قسمت اخیر ماده‌ی ۲۲۳ قانون جدید که اشعار می‌دارد: «مگر آن که خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود»، در ماده‌ی ۶۶ قانون سابق وجود نداشت.

۳- این ماده مبتنی بر سیاست جنایی ارفاقی یا تخفیفی می‌باشد. براساس این ماده، چنانچه هر یک از مرد و زنی که در مظان اتهام زنا قرار گرفته‌اند و یا هر دوی آن‌ها، مدعی شوند که عقد نکاح دایم یا موقت میان آن‌ها وجود دارد و یا این که ادعا کنند که از حکم شرعی آگاه نبوده‌اند، حد زنا ساقط می‌شود. به عنوان مثال، چنانچه زن ادعا کند که از حرمت برقراری رابطه جنسی با شوهر خواهر خود آگاه نبوده است و یا در تشخیص طرف مقابل دچار اشتباه شده‌اند، یعنی مرد مدعی شود که به واسطه تاریکی هوا نتوانسته همسر خود را در بستر تشخیص دهد و مرتکب اشتباه شده است، در همه این صورت‌ها به جهت حدوث شبهه، حد زنا از آن‌ها ساقط می‌شود.

۴- مطابق با این ماده با صرف ادعای زوجیت یا وطی به شبهه، مجازات ساقط می‌شود و مقام قضایی حق هیچ‌گونه تحقیق و بررسی یا مطالبه بینه و سوگند از مدعی ندارد. قسمت نخست ماده‌ی ۲۴۱ همین قانون نیز بر مفاد این ماده تأکید نموده و مقرر می‌دارد: «در صورت نبود ادله اثبات قانونی بر وقوع جرایم منافی عفت و انکار متهم هرگونه تحقیق و بازجویی جهت کشف امور پنهان و مستور از انظار ممنوع است».

شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور نیز به موجب رأی شماره‌ی ۱۱/۸۹۵ مورخ ۱۳۶۹/۱۲/۲۷، نسبت به ادعای زوجیت از جانب مرد و زن، به این صورت اظهار عقیده کرده است: «متهمان ادعا کرده‌اند که به اعتقاد خودشان مرتکب زنا نشده‌اند و شخصاً صیغه عقد را جاری کرده‌اند. صرف نظر از این که آیا زوجیت حاصل شده یا نه، به احتمال صحت ادعایشان، شبهه دارد حاصل و حد رجم ساقط است»^(۳۷).

۵- شبهه جنبه نسبی دارد و تنها نسبت به مدعی آن مسقط حد می‌باشد. به دیگر سخن، چنان‌چه فقط مرد مدعی شبهه باشد، حد فقط از مرد ساقط می‌شود و چنان‌چه تنها زن مدعی شبهه باشد و مرد چنین داعیه‌ای نداشته باشد، حد زنا فقط از زن مدعی شبهه ساقط می‌گردد. حضرت امام خمینی (ره) نیز در کتاب تحریر الوسیله، این گونه بر این موضوع تأکید نموده است: «... و اگر نسبت به یکی از آن دو شبهه امکان نداشته باشد، حد از خصوص او ساقط نمی‌شود ولی از دیگری ساقط می‌شود...»^(۳۸).

۶- با توجه به مفاد ماده‌ی ۲۲۳، آیا هر گونه شبهه‌ای که از سوی زانی یا زانیه مطرح می‌شود، مسقط حد محسوب می‌گردد؟ به عنوان مثال، چنان‌چه مردی متهم به زنا با همسر مستأجر خود باشد و مدعی زوجیت با آن زن شود، با عنایت به این که این مرد علم داشته است که زانیه شوهر دارد، آیا مقام قضایی باید به صرف این ادعا حد را از او ساقط نماید؟

پاسخ: به نظر می‌رسد باید امکان شبهه در حق مدعی وجود داشته باشد تا بتوان حد را از وی ساقط نمود، در غیر این صورت زانی یا زانیه می‌تواند به صرف مطرح کردن یک ادعا، از زیر بار حد شانه خالی کند و بعید به نظر می‌رسد قصد شارع مقدس آن باشد که به صرف یک ادعا، بدون این که حتی احتمال صحت آن داده شود، حد ساقط شود. مؤید این نظر قسمت اخیر ماده است که مقنن پس از بیان حکم سقوط حد به واسطه ادعا، به صراحت این چنین اعلام داشته است: «مگر آنکه خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود». امام خمینی (ره) در کتاب تحریر الوسیله

با بیانی رسا، به این صورت مقصود شارع از این قاعده را بیان داشته است: «مرتکب گناهی که دارای حد است، هر جا که ادعا کند که من به توهم حلال بودن مرتکب شده‌ام، حد از او ساقط می‌شود، به شرطی که عذری که ادعا می‌کند صلاحیت مشتبّه کردن امر را برای او داشته باشد،

چنان‌چه به هر دلیلی طرفین یا یکی از آنها گمان به حلیت داشته باشند صرف نظر از اینکه منشأ آن، شبهه موضوعیه یا حکمیه باشد، زنا محقق نشده و حد از آنها ساقط خواهد شد

پس اگر یکی از آن دو، یعنی زن و مرد، و یا هر دو، ادعای شبهه کنند و امکان شبهه نیز باشد، حد از او ساقط می‌شود... و همچنین اگر ادعای همسری کنند و یقین به دروغ بودن ادعایشان هم نداشته باشیم، حد ساقط است؛ بدون این که احتیاج داشته باشد به این که سوگند یاد کند و یا بینه اقامه نماید»^(۳۹).

۷- منظور از «حجت شرعی لازم» در قسمت اخیر ماده‌ی ۲۲۳، وجود یکی از ادله اثبات جرم موضوع ماده‌ی ۱۶۰^(۴۰) همین قانون است بنابراین، چنان‌چه یک شاهد گواهی دهد که زانی علم به موضوع داشته و از همین گواهی برای مقام قضایی علم حاصل شود این مورد نیز «حجت شرعی» محسوب می‌شود.

ماده‌ی ۲۲۴: «حد زنا در موارد زیر اعدام است:

الف- زنا با محارم نسبی.

ب- زنا با زن پدر که موجب اعدام زانی است.

پ- زنا با مرد غیر مسلمان با زن مسلمان که موجب اعدام زانی است.

ت- زنا با زن یا اکراه از سوی زانی که موجب اعدام زانی است.

تبصره‌ی ۱- مجازات زانیه در بندهای (ب) و (پ) حسب مورد، تابع سایر

احکام مربوط به زنا است.

تبصره‌ی ۲- هرگاه کسی با زنی که راضی به زنا با او نباشد در حال بیهوشی، خواب یا مستی زنا کند رفتار او در حکم زنا با زن به عنف است. در زنا از طریق اغفال و فریب دادن دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن اگرچه موجب تسلیم شدن او شود نیز حکم فوق جاری است».

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جایگزین ماده‌ی ۸۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است. ماده‌ی ۸۲ قانون سابق مقرر می‌داشت: «حد زنا در موارد زیر قتل است و فرقی بین جوان و غیر جوان و محسن و غیر محسن نیست:

الف- زنا با محارم نسبی.

ب- زنا با زن پدر که موجب قتل زانی است.

ج- زنا با غیر مسلمان با زن مسلمان که موجب قتل زانی است.

د- زنا با زن به عنف و اکراه که موجب قتل زانی اکراه کننده است».

لازم به ذکر است که دو تبصره‌ی این ماده از نوآوری‌های بسیار مناسب و شایسته این قانون محسوب می‌شوند و فاقد سابقه قانون گذاری می‌باشند.

نکات مربوط به این ماده:

۱- تفاوت ماده‌ی ۲۲۴ قانون جدید با ماده‌ی ۸۲ قانون سابق، علاوه بر برخی ویرایش‌های مناسب تقنینی از جمله اضافه شدن واژه‌ی «مرد» در بند «پ» بعد از واژه‌ی «زنا»، اضافه شدن واژه‌ی «اکراه کننده» در قسمت اخیر بند «ت» و بعد از واژه‌ی «زانی» و همچنین تبدیل عبارت «عنف و اکراه» به «عنف یا اکراه» در همان بند دو مورد است:

تفاوت نخست آن است که واژه‌ی «اعدام» در صدر ماده‌ی ۲۲۴ قانون جدید، جایگزین واژه‌ی «قتل» در صدر ماده‌ی ۸۲ قانون سابق شده است.

تفاوت دوم این است که عبارت «فرقی بین جوان و غیر جوان و محسن و غیر محسن

نیست» مذکور در صادر مادهی ۸۲ قانون سابق، از مادهی ۲۲۴ قانون جدید حذف شده است.

۲- با ملاحظه مواد مربوط به حد زنا، مشخص می شود که مجازات زنا به پنج نوع تقسیم می شود که عبارتند از: اعدام، رجم، جلد، تراشیدن موی سر و تبعید بر مبنای شرایط زانی و زانیه و کیفیت وقوع زنا، اعمال می شوند. این ماده در مقام بیان یکی از انواع حد زنا، یعنی اعدام می باشد.

۳- به موجب بند «الف» این ماده، چنان چه زانی و زانیه از محارم نسبی یکدیگر باشند، بدون نیاز به هیچ شرط دیگری، نظیر احصان، حد آنها اعدام خواهد بود.

۴- محارم نسبی کسانی هستند که خویشاوندی میان آنها ناشی از رابطه خونی بوده و شرع مقدس اسلام^(۳۱)، ازدواج میان ایشان به صورت مطلق و ابدی را حرام دانسته است^(۳۲).

مادهی ۱۰۴۵ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳/۱۲/۲۱ در فصل سوم (در موانع نکاح) از باب اول (در نکاح) از کتاب هفتم (در نکاح و طلاق) در مقام احصاء محارم نسبی، چنین مقرر داشته است: «نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است، اگر چه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد:

الف) نکاح با پدر و اجداد و با مادر و جدات هر قدر که بالا برود.

ب) نکاح با اولاد هر قدر که بالا برود.

پ) نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها هر قدر که پایین برود.

ت) نکاح با عمات و خالات خود و عمات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدات».

۵- بنابر صراحت بند «الف» مادهی ۲۲۴، تنها زنا با محارم نسبی مشمول مجازات اعدام می باشد و محارم سببی و نیز محارم رضاعی از شمول این حکم مقرر در این ماده مستثنی بوده و در صورت تحقق زنا میان آنها، حسب مورد، مشمول سایر انواع حد زنا می گردد.

محارم سببی، کسانی هستند که به لحاظ وجود قرابت سببی^(۳۳)، نکاح با آنها حرام است^(۳۴).

محارم رضاعی نیز به کسانی گفته می شود که حرمت ازدواج میان ایشان ناشی از شیرخوارگی می باشد.

مادهی ۲۲۳ از نظر نگارشی با مادهی ۶۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ چهار تفاوت دارد:

تفاوت نخست، آن است که در مادهی ۲۲۳ عبارت «هرگاه متهم به زنا» جایگزین عبارت «هرگاه مرد یا زنی که با هم جماع نموده اند» در مادهی ۶۶ قانون سابق شده است.

تفاوت دوم، آن است که عبارت «ادعای اشتباه و ناآگاهی» قانون سابق، جای خود را به عبارت «مدعی زوجیت یا وطی به شبهه» داده است.

تفاوت سوم، آن است که عبارت «در صورتی که احتمال صدق مدعی داده شود» که در مادهی ۶۶ سابق وجود داشت، در مادهی ۲۲۳ حذف شده است. تفاوت چهارم نیز آن است که قسمت اخیر مادهی ۲۲۳ قانون جدید که اشعار می دارد: «مگر آن که خلاف آن با حجت شرعی لازم ثابت شود»، در مادهی ۶۶ قانون سابق وجود نداشت.

۶- سؤال: آیا محارم نسبی که زانی با آنها

مستوجب حد اعدام می باشد، صرفاً به محارمی اطلاق می شود که رابطه خویشاوندی میان آنها ناشی از رابطه مشروع بوده است و یا این که شامل خویشاوندی که ناشی از رابطه نامشروع با نسبت به یکدیگر محرم شده اند نیز می گردد؟ به عنوان مثال، چنان چه خواهر و برادری که نسب یکی از آنان ناشی از رابطه نامشروع است، با یکدیگر زنا کنند، مشمول حد اعدام می شوند یا خیر؟

پاسخ: شاید در بادی امر، این گونه به نظر برسد که اطلاق موجود در بند «الف» مادهی ۲۲۴، اقتضای تساوی حکم میان نسب مشروع و نسب نامشروع را دارد، لیکن به نظر می رسد اعتقاد به عدم ثبوت حد اعدام در فرض مسئله اولی است.

زیرا اولاً، جانب احتیاط و اقتضای قاعده «تدراً الحدود بالشبهات» آن است که حد اعدام ثابت نشود. ثانیاً، نسب شرعی (رابطه خویشاوندی) به معنای واقعی وجود ندارد تا بتوان حکم زانی با محارم نسبی را جاری نمود. امام خمینی (ره) نیز در کتاب تحریر الوسیله به همین نظر معتقد شده و در این خصوص می فرماید: «... و هل تلحق الأم و البنت و نحوهما من الزنا بالشرعی منها؟ فیه تردد...»^(۳۵)... جانب احتیاط آن است که مادر و دختر و امثال آنها ناشی از زنا، حکم مادر و دختر شرعی را ندارند، چون محل تردید می باشد...».

۷- اطلاق موجود در بند «الف» مادهی مورد بحث، اقتضای آن را دارد که بر خلاف سایر بندها که صرفاً درباره زانی جاری می باشند، حکم مقرر در این بند را هم در مورد زانی و هم در مورد زانیه مجری بدانیم. اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظر مشورتی شماره ی ۷/۶۹۶۰ مورخ ۱۳۷۲/۰۹/۲۹ در تأیید این نظر، این چنین اظهار عقیده نموده است: «بند الف مادهی ۸۲ قانون مجازات اسلامی (بند الف مادهی ۲۲۴ قانون جدید مجازات اسلامی) که به طور مطلق زنا با محارم نسبی را موجب قتل دانسته، شامل زانی و زانیه می شود»^(۳۶).

۸- به موجب بند «ب» مادهی ۲۲۴، چنان چه شخصی با زن پدر خود مرتکب زنا شود، بدون نیاز به شرایطی نظیر احصان و هم چنین بدون توجه به وضعیت زانیه، محکوم به اعدام خواهد شد.

۹- مقصود از «زن پدر» در بند «ب» مادهی ۲۲۴، زنی غیر از مادر زانی می باشد که در هنگام ارتکاب زنا به واسطه عقد دائم یا موقت (منقطع) با پدر زانی رابطه زوجیت داشته باشد. به دیگر سخن، منظور از «زن پدر» در این بند، همان اصطلاح «نامادری» است.

۱۰- اطلاق موجود در بند «ب» این ماده، اقتضای آن را دارد که تفاوتی میان مدخوله بودن و مدخوله نبودن «زن پدر» وجود نداشته باشد.

۱۱- با عنایت به این که رابطه زوجیت در اثر فوت زایل نمی گردد، حتی اگر پدر زانی فوت نموده باشد، کماکان زنا با «زن پدر» مستوجب حد قتل خواهد بود.

۱۲- در خصوص زانیه مشمول بند «ب» این ماده، مطابق با تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۲۴، با عنایت به شرایط وی و کیفیت ارتکاب زنا، تصمیم‌گیری خواهد شد. یعنی اگر اکراه یا مجبور شده باشد، مبری از مسؤولیت کیفری می‌باشد. اگر واجد شرایط احصان باشد، به حد رجم و اگر فاقد شرایط احصان باشد، به حد جلد محکوم خواهد شد.

۱۳- به موجب بند «پ» این ماده، چنان‌چه مرد غیر مسلمانی با زن مسلمان مرتکب زنا شود، صرف نظر از این که اهل کتاب است یا غیر آن، ذمی است یا حربی، محصن است یا غیر محصن و هم‌چنین بدون توجه به وضعیت زانیه، نظیر احصان یا رضایت وی، محکوم به اعدام می‌گردد.

۱۴- منظور از غیر مسلمانی، شخصی است که به دین اسلام (اعم از تشیع و تسنن) ملحق نشده است. بنابراین، یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و هر شخصی که پیروان هر آیینی غیر از آیین اسلام باشد، غیر مسلمانی محسوب می‌شود.

۱۵- سؤال: چنان‌چه زانی غیر مسلمانی پس از ارتکاب زنا ادعای اسلام کند و مسلمان شدن او نیز ثابت شود، آیا حد اعدام از او ساقط خواهد شد؟ پاسخ: در این خصوص این سؤال، دو قول عمده وجود دارد:

قول نخست: عده‌ای از علما به استناد به قاعده فقهی جب^(۳۷)، اعتقاد دارند که به محض اسلام آوردن زانی، حد به صورت مطلق ساقط خواهد شد. آیت ... فاضل لنکرانی (ره) در این باره می‌فرماید: «به درستی مفاد حدیث جب این است که... اسلام آن‌چه را که به قبل از اسلام برمی‌گردد، می‌پوشاند... پس اگر از کسی در حال کفر، زنا محقق شده است... اسلام، آن را معدوم می‌کند و کأنه عملی محقق نشده...»^(۳۸).

قول دوم: قول مشهور فقهای امامیه این است که به واسطه اسلام، حد اعدام ساقط نخواهد شد. از جمله علامه حلی (ره) در این مورد می‌فرماید: «و لو اسلم الذمی الزانی بالمسلمة قتل ایضاً»^(۳۹): اگر مرد ذمی که با زن مسلمان مرتکب زنا شده است مسلمان شود، هم‌چنان به قتل می‌رسد (حد از او ساقط نمی‌شود).

علاوه بر دو قول نخست، اقوال دیگری نیز وجود

دارد که به واسطه جلوگیری از اطاله کلام، از بیان آن‌ها خودداری می‌کنیم^(۴۰). با توجه به مبانی فقهی و حقوقی به نظر می‌رسد مسلمان شدن کافر موجب سقوط حد اعدام نخواهد شد.

زیرا اولاً اطلاق روایات و نیز بند «پ» ماده‌ی ۲۲۴ که به «زناي مرد غیر مسلمانی» اشاره کرده است، شامل موردی که زانی غیر مسلمانی پس از زنا مسلمان می‌شود نیز شامل می‌شود. ثانیاً موارد سقوط حد زنا، در مواد ۲۱۸^(۴۱)، ۲۱۹^(۴۲) و ۲۲۳^(۴۳) به تفصیل بیان شده است و اسلام آوردن در عداد موارد سقوط حد مورد اشاره قرار نگرفته است.

۱۶- در خصوص زانیه مشمول بند «پ» این ماده نیز همچون بند «ب»، مطابق با تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۲۴، با عنایت به شرایط وی و کیفیت ارتکاب زنا، تصمیم‌گیری خواهد شد. یعنی اگر اکراه یا مجبور شده باشد، مبری از مسؤولیت کیفری است. اگر واجد شرایط احصان باشد، به حد رجم و اگر فاقد شرایط احصان باشد، به حد جلد محکوم خواهد شد.

۱۷- به موجب بند «ت» ماده‌ی ۲۲۴، چنان‌چه مردی به عنف و اکراه مرتکب زنا نسبت به زنی شود، مستوجب حد اعدام می‌باشد. هم‌چنین مطابق با تبصره‌ی ۲ این ماده که در واقع مکمل بند «ت» می‌باشد و از نوآوری‌های قانون جدید نسبت به قوانین سابق محسوب می‌شود که خلاء قانونی موجود در آن‌ها را مرتفع نموده است، چنان‌چه مرد با زنی که راضی به زنا نیست، در حال بیهوشی یا خواب یا مستی مرتکب عمل شنیع شود و یا این که دختر نابالغی را اغفال نموده و یا زنی را برباید یا تهدید کند یا بترساند و از این طرق مرتکب زنا شود، هر چند رضایت ظاهری زن به واسطه تسلیم شدن حاصل شده باشد، رفتار زانی در حکم زناي به عنف محسوب شده و به حد اعدام محکوم خواهد شد.

۱۸- زناي به عنف یا اکراه در اصطلاح عبارت است از زنا با استفاده از اجبار فیزیکی (مانند بستن دست و پای زانیه) و یا اجبار روانی (مانند این که زانی، زن را تهدید کند که اگر به رابطه جنسی با او تن ندهد، فرزند او را به قتل می‌رساند و حسب

قراین معقول نیز احتمال قتل فرزند در صورت تن دادن به خواسته زانی وجود داشته باشد).

۱۹- تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۲۴ دارای دو قسمت می‌باشد که شرایط اعمال آن‌ها با یکدیگر متفاوت است.

در خصوص حکم مقرر در قسمت نخست تبصره، یعنی زنا با زن در حال بیهوشی یا خواب یا مستی، عدم رضایت زن نسبت به زنا، شرط تحقق حد اعدام می‌باشد. بنابراین، چنان‌چه اثبات شود زانیه به زنا رضایت داشته، لیکن این عمل در حال بیهوشی یا خواب یا مستی رخ داده است، زانی محکوم به زنا نخواهد شد.

لیکن در مورد حکم مقرر در قسمت دوم تبصره، یعنی زنا از طرق اغفال نابالغ یا رباشی و تهدید و ترساندن زن، بدون نیاز به هیچ شرطی و به صورت مطلق، حتی در صورت تسلیم شدن آن‌ها، حد زانی اعدام می‌باشد. دلیل این حکم نیز روشن است. رضایت دختر نابالغ و هم‌چنین رضایت زن در حال ربایش و تهدید و ترس، یک رضایت واقعی نمی‌باشد، زیرا، دختر نابالغ به واسطه عدم بلوغ، قدرت تشخیص خوب و بد اعمال و اتخاذ تصمیم صحیح را ندارد و زنی هم که در حال ربایش یا تهدید یا ترس اعلام رضایت نموده است، یک رضایت ظاهری و صوری تحت تأثیر اجبار اعلام نموده است، نه یک رضایت قلبی. شهید ثانی (ره) در مورد الحاق حکم زنا با دختر نابالغ به زناي به عنف و اکراه و در بیان مراتب قبح آن، چنین می‌فرماید: «و من أن الفعل افحش و التحريم فيها أقوى»^(۴۴)؛ وجه الحاق آن است که این کار به مراتب زشت‌تر از مجبور کردن زن به زناست و تحریم در آن قوی‌تر است.

۲۰- سؤال: سؤالی که در خصوص بند «ت» ماده‌ی مورد بحث به ذهن متبادر می‌گردد، این است که چنان‌چه زنی، مردی را به عنف و اکراه وادار به زنا با خود بنماید، چه حکمی دارد؟ پاسخ: این موضوع از جمله مسایلی است که میان فقها مورد بحث قرار گرفته و نسبت به آن اظهار نظر نموده‌اند. صرف نظر از دیدگاه اقلیت علما که معتقدند اکراه مرد به زنا علی‌الاصول قابلیت تحقق ندارد، اما اکثر فقها معتقدند که اولاً، اکراه



مرد به زنا قابل تحقق است و ثانیاً، مرد در چنین فرضی از مسؤولیت کیفری میرا می‌شود، لیکن مجازات زانیه اکراه کننده، حد اعدام نخواهد بود، بلکه با توجه به شرایط وی، حسب مورد، مشمول انواع دیگر حد زنا خواهد شد. شهید ثانی (ره) در این باره چنین فرموده است: «و لا تلحق به المراه لو اكرهته، للأصل مع احتماله^(۴۵): اگر زن، مرد را مجبور به زنا کند، حکمش قتل نیست و به آنجا که مرد، زن را مجبور به زنا می‌کند، ملحق نمی‌شود، به خاطر اصالت عدم الحاق، البته احتمال الحاقش به آن هست».

به نظر می‌رسد همان گونه که امکان اکراه و مجبور نمودن زن وجود دارد، این امکان برای مرد نیز قابل تصور می‌باشد، زیرا اولاً، اکراه شرایط نوعی دارد که ممکن است بر هر انسان متعارفی تأثیر گذاشته و اراده او را مخدوش نماید، مضافاً این که شرایط شخصی اشخاص نیز ممکن است به گونه‌ای باشد که تحت تأثیر اکراه قرار گیرند. ماده‌ی ۲۰۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۰۲/۱۸ نیز در مقام بیان شرایط اکراه با در نظر گرفتن شرایط نوعی به انضمام شرایط شخصی، این گونه مقرر داشته است: «اکراه به اعمالی حاصل می‌شود که مؤثر در شخص باشعوری بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروی خود تهدید کند، به نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه آمیز سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود».

ثانیاً، قانون گذار در ابتدای ماده‌ی ۱۵۱ قانون مجازات اسلامی و در بیان اکراه به عنوان یکی از موانع مسؤولیت کیفری، از واژه مطلق «کسی» بهره جسته و همین موضوع نشانگر آن است که

از دید مقنن در تمامی اقسام جرایم، اکراه ممکن است نسبت به هر یک از مرد یا تحمیل گردد. ثالثاً، از لحاظ عقلی نیز اکراه مرد به زنا توسط زن، امر دور از ذهنی نبوده و کاملاً قابل تصور می‌باشد. آیا این امکان وجود ندارد که مردی توسط زنی تهدید شود که در صورت تن ندادن به عمل شنیع، شیشه اسیدی که در دست دارد را به صورت او خواهد پاشید، در حالی که با توجه به اوضاع و احوال (مانند این که چند مرد قوی هیکل در محل قرار دارند و قادرند در صورت استتکاف، دست و پای او را ببندند و اسید را به صورت او بریزند) احتمال معقول عملیاتی نمودن تهدید نیز وجود دارد؟

شهید ثانی (ره) نیز در مقام بیان قابلیت تحقق اکراه در مورد مرد، این چنین استدلال نموده است: «و یتحقق الاكراه علی الزنا فی الرجل علی أصح القولین، فیدرء الحد عنه به. كما یدرء عن المرأة بالاكراه لها. لا شتراکهما فی المعنی الموجب لرفع الحکم، ولا ستلزام عدمه فی حقه التکلیف بما لا یطاق^(۴۶): اکراه بر زنا در مورد مرد نیز تحقق پیدا می‌کند بنابر قول صحیح‌تر، بنابراین به واسطه اکراه حد از مرد برداشته می‌شود. همان گونه که اگر زن مجبور به زنا شود حد از وی برداشته می‌شود. دلیل این که اکراه باعث سقوط حد نسبت به مرد می‌شود دو امر است: یکی آن که مرد و زن در معنایی که موجب برداشتن حد از آن‌ها می‌شود، مشترک هستند (یعنی در فرض اکراه همان موضوعی که علت سقوط حد نسبت به زن می‌شود، درباره مرد نیز محقق است و هر جا که علت باشد، معلول نیز محقق می‌گردد) و دیگر آن که عدم تحقق اکراه

در حق مرد، مستلزم تکلیف به امری است که از قدرت و توان او خارج است (زیرا وقتی مرد اجبار به زنا شده است، قدرت به ترک آن ندارد و در این فرض، اگر حد زنا هم چنان باقی باشد، لازمه‌اش آن است که مرد مکلف به ترک زنا باشد، در حالی که فاقد قدرت ترک آن می‌باشد). بنابراین، به نظر می‌رسد که اکراه شدن مختص زن نیست و مرد نیز ممکن است مجبور به ارتکاب زنا شود زن اکراه کننده، مشمول حد اعدام نمی‌شود و حد او با توجه شرایطی که به هنگام ارتکاب زنا داشته است، تعیین می‌گردد.

۲۱- در خصوص بند «ت» ماده‌ی ۲۲۴، دادگاه باید در حکم خود کیفیت تحقق زنا را به عنف یا اکراه را مشخص نماید. در این زمینه رأی اصراری شماره‌ی ۳۵ مورخ ۱۳۷۴/۰۹/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور قابل توجه می‌باشد که چنین مقرر داشته است: «با توجه به گواهی پزشکی قانونی که حکایت از پارگی پرده بکارت و پارگی میان دوران و بن بست طرف چپ رحم و خونریزی داخل لگن مجنی علیها دارد و با در نظر گرفتن اظهارات بی شائبه طفل شش ساله طاهره، گواهی و آثار موجود و مکشوفه در محل و حضور متهم همراه مجنی علیها در محل حادثه و فریب دادن طفل و بردن او به داخل مدرسه و دعوت او از قول مدیر مدرسه و ممانعت از ورود پسر بچه همراه مجنی علیها و اوضاع و احوال قضیه، وقوع جرم زنا به عنف و ارتکاب آن از ناحیه متهم محرز و مسلم بوده و به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی شعب کیفری، استنباط شعبه بیست و هشتم دیوان عالی کشور در مورد وقوع زنا به عنف موجه می‌باشد^(۴۷)».

پی‌نوشت‌ها:

۱. شرایع الاسلام، محقق حلی، جلد ۴، صفحه ۱۳۶
۲. حاشیه الارشاد، عاملی زین الدین (شهید ثانی)، جلد ۴، صفحه ۱۸۳-۲۹۵
۳. مبانی تکملة المنهاج، موسوی خویی، جلد ۴۱، صفحه ۲۰۳
۴. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۱۸۲
۵. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین (تک جلدی)، انتشارات فرهنگ نما، تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۷، ص ۵۷۲
۶. از جمله می‌توان به این آیات اشاره نمود:
 ۱- «و لا تقرّبوا الزّنی اِنَّه کان فاحشاً و ساء سبیلاً» اسراء: ۳۲.
 ۲- «الزّانی لا ینکح الا زانیةً او مُشرکةً ...» نور: ۳.
 ۷. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین (تک جلدی)، انتشارات فرهنگ نما، تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۷، ص ۳۸۹
۸. منبع پیشین، ۷۸۸
۹. منبع پیشین، ص ۴۸۳
۱۰. ماده‌ی ۶۳۷ ق.م.ا (کتاب تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵/۰۳/۰۲: «هرگاه مرد و زنی که بین آن‌ها علقه زوجیت نباشد، مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تقبیل و مضاجعه شوند، به شلاق تا نود و نه ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عنف و اکراه باشد، فقط اکراه کننده تعزیر می‌شود».
۱۱. حرام بودن مرد و زن نسبت به یکدیگر به دو صورت است: الف) حرام ذاتی که به معنای عدم وجود نکاح دائم یا موقت (منقطع) میان آن‌ها می‌باشد. ب) حرام عرضی که بدین معناست که رابطه نکاح میان آن‌ها وجود دارد، لیکن به واسطه عارض شدن حیض و یا روزه ماه رمضان، تا زمان رفع مانع، نسبت به یکدیگر حرام می‌باشند.
۱۲. شایان ذکر است که ماده‌ی ۶۳۷ کتاب تعزیرات نیز از عبارت «علقه زوجیت» استفاده نموده است.
۱۳. بدنت- اخطار و تذکر و یا اخذ تعهد کتبی به عدم تکرار جرم.

بندث - نگهداری در کانون اصلاح و تربیت از سه ماه تا یک سال در مورد جرایم تعزیری درجه یک تا پنجم.

۱۴. بند الف- تسلیم به والدین یا اولیاء یا سرپرست قانونی یا اخذ تعهد به تأدیب و تربیت و مواظبت در حسن اخلاق طفل یا نوجوان.

تبصره- هرگاه دادگاه مصلحت بداند می‌تواند حسب مورد از اشخاص مذکور در این بند تعهد به انجام اموری از قبیل موارد ذیل و اعلام نتیجه به دادگاه در مهلت مقرر را نیز اخذ نماید:

۱- معرفی طفل یا نوجوان به مددکار اجتماعی یا روانشناس و دیگر متخصصان و همکاری با آنان؛

۲- فرستادن طفل یا نوجوان به یک مؤسسه آموزشی و فرهنگی به منظور تحصیل یا حرفه‌آموزی؛

۳- اقدام لازم جهت درمان یا ترک اعتیاد طفل یا نوجوان تحت نظر پزشک؛

۴- جلوگیری از معاشرت و ارتباط مضر طفل یا نوجوان با اشخاص به تشخیص دادگاه؛

۵- جلوگیری از رفت و آمد طفل یا نوجوان به محلهای معین.

بندب- تسلیم به اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگری که دادگاه به مصلحت طفل یا نوجوان بداند یا الزام به انجام دستورهای مذکور در بند (الف) در صورت عدم صلاحیت والدین، اولیاء یا سرپرست قانونی طفل یا نوجوان و یا عدم دسترسی به آنها با رعایت مقررات ماده‌ی ۱۷۳ قانون مدنی.

تبصره- تسلیم طفل به اشخاص واجد صلاحیت منوط به قبول آنان است.

بندپ- نصیحت به وسیله قاضی دادگاه.

۱۵. نظریه مشورتی اداره حقوقی به شماره‌ی ۷/۱۳۷۴ مورخ ۷/۵/۱۳۷۶

۱۶. مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۸۶، ذیل ماده‌ی ۶۳۷ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵.

۱۷. ماده‌ی ۴۹ قانون حمایت خانواده: چنانچه مردی بدون ثبت در دفاتر رسمی به ازدواج دایم، طلاق یا فسخ نکاح اقدام یا پس از رجوع تا یک ماه از ثبت آن خودداری یا در مواردی که ثبت نکاح موقت الزامی است از ثبت آن امتناع کند، ضمن الزام به ثبت واقعه به پرداخت جزای نقدی درجه پنج و یا حبس تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود. این مجازات در مورد مردی که از ثبت فسخ نکاح و اعلام بطلان نکاح یا طلاق استنکاف کند نیز مقرر است.

۱۸. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به جلد ۴۱ از کتاب مبانی تکرمة المنهاج تألیف آیت ... خویی.

۱۹. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به جلد ۱۰ از کتاب کشف اللثام و الإبهام تألیف فاضل اصفهانی و همچنین گنجینه استفتائات قضایی منتشر شده از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضاء قم.

۲۰. «جماع با دخول اندام تناسلی مرد به اندازه ختنه‌گاه در قُبُل یا دُبُر زن محقق می‌شود».

۲۱. منظور از «تعزیرات منصوص شرعی» مواردی است که نوع، میزان و مجازات آن در شرع تعیین شده باشد مانند خوابیدن دو نفر زیر یک لحاف به صورت برهنه، مقاربت با همسر در حال حیض یا در ماه مبارک رمضان، از بین بردن بکارت دختر. لیکن در مواردی که در فقه صرفاً به تعزیر مرتکب اشاره شده است، بدون این که نوع و میزان مجازات بیان شده باشد، از مصادیق «تعزیر منصوص شرعی» محسوب نمی‌شود. مانند ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری، که در شرع، نوع و میزان مجازات آن‌ها بیان نشده و صرفاً به تعزیر آن‌ها اشاره شده است. از جمله مواردی که فقها به عنوان تعزیرات منصوص شرعی از آن‌ها یاد کرده‌اند عبارتند از:

۱- مقاربت با همسر در ماه مبارک رمضان که مجازات آن بیست و پنج ضربه شلاق است.

۲- ازدواج با کنیز یا زنی از اهل ذمه و دخول به او با داشتن همسر مسلمان و آزاد که مجازات آن یک هشتاد حد زنا یعنی دوازده و نیم ضربه‌ی شلاق است.

۳- خوابیدن دو مرد به صورت برهنه زیر یک پوشش که بنا بر قول مشهور مجازات آن بین سی تا نود و نه ضربه‌ی شلاق است.

۴- خوابیدن یک زن و مرد به صورت برهنه یا با پوشش زیر یک لحاف که مجازات آن بنا بر نظر شیخ مفید بین ده تا نود و نه ضربه شلاق است.

۵- ازاله‌ی بکارت دختر با انگشت که مجازات آن براساس نظر شیخ طوسی سی تا هفتاد و هفت ضربه‌ی شلاق، طبق نظر شیخ مفید و دیلمی سی تا هشتاد ضربه‌ی

شلاق است و ابن ادریس سی تا نود و نه ضربه‌ی شلاق برای آن تعیین نموده است. ۶- مجامعت با حیوانات که مجازات آن بنا بر یک نظر بیست و پنج ضربه‌ی شلاق است.

۷- رائی و نگهبان در قتل عمد که مجازات آن کور کردن چشم مرتکب است.

۸- ممسک در قتل عمد که مجازات آن حبس ابد است.

۲۲. «حد زنا در موارد زیر اعدام است:

الف- زنا با محارم نسبی.

ب- زنا با زن پدر که موجب اعدام زانی است.

پ- زنا با مرد غیر مسلمان یا زن مسلمان که موجب اعدام زانی است».

۲۳. «ت- زنا با عفت یا اکراه از سوی زانی که موجب اعدام زانی است».

۲۴. نظریه مشورتی شماره‌ی ۷/۹۲/۹۰۹ مورخ ۷/۵/۱۳۹۲

۲۵. موسوی خمینی، روح ...، تحریر الوسیله، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ

بیست و یکم، ۱۳۸۳، جلد ۴، کتاب حدود، ص ۲۷۴

۲۶. موسوی خمینی، روح ...، تحریر الوسیله، جلد ۲ کتاب حدود مسئله ۶ از لواحق صفحه ۴۶۸

۲۷. باختر، احمد، مجموعه آراء دیوان عالی کشور، انتشارات جنگل، چاپ سوم، ۱۳۹۰

۲۸. موسوی خمینی، روح ...، تحریر الوسیله، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۳، جلد ۴، کتاب حدود، ص ۱۷۷.

۲۹. منبع پیشین

۳۰. ماده‌ی ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

۳۱. خداوند متعال در آیه‌ی شریفه ۲۳ از سوره مبارکه نساء، در بیان این حرمت، چنین مقرر نموده‌اند: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عمتکم و خالاتکم و بنات الأخ و بنات الأخت و امهاتکم الاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائیکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلال انائیکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الأختین الا ما قد سلف ان الله کان غفوراً رحیماً».

۳۲. برای این حرمت که امروزه به عنوان یک قاعده طبیعی و مسلم پذیرفته شده است، دلایل گوناگون روانی، اخلاقی و اجتماعی بیان شده است که پرداختن به آن‌ها از حوصله این کتاب خارج است.

۳۳. ماده‌ی ۱۰۴۷ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳/۱۲/۲۱ از قرابت سببی، از تعبیر «مصاره» به معنای دامادی استفاده نموده است.

۳۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (جلد نخست خانواده)، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲

۳۵. موسوی خمینی، روح ...، تحریر الوسیله، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۳، جلد ۴، کتاب حدود، ص ۱۷۸.

۳۶. مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۷۴۳، ذیل ماده‌ی ۸۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰.

۳۷. «الاسلام یجب ما قبله: اسلام آن‌چه را که مربوط به قبل است، مرتفع می‌نماید».

۳۸. فاضل لنگرانی، محمد، القواعد الفقہیة، ص ۲۶۲.

۳۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، تحریر الأحکام الشرعیة، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۱ هـ. ق، ج ۲، ص ۲۲۲.

۴۰. برای مطالعه بیشتر رجوع نمایید به: مقاله تألیف شده توسط حجت الاسلام و المسلمین حجت ... فتحی، منتشر شده در مجموعه نظرات مشورتی فقهی (در امور کیفری)، جلد چهارم، ص ۶۱.

۴۱. ادعای فقدان علم یا قصد یا وجود یکی از موانع مسؤولیت کیفری.

۴۲. توبه و عفو به کیفیت مقرر در قانون مجازات اسلامی.

۴۳. ادعای زوجیت یا وطی به شبهه.

۴۴. شهید ثانی (ره)، زین الدین بن علی العاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ترجمه علی شیروانی، ج ۱۳ (حدود)، مؤسسه انتشارات دار العلم، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۵، ص ۴۵.

۴۵. منبع پیشین، ص ۴۶.

۴۶. منبع پیشین، ص ۲۴.

۴۷. باختر، احمد، مجموعه آراء دیوان عالی کشور، انتشارات جنگل، چاپ سوم، ۱۳۹۰.



نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری در مورد قرارهای جانشین بازداشت موقت با رویکرد کاربردی و تطبیقی همراه با تحلیل ماده‌ی ۲۴۲ قانون موصوف

قسمت اول

محمدرضا یزدانیان، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی،
معاون اول دادستان نظامی استان تهران و مدرس دانشگاه



چکیده

قرارهای جانشین بازداشت موقت، بدون اینکه آزادی متهم را به طور کامل سلب نمایند، محدودیت‌هایی را برای او به وجود می‌آورند. قرارهای موصوف از این حیث که جایگزین و جانشین قرار بازداشت موقت می‌شوند و ارتباط مستقیم با حقوق و آزادی‌های فردی متهم دارند، دارای اهمیت و جایگاه خاصی می‌باشند.

افزایش قابل توجه تعداد قرارهای جانشین بازداشت موقت، پذیرش کفالت اشخاص حقوقی و پیش‌بینی قرارهای نظارت قضایی و تأمین اشخاص حقوقی از جمله نوآوری‌های قانون جدید آیین دادرسی کیفری محسوب می‌شود. علاوه بر این، مقنن در جهت تضمین حقوق بزه‌دیده، در جانشین‌های بازداشت موقت و هم‌چنین در قرار تأمین اطفال و نوجوانان تحولات مثبت و اساسی ایجاد نموده است. در باب قرار بازداشت موقت نیز، محدود نمودن مدت بازداشت متهم، یکی از ابزارهای مهم نظارت و کنترل قضایی بازداشت موقت می‌باشد که در اسناد بین‌المللی نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: قرار تأمین، قرارهای جانشین بازداشت موقت، قرار نظارت قضایی، حقوق متهم، حقوق بزه‌دیده.

درآمد

قرار تأمین کیفری که پس از تفهیم اتهام و تحقیق لازم، در صورت وجود دلایل کافی، توسط قاضی تحقیق صادر می‌شود، از این حیث دارای اهمیت ویژه‌ای است که از یک طرف حاکمیت اصل برائت ایجاد می‌کند که قبل از اثبات جرم و صدور حکم محکومیت متهم، هیچ‌گونه محدودیت و ممنوعیتی نسبت به اموال یا آزادی وی ایجاد نگردد و از سوی دیگر صیانت از منافع جامعه و حمایت از حقوق قربانیان جرم و بزه‌دیدگان و همچنین ضرورت دسترسی به متهم و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن و یا تبانی و اقتضای می‌نماید که در مواردی قبل از اتخاذ تصمیم قطعی قضایی، با رعایت مقررات مربوط، محدودیت‌ها و تعهداتی برای متهم ایجاد و یا آزادی وی سلب شود. تضمین حقوق بزه‌دیده برای جبران ضرر و زیان و خسارت وی و جلوگیری از ایجاد اخلال توسط متهم در روند رسیدگی کیفری به عنوان دو هدف مهم و اساسی صدور قرار تأمین در راستای الزامات دادرسی عادلانه و منصفانه تلقی می‌شود. در ماده‌ی ۶ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر شده که سازوکارهای رعایت و تضمین حقوق متهم، بزه‌دیده و سایر افراد ذربط باید در فرایند دادرسی فراهم شود. قرارهای تأمین کیفری به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قرارهای محدود کننده آزادی یا قرارهای جانشین بازداشت موقت؛
۲- قرار سالب آزادی یا بازداشت موقت.

هم اکنون توسل به جانشین‌های بازداشت موقت در سطح بین‌المللی تقریباً جنبه الزامی به خود گرفته است. بند ۱۸ قطعنامه‌ی ۲، ۶۵ کمیته وزرای شورای اروپا، توجه کشورهای عضو را به فواید اجتناب از بازداشت موقت جلب و به

با توجه به فلسفه و هدف از وضع مقررات ماده‌ی ۲۳۶ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، به نظر می‌رسد چنانچه متهم پس از موعد مقرر و قبل از صدور دستور دادستان مبنی بر اخذ وجه الکفاله یا ضبط وثیقه شخصاً در مرجع قضایی حاضر شود یا کفیل و یا وثیقه‌گذار او را حاضر نمایند، موضوع به نحو اولی مشمول مقررات ماده موصوف گردد.

آنان پیشنهاد کرده است که از تصمیمات دیگری در مورد متهمان از قبیل استفاده از «بازداشت در منزل» که در دانمارک و ایتالیا و اخیراً نیز در سوئد معمول شده است، «عدم ترک محل یا حوزه قضایی معین، تودیع پاسپورت و سایر مدارک اثبات هویت» به شرحی که در دانمارک، نروژ و هلند متداول است، وثیقه و غیره استفاده شود. (آشوری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۰۵) قانون آیین دادرسی کیفری جدید در باب جانشین‌های بازداشت موقت تغییرات و نوآوری‌های مهمی داشته که در این مقاله بناداریم میزان هم‌سویی و سازگاری این تحولات و نوآوری‌ها را با اصول مربوط به تضمین حقوق متهم و بزه‌دیده و الزامات دادرسی عادلانه و منصفانه مورد تحلیل و بررسی قرار داده و به این پرسش، پاسخ دهیم که آیا در تغییرات قانون جدید در باب قرارهای تأمین کیفری، سازوکارهای لازم در جهت تأمین حقوق متهم و تضمین حقوق بزه‌دیده، پیش‌بینی شده است یا خیر؟ همچنین مقایسه و تطبیقی با حقوق برخی از کشورهای جمله فرانسه نیز خواهیم داشت.

۱- انواع قرارهای جانشین بازداشت موقت:

یکی از نوآوری‌های مهم قانون جدید آیین دادرسی کیفری در باب قرارهای تأمین، افزایش قابل توجه تعداد قرارهای جانشین بازداشت موقت می‌باشد.

در ماده‌ی ۲۱۷ ق.آ.د.ک؛ مصوب ۱۳۹۲، ده نوع قرار تأمین پیش‌بینی شده است که نسبت به قوانین آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و ۱۳۹۱، پنج نوع قرار تأمین از نوع قرار التزام اضافه شده است.

در حقوق آمریکا پس از تعیین قرار، متهم به یکی از چهار روش زیر می‌تواند آزادی موقت خود را به دست آورد.

روش اول: متهم به شکل جریمه نقدی؛ مقدار تعیین شده را به دادگاه تسلیم کند، در صورت حضور به موقع در مراحل محاکمه تمامی این پول عودت داده خواهد شد؛ روش دوم: تودیع وثیقه ملکی؛

روش سوم: آزادی به قید التزام شخصی (قول شرف)؛ این قرار عمدتاً برای متهمان جرایم کم اهمیت و افرادی که دارای جایگاه اجتماعی هستند، صادر می‌شود؛ روش چهارم: قرار اخذ کفیل؛ کفیل فردی است که وجه تعیین شده را پرداخت کرده و در مقابل اجرت دریافت می‌کند که معمولاً ده درصد وجه الکفاله را شامل می‌شود. (قراگزلو، ۱۳۸۹: ۴۲۱ و ۴۲۲)

خلاصه تغییرات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مورد انواع قرارهای تأمین کیفری محدود کننده آزادی به شرح زیر بیان می‌گردد.

۱-۱- قرار التزام

در ماده‌ی ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری هفت نوع قرار التزام به شرح زیر پیش‌بینی شده است:

- ۱- التزام به حضور با قول شرف؛
- ۲- التزام به حضور با تعیین وجه التزام؛
- ۳- التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با

قول شرف؛

۴- التزام به عدم خروج از حوزه قضایی با تعیین وجه التزام؛

۵- التزام به معرفی نوبه‌ای خود به صورت هفتگی یا ماهانه به مرجع قضایی یا انتظامی با تعیین وجه التزام؛

۶- التزام مستخدمان رسمی کشوری یا نیروهای مسلح به حضور با تعیین وجه التزام با موافقت متهم و پس از اخذ تعهد پرداخت از محل حقوق آنان از سوی سازمان مربوط؛

۷- التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم با تعیین وجه التزام از طریق نظارت با تجهیزات الکترونیکی یا بدون نظارت با این تجهیزات.

از هفت نوع قرار التزام، دو نوع آن (بندهای ۳ و ۴) در ق.آ.د.ک ۱۳۹۱، دو نوع (بندهای ۱ و ۲) در ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ وجود داشته و چهار نوع دیگر (بندهای ۵ الی ۷) نیز جدید می‌باشد. به عبارت دیگر، از هفت نوع قرار التزام یادشده، فقط دو مورد یعنی بندهای (۱ و ۲) در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ مسبوق به سابقه بوده و پنج نوع دیگر از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. صدور قرارهای التزام موضوع بندهای (۶ و ۷) نیاز به موافقت متهم دارد که در قوانین قبلی موافقت یا مخالفت متهم تأثیری در صدور قرار تأمین نداشت. به عبارت دیگر، قرارهای التزام به دو دسته تقسیم می‌شوند، دسته اول قرارهایی هستند که بازپرس به صورت یک جانبه و آمرانه و بدون دخالت اراده متهم صادر می‌کند و دسته دوم قرارهایی می‌باشند که ماهیت قراردادی دارند و قاضی تحقیق با توافق متهم صادر می‌نماید. قرار التزام ساده‌ترین و خفیف‌ترین قرار تأمین کیفری محسوب می‌شود که ضمانت اجرای قوی ندارد.

قرار التزام مستخدمان رسمی و قرار التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم صادر می‌شود که این موضوع از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. برخی از حقوقدانان اعتقاد دارند که قید «با موافقت متهم» ضرورت ندارد، زیرا صدور قرار از الزامات قانونی مقام قضایی است و متهم مکلف به قبول آن می‌باشد.

این قرار معمولاً در مورد جرایم سبک و درباره متهمانی که از لحاظ شخصیتی می‌توان به التزام و تعهد آنان اعتماد نمود، صادر می‌شود.

قرار التزام مستخدمان رسمی و قرار التزام به عدم خروج از منزل یا محل اقامت تعیین شده با موافقت متهم صادر می‌شود که این موضوع از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. برخی از حقوقدانان اعتقاد دارند که قید «با موافقت متهم» ضرورت ندارد، زیرا صدور قرار از الزامات قانونی مقام قضایی است و متهم مکلف به قبول آن می‌باشد. مضافاً اینکه قواعد و مقررات آیین دادرسی کیفری در اغلب موارد آمره و مربوط به نظم عمومی است و تابع اراده افراد، خصوصاً طرفین امر کیفری، نمی‌باشد. (گلدوست جویباری، ۱۳۹۳: ۱۴۸).

ضمانت اجرای امتناع متهم از پذیرش قرارهای التزام در تبصره ۱ ماده ۲۱۷ بیان شده است. در صورت امتناع متهم از پذیرش قرار تأمین مندرج در بند «الف» ماده ۲۱۷، قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام صادر و در صورت خودداری از پذیرش قرارهای مندرج در

بندهای «ب، پ، ت، ث» ماده ۱ موصوف، قرار کفالت صادر می‌شود. در مورد ضمانت اجرای قرارهای موضوع بندهای «ج و چ» ماده ۲۱۷ که نیاز به موافقت متهم دارد، حکمی مقرر نشده است. در این مورد بازپرس می‌تواند قرار مناسب دیگری که نیاز به موافقت متهم ندارد، صادر نماید که به نظر می‌رسد قرار مناسب همان قرار اخذ کفیل باشد.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که چنانچه به علت امتناع متهم از پذیرش قرار التزام، بازپرس قرار کفالت صادر نماید، آیا این اقدام، تشدید تأمین محسوب و توسط متهم قابل اعتراض است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت که؛ تحقق قرار التزام منوط به پذیرش و ملتزم شدن متهم است و چنانچه اراده متهم بر پذیرش قرار موصوف تعلق نگیرد، این قرار فاقد آثار حقوقی می‌باشد. به همین علت در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و قانون جدید تصریح شده که در صورت عدم پذیرش متهم، قرار کفالت صادر می‌شود و از اصطلاح «تبدیل قرار» استفاده نشده است. به عبارت دیگر، در صورت عدم پذیرش متهم، قرار التزام منتفی و به جای آن قرار کفالت صادر می‌شود. علاوه بر آن، ملتزم نشدن متهم به مفاد قرار، از جهات قانونی تشدید تأمین محسوب نمی‌شود. در این مورد نظر مخالف نیز وجود دارد، بر اساس این نظر، در همه موارد تبدیل قرار التزام به کفالت در اجرای تبصره ۱ ماده ۲۱۷ ق.آ.د.ک، اقدام بازپرس تشدید تأمین محسوب شده و تشدید تأمین نیز برابر بند (ب) ماده ۲۷۰ توسط متهم قابل اعتراض است. (خالقی، ۱۳۹۳: ۱۸۲).

۱-۲- قرار اخذ کفیل؛

کفالت عقدی است که به موجب آن، شخص ثالثی که کفیل نامیده می‌شود، حضور متهم را نزد مقام قضایی تا پایان

رسیدگی و اجرای حکم در ازای مبلغ معینی تعهد می‌نماید. (عظیم‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۱۱). در رویه قضایی ایران، قرار اخذ کفیل معمول‌ترین و رایج‌ترین قرار تأمین کیفری محسوب می‌شود. از لحاظ فراوانی آمار این قرار در بیشتر جرایم صادر می‌شود. بازپرس به صورت یک‌جانبه و آمرانه با رعایت ضوابط و معیارهای تناسب تأمین اقدام به صدور آن می‌نماید، لیکن قبولی کفالت، قرارداد یا عقدی است دو جانبه بین مقام قضایی به عنوان متعهدله و کفیل به عنوان متعهد که با توافق طرفین، منعقد می‌شود. به هر حال، در حقوق کیفری ایران چه در صدور قرار اخذ کفیل و چه در صدور قرار قبولی کفالت، اراده متهم نقشی ندارد و رضایت وی شرط نیست.

۱-۲-۱- عدم جواز صدور قرار کفالت یا وثیقه در جرایم غیر عمدی

یکی از نوآوری‌های قانون جدید این است که برابر مقررات تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۱۷، در جرایم غیر عمدی در صورتی که به تشخیص مقام قضایی، تضمین حقوق بزه‌دیده به طریق دیگر امکان‌پذیر باشد، صدور قرار کفالت و وثیقه جایز نیست. هر چند که مقررات تبصره‌ی ۳ با رویکرد حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی متهم و تضمین حقوق بزه‌دیده تدوین شده است، اما در این تبصره حمایت از حقوق و منافع جامعه به خوبی مدنظر قرار نگرفته است، به خصوص در جرایم مهم غیر عمدی مانند قتل که ممکن است متهم در اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی مرتکب چند فقره قتل غیر عمدی، شده باشد. بدون تردید این عمل نظم و احساسات عمومی جامعه را تحت تأثیر جدی قرار می‌دهد و در عرف قضایی، قرار التزام، در این مورد، قرار متناسبی محسوب نمی‌شود. چنان‌چه به تشخیص مقام قضایی حقوق

بزه‌دیده تضمین نشده باشد، مثلاً متهم بیمه نامه معتبر ارایه ندهد یا مبلغ مندرج در بیمه نامه برای جبران ضرر و زیان خسارت بزه‌دیده کافی نباشد، صدور قرار کفالت یا وثیقه به لحاظ مبلغ قابل پرداخت از سوی بیمه منعی ندارد. در صورتی که با رعایت مقررات تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۱۷ ق.آ.د.ک، قرار التزام صادر شود و متهم از پذیرش قرار خودداری نماید، صدور قرار کفالت به استناد تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۱۷ جایز خواهد بود.

۱-۲-۲- سپردن وثیقه به جای معرفی کفیل

یکی دیگر از نوآوری‌های قانون جدید موضوع ماده‌ی ۲۲۰ است، بر اساس مقررات این ماده، «در صورتی که متهم بخواهد به جای معرفی کفیل، وثیقه بسپارد، بازپرس مکلف به قبول آن و تبدیل قرار است. در این صورت متهم می‌تواند در هر زمان با معرفی کفیل؛ آزادی وثیقه را تقاضا کند». در بند ۳ ماده‌ی ۱۲۹ ق.آ.د.ک ۱۳۹۱، آمده بود: «در صورتی که متهم تقاضا نماید به جای کفیل، وجه نقد یا مال منقول بدهد، بازپرس مکلف به قبول آن است». اما موضوع تبدیل قرار و اینکه متهم در هر زمان با معرفی کفیل می‌تواند آزادی وثیقه را درخواست نماید، پیش‌بینی نشده بود. به همین علت در خصوص نحوه اجرای مقررات بند ۳ ماده‌ی ۱۲۹ قانون موصوف، نظریات مختلفی ارایه شده بود، از جمله این که، در صورت تقاضای متهم، مقام قضایی مکلف است کفالت را به همان میزان به قرار وثیقه تبدیل کند و تشدید قرار به درخواست متهم بلا اشکال است. (آخوندی، ۱۳۸۴؛ ج ۵: ۱۶۱).

عده‌ای از حقوق‌دانان نیز معتقد بودند که تبدیل و تشدید قرار کفالت به قرار وثیقه بدون اینکه دلایل و اسباب اتهام تغییر یافته باشد، جایگاه قانونی ندارد و بازپرس

ضمن پذیرش وجه نقد، باید قرار قبولی کفالت صادر کند.

قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ در این مورد ساکت بود و قانون جدید با تکمیل مقررات بند ۳ ماده‌ی ۱۲۹ ق.آ.د.ک ۱۳۹۱، نظر اول را به موجب ماده‌ی ۲۲۰ پذیرفت. با توجه به اینکه تبدیل کفالت به قرار وثیقه در جهت مساعدت به متهم بوده و این اقدام به استناد ماده‌ی ۲۲۰ الزامی است، بنابراین اقدام بازپرس تشدید تأمین محسوب نمی‌شود و در نتیجه تصمیم بازپرس قابل اعتراض نیست. در یک نظر مخالف آمده است؛ تبدیل قرار کفالت به وثیقه در اجرای ماده‌ی ۲۲۰، نوعی تشدید تأمین محسوب شده و تشدید تأمین نیز بر طبق بند «ب» ماده‌ی ۲۷۰ ق.آ.د.ک، توسط متهم قابل اعتراض است. (خالقی، ۱۳۹۳: ۱۸۶).

۱-۲-۳- احراز ملائت کفیل

در قوانین سابق آیین دادرسی کیفری احراز ملائت کفیل با قاضی تحقیق رسیدگی کننده به پرونده بود و مرجع نظارتی دیگری در این مورد وجود نداشت. در ماده‌ی ۲۲۱ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، مقرر شده است: «چنان‌چه بازپرس ملائت کفیل را احراز نکند، مراتب را فوری به نظر دادستان می‌رساند. دادستان موظف است در همان روز، رسیدگی و در این باره اظهار نظر کند. تشخیص دادستان برای بازپرس الزامی است».

دخالت دادستان در احراز ملائت کفیل از نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. در این مورد حل، اختلاف بین بازپرس و دادستان نیز متصور نیست و نظر دادستان برای بازپرس الزام‌آور است. چنان‌چه بازپرس ملائت کفیل را احراز کند، نیازی به اظهار نظر دادستان نیست. احراز ملائت کفیل با بازپرس است که برابر رویه قضایی جاری، کفیل می‌تواند با ارایه مدارکی از قبیل پروانه کسب، سند

مالکیت منزل و یا فیش حقوقی، ملائت خود را ثابت کند. اگر کفیل نتواند مدرکی برای اثبات ملائت خود ارائه کند، باز پرس می‌تواند از طریق تحقیقات محلی، ملائت یا عدم ملائت او را احراز کند. شرایط عمومی صحت قرار دادرسی به هنگام قبول کفالت لازم‌الرعا به خواهد بود. (آشوری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۱۱).

۱-۲-۴- پذیرش کفالت اشخاص حقوقی؛

در تبصره ماده ۲۲۱ ق.آ.د.ک، پذیرش کفالت اشخاص حقوقی با رعایت مقررات مربوط به کفالت اشخاص حقیقی بلامانع اعلام شده است. منظور از رعایت مقررات ماده ۲۲۱ در مورد اشخاص حقوقی این است که ملائت شخص حقوقی برای پرداخت وجه الکفاله، باید توسط باز پرس و در صورت لزوم توسط دادستان احراز شود. در صورت کفالت متهم توسط شخص حقوقی و عدم حضور وی در وقت مقرر، حاضر نمودن متهم توسط نیروی انسانی در خدمت شخص حقوقی صورت خواهد گرفت و در فرض عدم موفقیت، پرداخت وجه الکفاله از دارایی‌های شخص حقوقی صورت خواهد گرفت. (خالقی، ۱۳۹۳: ۱۸۷). برابر مقررات قانونی محاسبات عمومی کشور و سایر قوانین مربوط؛ ادارات، سازمان‌ها و موسسات دولتی در اموری که برای سازمان دولتی منشاء مالی دارد، فقط در چارچوب تخصیص اعتبار و اختیارات قانونی می‌توانند بودجه سازمان را در موارد تعیین شده هزینه کنند. (بنگرید به مواد ۵۰ الی ۵۳ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶) در غیراین صورت، اقدام آنان مشمول عنوان تصرف غیر قانونی در وجوه و اموال دولتی موضوع ماده ۵۹۸ قانون تعزیزات می‌گردد. بنابراین، با توجه به اینکه کفالت اشخاص حقوقی حقوق عمومی و سازمان‌های

دولتی برای دولت تعهد مالی ایجاد می‌کند، مقررات تبصره ماده ۲۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری شامل ادارات و موسسات دولتی نمی‌گردد.

۱-۳- قرار اخذ وثیقه

در بین جانشین‌های بازداشت موقت، قرار اخذ وثیقه شدیدترین قرار تأمین محسوب می‌شود و دارای ضمانت اجرای قوی‌تر می‌باشد؛ زیرا از ابتدا مورد وثیقه در تصرف موقت دولت قرار می‌گیرد. ماهیت حقوقی قرار وثیقه با قرار کفالت از حیث نحوه صدور و قرار قبولی تقریباً یکسان است، با این تفاوت که در قرار کفالت حتماً شخص ثالثی باید حاضر نمودن متهم را در موعد مقرر نزد مرجع قضایی تعهد کند، اما وثیقه گذار می‌تواند شخص متهم و یا ثالث باشد. موضوع وثیقه نیز اعم است از وجه نقد، ضمانت نامه بانکی، مال منقول یا غیر منقول. رایج‌ترین وثیقه که در مراجع قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، وجه نقد به عنوان وجه الضمان و یا اسناد مالکیت اموال غیر منقول است. یکی از نوآوری‌های قانون جدید در مورد قرار وثیقه، مقررات ماده ۲۲۲ است که مقرر می‌دارد: «در صورت عدم پذیرش تقاضای کتبی وثیقه گذار توسط باز پرس، مراتب با ذکر علت در پرونده منعکس می‌شود. تخلف از مقررات این ماده موجب محکومیت انتظامی از درجه چهار به بالا است.»

۲- تضمین حقوق بزه‌دیده در قرارهای جانشین بازداشت موقت

از دیدگاه حقوق کیفری، نه فقط در چارچوب حقوق جزای کلاسیک، بلکه تا چند دهه پیش نیز زیان دیده از جرم، نقش چندانی در طرح، تعقیب و به طور کلی سرنوشت دعوای کیفری، به ویژه در کشور های غربی پیدا نمی‌کرد و به نام «نظم عمومی» منافع وی جنبه ثانوی به

خود می‌گرفت. امروز بزه‌دیده به نوبه خود به «مرکز ثقل» سیاست جنایی تبدیل شده است. (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۰۰ و ۱۹۷).

در ماده ۲۱۷ ق.آ.د.ک؛ فلسفه صدور قرار تأمین؛ «دسترسی به متهم و حضور به موقع وی، جلوگیری از فرار یا مخفی شدن او و تضمین حقوق بزه‌دیده برای جبران ضرر و زیان وی» عنوان شده است که تضمین حقوق بزه‌دیده در ماده ۱۳۲ ق.آ.د.ک؛ ذکر نشده بود و نوآوری قانون جدید محسوب می‌شود. در ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، رعایت حقوق بزه‌دیده در کنار حقوق متهم و جامعه از جمله اهداف آیین دادرسی کیفری محسوب شده است. امروز در کنار تفکر دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی متهم و توسعه و تضمین حقوق اساسی وی در فرآیند دادرسی کیفری، نظریه پردازان مکتب بزه‌دیده شناختی اعتقاد به حمایت و تضمین حقوق بزه‌دیده و وضع قوانین حمایتی در این مورد دارند. ضرورت جبران ضرر و زیان و خسارت متضرر از جرم و حمایت جامعه از حقوق بزه‌دیده از جمله اهداف تفکر موصوف است. (یزدانیان، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۲).

در ماده ۶ قانون موصوف نیز مقرر شده که ساز و کارهای رعایت و تضمین حقوق متهم، بزه‌دیده و سایر افراد ذیربط باید در فرآیند دادرسی فراهم شود؛ یکی از ساز و کارهای تضمین حقوق بزه‌دیده، لحاظ قراردادن میزان ضرر و زیان و خسارت وی در قرار تأمین است که در مواد (۲۱۷، ۱۰۷ و ۲۱۹) ق.آ.د.ک؛ پیش‌بینی شده است.

بر اساس ماده ۱۴۲ ق.آ.د.ک؛ فرانسه می‌توان مقداری از وجه الکفاله را برای قربانی جرم اختصاص داد که با موافقت طرفین و قاضی تحقیق در اقساط معینی تودیع می‌شود. هم‌چنین، بخشی از آن

برای تضمین حضور متهم است و اگر تخلفی صورت نگیرد، به وی رد می‌شود. (زراعت، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۹۷).

برابر مقرات ماده‌ی موصوف، هنگامی که شخص تحت بررسی (متهم) به تهیه وثیقه یا ارایه تأمین و تضمین ملزم می‌شود، این وثیقه یا این تأمین‌ها، حضور شخص تحت بررسی را در هر مرحله از رسیدگی و برای اجرای رأی و در صورت ضرورت، اجرای سایر الزامات که به او تحمیل شده است، تضمین می‌کنند. از جمله مواردی که از طریق تأمین، تضمین می‌گردد، جبران خسارت ناشی از جرم و اصلاح و ترمیم آنها و بدهی مربوط به نفقه‌ها، هنگامی که شخص تحت بررسی به علت عدم پرداخت این بدهی تحت تعقیب است و همچنین جزای نقدی است.

در ماده‌ی ۲۱۹ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ آمده است: «مبلغ وجه التزام، وجه الکفاله و وثیقه نباید در هر حال از خسارت وارد به بزه‌دیده کمتر باشد. در مواردی که دیه یا خسارت زیان دیده از طریق بیمه قابل جبران است، بازپرس با لحاظ مبلغ قابل پرداخت از سوی بیمه، قرار تأمین متناسب صادر می‌کند.»

قسمت دوم ماده در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ پیش‌بینی نشده بود، بنابراین نوآوری قانون جدید محسوب می‌شود، ضمن اینکه قسمت اول ماده نیز تغییر کرده و به جای عبارت: «خسارت‌هایی که مدعی خصوصی درخواست می‌کند»، در قانون جدید عبارت: «خسارت وارد به بزه‌دیده»، آمده است. یعنی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ «خسارت وارد به بزه‌دیده» را ملاک می‌داند نه خسارتی که وی درخواست می‌کند. در مواردی که دیه یا خسارت زیان دیده از طریق بیمه قابل جبران است، جرم غیر عمدی بوده که با توجه به تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۱۷ صدور قرار

پرسشی که مطرح می‌شود این است که چنانچه به علت امتناع متهم از پذیرش قرار التزام، بازپرس قرار کفالت صادر نماید، آیا این اقدام، تشدید تأمین محسوب و توسط متهم قابل اعتراض است یا خیر؟

کفالت و وثیقه در آن جایز نیست. بنابراین، عبارت قسمت دوم ماده ناظر بر تعیین مبلغ وجه التزام است. (خالقی، ۱۳۹۳: ۱۸۵)

منظور از تناسب قرار تأمین با لحاظ قرار دادن مبلغ قابل پرداخت از سوی بیمه این است که مبلغ قابل پرداخت از سوی بیمه از وجه تأمین مورد نظر بازپرس کسر شود. لازم به ذکر است که لحاظ قراردادن خسارت بزه‌دیده در مورد قرار التزام به قول شرف موضوعاً منتفی است، چون در قرار موصوف، وجه التزام تعیین نشده و ضمانت اجرای آن قول اخلاقی متهم است. در ماده‌ی ۱۱۸ قانون اصول محاکمات جزایی سوریه آمده است: قرار کفالت شامل موارد زیر می‌شود:

الف) حضور مدعی علیه در مراحل تحقیق و رسیدگی و تسلیم او به اجرای حکم بعد از صدور؛

ب) پرداخت مبالغ زیر:

۱- هزینه‌های دادرسی و سایر مخارجی که مدعی خصوصی متحمل می‌شود؛

۲- هزینه‌ها و مالیات‌های دولتی؛

۳- جریمه‌های نقدی.

ملاحظه می‌شود که در قانون سوریه به هزینه‌های دادرسی و مخارج دیگر که

مدعی خصوصی متحمل می‌شود، اشاره شده و خسارت ناشی از جرم به عنوان بخشی از وجه قرار کفالت مورد حکم قرار نگرفته است. اما در بند ۲ ماده‌ی ۱۴۲ قانون دادرسی کیفری فرانسه به صراحت مقرر شده است که قرار وثیقه یا کفالت باید جبران خسارت ناشی از جرم و اصلاح و ترمیم آنها را تضمین کند.

۳- فرآیند اخذ و یا ضبط وجه یا مال موضوع قرار تأمین

در خصوص اخذ وجه التزام و یا وجه الکفاله و یا ضبط وثیقه، به لحاظ عدم حضور متهم در موعد مقرر بدون عذر موجه و تخلف کفیل یا وثیقه‌گذار در تسلیم به موقع متهم، تغییرات و نوآوری‌های ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نسبت به ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ به شرح زیر می‌باشد:

۳-۱- افزایش مهلت کفیل یا وثیقه‌گذار برای تحویل متهم به مرجع قضایی

در ماده‌ی ۱۴۰ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ مهلت تحویل متهم به مرجع قضایی توسط کفیل یا وثیقه‌گذار بیست روز از تاریخ ابلاغ واقعی اختاریه بود که مهلت مزبور در ماده‌ی ۲۳۰ قانون جدید به یک ماه افزایش یافته که این تغییر در جهت مطلوب و به نفع کفیل یا وثیقه‌گذار می‌باشد. برابر ماده‌ی ۲۳۰: «... چنانچه متهم، کفیل معرفی کرده یا شخص دیگری برای او وثیقه سپرده باشد به کفیل یا وثیقه‌گذار اختار می‌شود که ظرف یک ماه متهم را تحویل دهد. در صورت ابلاغ واقعی اختاریه و عدم تحویل متهم، به دستور دادستان، حسب مورد، وجه الکفاله اخذ و یا وثیقه، معادل وجه قرار، ضبط می‌شود. دستور دادستان پس از قطعیت، بدون صدور اجرائیه در اجرای احکام کیفری و مطابق مقررات اجرای احکام مدنی اجرا می‌شود.»

دو شرط جهت تحقق مسؤولیت کفیل یا

وثیقه‌گذار برای تسلیم متهم به مرجع قضایی لازم است:

نخستین شرط برای خواستن متهم از کفیل (یا وثیقه‌گذار)، این است که پیش از تقاضای تسلیم متهم توسط کفیل، متهم از طریق مرجع قضایی و از نشانی محل اقامت خود احضار شود و اگر در موعد مقرر به واسطه‌ی احضار، حاضر نگردد، مقام قضایی دستور اخطار به کفیل برای تسلیم متهم را صادر می‌نماید.

شرط دوم این است که با توجه به ماده‌ی ۲۲۹ ق.آ.د.ک، ۱۳۹۲، خواستن متهم از کفیل یا وثیقه‌گذار برای امر تحقیقات، دادرسی و یا اجرای حکم ضرورت داشته باشد، در غیر این صورت نه تنها کفیل یا وثیقه‌گذار مسؤولیتی برای تسلیم متهم به مرجع قضایی ندارد، بلکه برابر تبصره ماده‌ی مزبور، تخلف مقام قضایی از مقررات یادشده، موجب محکومیت انتظامی تا درجه چهار است. (مصدق، ۱۳۹۴: ۲۰۹)

۲-۳- زمان و نحوه اجرای دستور دادستان مبنی بر اخذ و یا ضبط وجه یا مال موضوع قرار تأمین

در مورد زمان اجرای دستور دادستان مبنی بر اخذ یا ضبط وجه قرار تأمین در قوانین آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۱ و ۱۳۷۸، زمان قطعیت دستور دادستان، شرط نبود. به عبارت دیگر، اعتراض متهم، کفیل یا وثیقه‌گذار به دستور دادستان باعث توقف عملیات اجرایی نمی‌گردید و تا زمان صدور حکم دادگاه به نفع کفیل یا وثیقه‌گذار یا متهم، عملیات یادشده ادامه داشت.

در ماده‌ی ۲۳۰ قانون جدید مقرر شده، دستور دادستان پس از قطعیت، بدون صدور اجرائیه در اجرای احکام کیفری و مطابق مقررات اجرای احکام مدنی اجرا می‌شود. هر چند که در خصوص نحوه اجرای دستور دادستان، رویه قضایی

یکی از نوآوری‌ها و تأسیسات نوین و مهم قانون جدید در باب قرارهای تأمین کیفری، ماده‌ی ۲۳۶ می‌باشد. مفاد ماده یادشده در راستای سیاست ارفاقی و تشویقی قانون جزا تدوین شده است.

مکلف به اجرای تعهد بوده و نسبت به وصول وجه التزام، وجه‌الکفاله و یا ضبط وثیقه اقدام می‌شود. بنابراین اجرای حکم نمی‌تواند دستور قانونی رئیس حوزه قضایی را در مورد وصول وجه‌الکفاله ابطال نموده و یا رافع مسؤولیت کفیل باشد.

۳-۳- کسر هزینه‌های ضروری مربوط به اجرای دستور از محل قرار تأمین

در تبصره ماده‌ی ۲۳۰ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، مقرر شده: «مبلغ مازاد بر وجه قرار وثیقه، پس از کسر هزینه‌های ضروری مربوط به اجرای دستور، به وثیقه‌گذار مسترد می‌شود.» در ق.آ.د.ک ۷۸، در این مورد مقرراتی وجود نداشت. فقط در ماده‌ی ۳۹ قانون تأسیس سازمان جمع‌آوری و فروش اموال تملیکی مصوب ۱۳۷۰ آمده است: «سازمان مکلف است تربیتی اتخاذ نماید که با اعلام مراجع ذیصلاح قضایی مبنی بر رفع توقیف و استرداد، بلافاصله اموال مربوط به صاحبش مسترد گردد و در صورتی که عین مال به فروش رفته باشد، حاصل فروش پس از کسر هزینه‌های موضوع ماده‌ی ۳۴ به صاحبش مسترد شود».

۳-۴- دستور اخذ یا ضبط حداکثر تا یک چهارم از وجه قرار در صورت معرفی متهم پس از دستور دادستان و پیش از اتمام عملیات اجرایی.

یکی از نوآوری‌ها و تأسیسات نوین و مهم قانون جدید در باب قرارهای تأمین کیفری، ماده‌ی ۲۳۶ می‌باشد. مفاد ماده یادشده در راستای سیاست ارفاقی و تشویقی قانون جزا تدوین شده است. بر اساس مقررات ماده‌ی موصوف، در صورتی که متهم پس از دستور دادستان مبنی بر اخذ و یا ضبط وجه قرار تأمین و پیش از اتمام عملیات اجرایی، شخصاً در مرجع قضایی حاضر شود

اجرای دستور را منوط به صدور اجرائیه نمی‌دانست و مقام اجرا نیز دادستان یا قاضی اجرای احکام کیفری بود. لیکن صراحت ماده‌ی ۲۳۰ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، در این مورد نوآوری محسوب می‌شد. تعهد کفیل یا وثیقه‌گذار مبنی بر حاضر نمودن متهم در موعد مقرر نزد مرجع قضایی، مستقل از نتیجه رسیدگی به اتهام متهم است. بنابراین، در صورتی که متهم در مواعد احضار بدون عذر موجه در مرجع قضایی حاضر نشود و کفیل یا وثیقه‌گذار نیز در موعد مقرر قانونی وی را تسلیم نکند، در اجرای مقررات ماده‌ی ۲۳۰ ق.آ.د.ک، حسب مورد وجه‌الکفاله اخذ و یا از وثیقه، معادل وجه قرار، ضبط می‌شود. در این مورد حکم براءت و یا عفو متهم و یا اجرای حکم محکوم علیه تأثیری در مسؤولیت کفیل یا وثیقه‌گذار و دستور دادستان مبنی بر اخذ وجه‌الکفاله یا ضبط مورد وثیقه ندارد. در همین مورد رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۱۴/۱۲/۱۳۸۰-۶۵۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تصریح نموده است که در صورت احضار متهم و عدم حضور او بدون عذر موجه یا عدم معرفی وی از ناحیه کفیل یا وثیقه‌گذار، نامبردگان

و یا توسط کفیل یا وثیقه گذار معرفی گردد، دادستان با رفع اثر از دستور قبلی، دستور اخذ یا ضبط حداکثر تا یک چهارم از وجه قرار را صادر می کند. در این صورت اعتبار قرار تأمینیه که قبلاً صادر شده است به قوت خود باقی است و نیازی به صدور قرار تأمین جدید نیست. پس از دستور دادستان حسب مورد متهم یا کفیل یا وثیقه گذار مکلف است نسبت به تکمیل وجه قرار اقدام کند. در صورتی که کفیل یا وثیقه گذار رفع مسؤولیت خود را درخواست کند، متهم باید نسبت به معرفی کفیل یا وثیقه گذار جدید اقدام کند. همچنین متهم یا کفیل یا وثیقه گذار می تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ دستور ضبط بخشی از وجه قرار، معادل وجه مقرر را به صندوق دولت واریز کند، در این صورت عملیات ضبط انجام نمی شود و اعتبار قرار تأمین قبلی به صورت کامل به قوت خود باقی است. منظور از اتمام عملیات اجرایی، وصول مبلغ قرار و ایصال آن به حساب دولت است که زمان آن بر حسب نوع قرار متفاوت است. (خالقی، ۱۳۹۳: ۲۰۳)

با توجه به فلسفه و هدف از وضع مقررات ماده ی ۲۳۶ ق. آ.د.ک ۱۳۹۲، به نظر می رسد چنان چه متهم پس از موعد مقرر و قبل از صدور دستور دادستان مبنی بر اخذ وجه الکفاله یا ضبط وثیقه شخصاً در مرجع قضایی حاضر شود یا کفیل و یا وثیقه گذار

او را حاضر نمایند، موضوع به نحو اولی مشمول مقررات ماده موصوف گردد.

۳-۵- استیفای دیه، ضرر و زیان و جزای نقدی از محل تأمین

مواد (۲۳۲ و ۲۳۳) قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ناظر بر نحوه استیفای دیه، ضرر و زیان محکوم له و جزای نقدی از محل وجه یا مال موضوع قرار تأمین است که نسبت به مقررات مشابه در مواد (۱۴۵ و ۱۴۶) ق. آ.د.ک ۱۳۷۸ تغییرات مهمی که می توان آنها را نوآوری محسوب نمود، ایجاد شده است.

مقنن حکم موضوع را در دو فرض بیان نموده است: فرض اول؛ وجه یا مال موضوع قرار تأمین به شخص ثالث اعم از کفیل یا وثیقه گذار تعلق دارد که نحوه استیفاء در ماده ی ۲۳۲ ذکر شده است. فرض دوم؛ وجه یا مال موضوع تأمین متعلق به خود متهم می باشد که مقررات مربوط در ماده ی ۲۳۳ آمده است. برابر ماده ی ۲۳۲ «دیه با رعایت مقررات مربوط و ضرر و زیان محکوم له، در صورتی از مبلغ وثیقه یا وجه الکفاله کسر می شود که امکان وصول آن از بیمه میسر نباشد و محکوم علیه حاضر نشود و وثیقه گذار یا کفیل هم، وی را طبق مقررات حاضر نموده و عذر موجهی هم نداشته باشد».

در فرض اول با اجتماع سه شرط دیه و ضرر و زیان محکوم له از محل وجه الکفاله

و وثیقه متعلق به غیر، قابل استیفاء است. الف) عدم امکان وصول از بیمه؛

ب) عدم حضور محکوم علیه در موعد مقرر بدون عذر موجه؛

پ) عدم معرفی محکوم علیه در موعد مقرر بدون عذر موجه توسط کفیل یا وثیقه گذار. در فرض دوم که قرار متضمن پرداخت وجه التزام باشد و یا خود متهم وثیقه سپرده باشد، دیه و ضرر و زیان محکوم له و همچنین جزای نقدی با دو شرط از محل تأمین اخذ می شود.

الف) عدم حضور محکوم علیه؛

ب) عدم امکان وصول از بیمه؛

نکته: در این فرض در مورد قرار وثیقه در صورت حضور محکوم علیه و عجز از پرداخت، محکومیت های یادشده با لحاظ مستثنیات دین^(۱) از محل تأمین اخذ می شود. ماده ی ۲۳۳ در این مورد مقرر می دارد: «چنان چه قرار تأمین صادر شده، متضمن تأدیه وجه التزام باشد یا متهم خود ایداع وثیقه کرده باشد، در صورت عدم حضور محکوم علیه و عدم امکان وصول آن از بیمه، علاوه بر اخذ دیه و ضرر و زیان محکوم له از محل تأمین، جزای نقدی نیز در صورت محکومیت وصول می شود و در مورد قرار وثیقه، در صورت حضور و عجز از پرداخت، محکومیت های فوق، با لحاظ مستثنیات دین از محل تأمین اخذ می شود».

پی نوشت ها:

۱. ماده ی ۱۴۵ ق. آ.د.ک ۱۳۷۸: «در مواردی که متهم حضور نیافته و محکوم شده، محکوم به یا ضرر و زیان مدعی خصوصی از تأمین گرفته شده، پرداخت خواهد شد و زاید بر آن به نفع دولت ضبط می شود».
- ماده ی ۱۴۶ ق. آ.د.ک ۱۳۷۸: «در صورتی که محکوم علیه علاوه بر حبس به جزای نقدی یا ضرر و زیان مدعی خصوصی محکوم شده باشد و مجموعه محکوم به کمتر از تأمین گرفته شده باشد، فقط تا میزان محکومیت وی از وثیقه تودیه یی یا وجه الکفاله یا وجه التزام پرداخت خواهد شد و زاید بر آن بازگردانده می شود و در این صورت حکم اجرا شده تلقی می شود».
۲. ماده ی ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی؛ مستثنیات دین صرفاً شامل موارد زیر است:

- الف- منزل مسکونی که عرفاً در شأن محکوم علیه در حالت اعسار او باشد.
- ب- اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای رفع حوایج ضروری محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی لازم است.
- ج- آذوقه موجود به قدر احتیاج محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می شود.
- د- کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شأن آنها.
- ه- وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه وران، کشاورزان و سایر اشخاص که برای امرار معاش ضروری آنها و افراد تحت تکفلشان لازم است.
- و- تلفن مورد نیاز مدیون.
- ز- مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می شود، مشروط به اینکه پرداخت اجاره بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستأجره، مورد نیاز مدیون بوده و بالاتر از شأن او نباشد.

بسیط یا انحلالی بودن حق قصاص نفس

سیدرضا حسینی، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
معاون دادستان نظامی استان تهران



چکیده

در قانون مجازات اسلامی به تبعیت از فقه امامیه، قصاص مجازات اصلی قتل عمدی، به عنوان یک حق انحلالی برای اولیاء دم پذیرفته شده است و به هریک از اولیاء دم اجازه داده شده به تنهایی و مستقلاً حتی با فرض وجود عفو یا گذشت سایر اولیاء دم با پرداخت سهم دیه به اولیاء دم یا قاتل، نسبت به قصاص قاتل اقدام نماید. اما به نظر می‌رسد که این حق با توجه به آیه ۳۳ سوره اسراء و روایات متعدد به عنوان یک حق بسیط برای مجموع وراثت پیش‌بینی شده و در نتیجه با گذشت و عفو حتی یک نفر از اولیاء دم حق قصاص سایر اولیاء دم ساقط می‌شود و قاتل مکلف به پرداخت دیه به آنان است. این نظر منطقی بوده و با اصل تفسیر مضیق و تفسیر به نفع متهم سازگار بوده و منطبق با اعمال قاعده درأ و نیز قاعده احتیاط در دماء مسلمین می‌باشد. واژگان کلیدی: حق قصاص نفس، بسیط، انحلالی، عفو و گذشت اولیاء دم

درآمد:

یکی از انواع مجازات‌ها در فقه اسلامی که در قانون مجازات اسلامی نیز به آن اشاره شده، قصاص است. علیرغم اینکه در فلسفه حقوق کیفری، مجازات، حق حکومت‌ها شناخته می‌شود اما در فقه اسلامی و به تبع آن قانون مجازات اسلامی، قصاص به عنوان حق شخصی اولیاءدم مطرح است که البته اجرای آن در حیطه وظایف و اختیارات حاکم شرع است. علی‌رغم مباحث گسترده پیرامون قصاص، یکی از موضوعاتی که کمتر به آن پرداخته شده است، موضوع حق انحلالی یا بسیط بودن قصاص می‌باشد.

همان‌طور که می‌دانیم حق‌ها معمولاً برای یک نفر به وجود می‌آید و اختیار اجرای آن در اختیار همان شخص است، مگر اینکه به علل قهری این حق به اشخاص دیگر منتقل شود. بر این اساس، قصاص نیز به عنوان یک حق پس از فوت، به اولیاءدم تعلق می‌گیرد و اگر ولی‌دم در موضوع حق قصاص یک نفر باشد، مشکلی در اجرا پیش نخواهد آمد، اما یکی از موضوعات مورد اختلاف در این باره این است که در صورتی که اولیاءدم متعدد باشند، آیا حق قصاص برای هر یک از آنان به طور جداگانه به وجود می‌آید و هریک به تنهایی و بدون موافقت سایر اولیاءدم حق قصاص دارند یا اینکه حق قصاص مثل حق خیار برای مجموع وراثت و به عنوان یک حق بسیط است و لازم است که برای اجرای قصاص تمامی اولیاءدم موافقت نمایند و در نتیجه چنان‌چه یکی از اولیاءدم قاتل را عفو نماید یا با او بر اخذ دیه مصالحه نماید و یا اینکه یکی از اولیاءدم غایب یا صغیر یا ساکت باشد، حق قصاص سایر اولیاءدم نیز ساقط خواهد شد؟ در این خصوص بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. به طوری که مشهور فقهای امامیه قایل به انحلالی بودن حق قصاص هستند و در برابر برخی از فقها نیز نظر به بسیط

اگر ولی‌دم در موضوع حق قصاص یک نفر باشد، مشکلی در اجرا پیش نخواهد آمد، اما یکی از موضوعات مورد اختلاف در این باره این است که در صورتی که اولیاءدم متعدد باشند، آیا حق قصاص برای هر یک از آنان به طور جداگانه به وجود می‌آید و هریک به تنهایی و بدون موافقت سایر اولیاءدم حق قصاص دارند.

بودن حق قصاص دارند. بین فقهای عامه نیز اختلاف نظر وجود دارد که سعی خواهیم کرد هریک از اقوال فقها را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

۱. مفهوم نظریه انحلالی بودن حق قصاص:

بر اساس این نظریه چنان‌چه اولیا دم متعدد باشند هریک از اولیای دم کبیر که حاضر باشند می‌توانند تقاضای قصاص کنند، مشروط بر اینکه سهم دیه کسانی را که صغیر، مجنون، غایب یا ساکت هستند را بپردازند تا در صورتی که آنها بعداً تقاضای دیه کردند پرداخت گردد و اگر قاتل را مجانی عفو کردند سهم دیه به ورثه قاتل پرداخت شود.

فقیهانی مثل شیخ طوسی، ابن علی، سید مرتضی، ابن حمزه، مرحوم آیت الله خویی و حضرت امام خمینی (ره) و بسیاری از فقهای دیگر عقیده به انحلالی بودن حق قصاص دارند. برخی از فقیهان ادعا کرده‌اند که این نظریه میان فقها مشهور است و عده‌ای دیگر ادعا کرده‌اند که این نظریه مورد اجماع فقیهان است. (نجفی، ج ۲۷۲، ۴۱) از علمای اهل سنت، مالک و ابوحنیفه از طرفداران این نظریه هستند. (عوده، ج ۱۴۶، ۲)

دلایل معتقدین به انحلالی بودن حق قصاص نفس به شرح ذیل است:

۲- دلایل طرفداران نظریه انحلالی بودن حق قصاص ۱-۲- قرآن کریم:

خداوند در آیه‌ی ۳۳ سوره اسراء می‌فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ». معنی آیه این است که: «کسی که مظلوم کشته شود ما حتماً برای ولی او تسلطی قرار داده‌ایم». قائلین به انحلالی بودن حق قصاص معتقدند که حق انحلالی قصاص با ظاهر آیه کریمه مطابقت دارد. آیت الله خویی در مبانی تکمله المنهاج آورده است: «حق الاقتصاص لا يخلو من ان يكون قائماً بالمجموع كحق الخيار او بالجامع على نحو صرف الوجود او بالجامع على نحو الانحلال، اما الاول فهو - مضاف الى انه لا دليل عليه هو خلاف ظاهر الايه الكريمه كما سنشير اليه - ينافي حكمه وضع القصاص حيث انه يمكن للقاتل ان يتوسل الى عفو واحد الاوليا مجانيا او مع اخذ الدية ومع يسقط حق الاقتصاص من الاخرين، فلو قتل واحد منهم الجاني - والحال هذه - كان قتله ظلماً فعلياً القصاص وهو مما لا يمكن الالتزام به، واما الثاني فهو ايضا كذا لك حيث ان لازمه هو سقوط القصاص باسقاط واحد منهم، واما الثالث فهو الاظهر فانه الظاهر من الايه الكريمه (و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً) بتقريب ان الحكم المجعول لطبيعي الولي ينحل بانحلاله فيثبت لكل فرد من افراد حق مستقل كما هو الحال في سائر موارد انحلال الحكم بانحلال موضوعه، و لا يقاس ذلك بحق الخيار فانه حق ثابت للمورث ...» یعنی: «حق قصاص از سه حالت خارج نیست یا این حق قائم به مجموع وراثت است مثل حق خیار، یا حق قصاص به صرف وجود وراثت بودن متعلق به جامع وراثت است و یا اینکه حق قصاص متعلق به جامع وراثت به نحو انحلالی



است.» مورد اول برخلاف ظاهر آیه کریمه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» می باشد و با حکمت وضع قصاص هم منافات دارد چرا، که با عفو یکی از اولیاء دم به صورت مجانی یا با اخذ دیه، حق قصاص سایرین از بین می رود. مورد دوم نیز موجب سقوط حق قصاص سایر اولیاء دم می شود و مورد سوم با ظاهر آیه کریمه مطابق بوده و حق قصاص برای هر یک از اولیاء دم به صورت مستقل ثابت بوده و این حکم به دلیل طبیعت ولی به تعداد هر یک از اولیاء دم منحل می شود و قابل مقایسه با حق خیار نیست.» (خویی، ۱۳۹۳، ۲۳۴)

مرحوم آیت الله خویی معتقد است حق قصاص در زمان حیات مقتول وجود ندارد تا به ورثه منتقل شود، بلکه هنگامی که فرد کشته می شود این حق از ابتدا برای ورثه به وجود می آید. بنابراین با تعدد اولیاء دم، این حق برای هر کدام از آنها برقرار می شود و تعدد چنین حقی مقبول و صحیح می باشد. (همان)

۲-۲- روایات:

قایلان به نظریه انحلالی بودن حق قصاص نفس از فقهای امامیه به دو روایت استناد می کنند:

۱- اولین روایت صحیحه ابی ولاد حناط است: «قال سالت ابا عبد الله (ع) عن رجل قتل و له ام و اب و ابن فقال الابن انا اريد ان اقتل قاتل ابی و قال الاب انا اريد ان اعفو و قالت الام انا اريد ان اخذ الدیه. قال فقال: فليعط الابن ام المقتول السدس من الدیه و يعطى ورثه القاتل السدس من الدیه حق الاب الذی عفا و ليقته. ابی ولاد می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم مردی به قتل رسید و پدر و مادر و پسری دارد پسر می گوید: می خواهم قاتل پدرم را بکشم. پدر می گوید من او را می بخشم. مادر می گوید می خواهم دیه بگیرم. امام در پاسخ فرمود: پسر باید یک ششم دیه را به مادر مقتول بپردازد و یک

علیرغم اینکه در فلسفه حقوق کیفری، مجازات، حق حکومت ها شناخته می شود اما در فقه اسلامی و به تبع آن قانون مجازات اسلامی، قصاص به عنوان حق شخصی اولیاء دم مطرح است که البته اجرای آن در حیطة وظایف و اختیارات حاکم شرع است.

بنابراین مقتضای اصل عملی جواز قصاص است. (همان) صاحب جواهر الکلام نیز معتقد است حق قصاص مانند حق قذف به تعداد اولیاء دم متعدد شده و گذشت یکی موجب نمی شود تا حق قصاص از میان برود. (نجفی، ج ۴۱، ۲۷۲)

۳- مفهوم نظریه بسیط بودن حق قصاص نفس:

عده ای از فقها در برابر نظریه مشهور فقهای امامیه معتقدند که در صورت تعدد اولیاء دم، با عفو یا مطالبه دیه بعضی اولیاء دم، حق قصاص نفس سایر اولیاء دم ساقط می شود. شهید صدر، و مرحوم آیت الله خوانساری در جامع المدارک (ج ۲، ۲۶۵) آورده اند که عدم قصاص موافق قاعده است زیرا قصاص حق واحدی است و استیفای حق واحد بدون اجازه دیگر اولیاء که نمی خواهند این حق را استیفاء کنند، خلاف قاعده است. آیت الله هاشمی شاهرودی نیز معتقد به بسیط بودن حق قصاص هستند. ایشان در کتاب قراءات فقهیه معاصر آورده اند: «حقاً که این مساله از شگفتی هاست و نمی دانم چگونه فتاوی فقهای ما بر عدم سقوط متفق گشته و ایشان در قبال این روایات صحیح صرفاً از آن رو که مشهور مذاهب متاخر اهل سنت رای به سقوط قصاص داده اند به صحیحه ابی ولاد عمل کرده اند.» (هاشمی شاهرودی، ج ۱، ۹۵) مرحوم آیت الله حکیم نیز در کتاب منهاج الصالحین معتقدند: اگر بعضی از ورثه از قصاص عفو کردند بنا به قولی، دیگر ورثه نمی توانند حق قصاص را استیفاء کنند و بنا بر قولی دیگر با ضمان سهم دیه عفو کننده می توانند حق قصاص را استیفاء کنند، ولی قول اول اظهر است. (طباطبایی حکیم، ج ۲، ۳۸۸) فقیهان بزرگ دیگری مثل علامه حلی، محقق اول، شهید اول و ثانی، فاضل مقداد، محقق اردبیلی و فیض کاشانی از جمله فقیهانی هستند که این نظر را قبول دارند. (نجفی، ج ۴۱، ۲۷۲)

دلایل فقهای معتقد به بسیط بودن حق قصاص نفس به شرح ذیل است:

ششم نیز از بابت حق پدر که عفو کرده بود به ورثه قاتل بپردازد سپس می تواند قاتل را بکشد.» (حر عاملی، ج ۱۱۳، ۲۹)

۲- روایت دوم، روایت جمیل بن دراج است که از برخی اصحاب خود به صورت مرفوع از امیر المومنین (ع) نقل کرده است: «فی رجل قتل و له ولیان ففما احدهما و ابی الاخر ان یعفو، فقال: ان الذی لم یعف ان اراد ان یقتله و رد نصف الدیه علی اولیاء المقاد منه. امیر المومنین (ع) در مورد مردی که کشته شده بود و دو ولی داشت، یکی از آن دو عفو کرده و دیگری نخواست عفو کند فرمود: آن که عفو نکرده اگر بخواهد می تواند قاتل را بکشد و نصف دیه را به اولیای او باز گرداند.» (همان)

۲-۳- اجماع و استصحاب و تشابه با حق قذف:

برخی دیگر از فقها از جمله علامه طباطبایی، حسینی عاملی، نجفی اصفهانی، شیخ طوسی و فاضل هندی در این خصوص به اجماع فقها استناد کرده اند. (شمس و کلانتری، ۱۳۹۰، ۱۰۵) برخی دیگر گفته اند که بعد از عفو یا پذیرفتن دیه از سوی برخی از اولیاء دم، مقتضای استصحاب، بقای حق قصاص برای هر یک از اولیاء دم است،

۴- دلایل طرفداران نظریه بسیط

بودن حق قصاص

۴-۱- قرآن کریم:

قابلین به بسیط بودن حق قصاص معتقدند که در آیه شریفه (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) استیفای قصاص در اختیار ولی قرار گرفته و ولی بر قاتل سلطه پیدا کرده است و اگرچه هر یک از وراث نیز جزء اولیاء دم محسوب می‌شود، ولی مستقلاً و به تنهایی حق قصاص قاتل را ندارند و این آیه حق قصاص را برای مجموع وراث قرار داده است.

در شرح لمعه آمده است: از آنجا که همه اولیای دم از این جهت سلطه‌ی برابر دارند و هیچ کدام از آنها بر دیگری مقدم نیست، پس هیچ کدام بدون اذن دیگران حق ندارند قصاص را استیفاء کنند؛ زیرا این حق و سلطه برای ولی قرار داده شده و کسانی از ورثه نیز که هنوز اظهار نظر نکرده و یا غایب و محجور هستند، آنها نیز ولی بوده و دارای حق هستند و نباید بدون دخالت و مشارکت آنها حق قصاص استیفاء شود و با عفو و گذشت یکی از اولیاء دم حق قصاص ساقط می‌گردد. (شهید ثانی، ج ۱۰، ۹۵)

می‌توان ادعا کرد که آیه از این جهت در مقام بیان نیست تا به اطلاق ولی نسبت به هر یک از ورثه مستقلاً تمسک کرد. آیه فقط در صدد بیان جعل سلطنت برای ولی است به مقدار جنایت و نه بیشتر و به همین جهت به دنبال آن آمده است «فلا يسرف في القتل». ضمناً حقی که آیه جعل کرده است بر عنوان وارث جعل نشده، بلکه بر عنوان ولی جعل شده و ولی به معنای کسی است که برای او ولایت و سلطنت جعل شده باشد. پس هرگاه احتمال داده شود که حق مجعول یک حق باشد که برای مجموع جعل شده باشد، عنوان ولی صدق نمی‌کند مگر به مجموع نه بر یک یک ورثه، و بر این اساس انحلال محرز نیست. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸: ۲۲)

۴-۲- روایات:

معتقدین به بسیط بودن حق قصاص به روایاتی استناد می‌کنند که در صورت گذشت و عفو یکی از اولیاء دم، به سقوط حق قصاص سایر اولیاء دم صراحت دارد: ۱- صحیح‌ه عبد الرحمن: «قال: قلت لابی عبدالله (ع)، رجلان قتلا رجلا عمداً و له وليان فعفا احد الوليين قال: فقال: اذا عفا بعض الولياء دري عنهما القتل و طرح عنهما من الدية بقدر حصه من عفا و اديا الباقي من اموالهما الى الذين لم يعفوا، (حر عاملی، ج ۲۹، ۱۱۵) عبد الرحمن می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم دو مرد، عمداً مردی را به قتل رساندند، مرد مقتول دو ولی دارد و یکی از آن دو، عفو کرده است. امام (ع) فرمود: اگر بعضی از اولیاء عفو کرده باشند، حکم قتل از آن دو برداشته می‌شود و به اندازه سهم کسانی که عفو کرده‌اند از دیه نیز کم می‌شود و باقیمانده دیه از اموال آن دو به کسانی که عفو نکرده‌اند پرداخت می‌شود.

۲- معتبره ابو مریم: عن ابی جعفر (ع) «قال: قضی امیرالمومنین (ع) فی من عفا من ذی سهم فان عفوہ جائز و قضی فی اربعه اخوه عفا احدثهم قال یعطى بقیتمهم الدیة و یرفع عنهم بحصه الذی عفا، (همان، ۱۱۵ و ۱۱۶) ابو مریم از امام باقر (ع) روایت می‌کند که امام فرمود: امیرالمومنین در مورد کسی از صاحبان سهم که جانی را عفو کرده بود حکم کرد که عفو او جایز است و نیز در مورد چهار برادر که یکی از آنان جانی را عفو کرده بود فرمودند: به بقیه آنان دیه پرداخت می‌شود و سهم کسی که عفو کرده بود از دیه برداشته می‌شود.

۳- معتبره زراره: «عن ابی جعفر (ع) فی رجلین قتلا رجلاً عمداً و له ولیان فعفا احد الولیین، فقال: اذا عفا عنهما بعض الاولیاء دري عنهما القتل و طرح عنهما الدیة بقدر حصه من عفا و ادیا الباقي من امر الیها الى الذی لم یعف و قال عفو کل ذی سهم جائز، (همان، ۱۱۶) زراره می‌گوید: امام باقر (ع) در مورد دو مردی که عمداً مردی را کشته بودند و مرد مقتول دو

ولی داشت که یکی از آن دو عفو کرده بود، فرمود: اگر بعضی از اولیاء آن دو را عفو کرده باشند، حکم قتل از آن دو برداشته می‌شود و به اندازه سهم کسی که عفو کرده از دیه نیز کاسته می‌شود و باقیمانده دیه از اموال آن دو به اولیاء دمی که عفو نکرده‌اند، پرداخت می‌گردد و حضرت فرمود: عفو هر یک از صاحبان سهم جایز است.

۴- معتبره اسحاق بن عمار: «عن جعفر (ع) عن ابیه (ع) ان علیاً (ع) کان یقول: من عفی عن الدم من ذی سهم له فیہ، فعفوہ جائز و سقط الدم و تصیر دیه و یرفع عنه حصه الذی عفا، (همان، ۱۱۶) اسحاق بن عمار می‌گوید: امام صادق (ع) از پدرش نقل کرد که علی (ع) می‌فرمود: هر کس از صاحبان خون که در آن سهمی داشته باشد، قاتل را عفو کند، عفو او جایز است و قصاص ساقط و تبدیل به دیه می‌شود و سهم دیه کسی که عفو کرده از قاتل برداشته می‌شود.

۵- صحیح‌ه دیگری از ابی ولاد خناط، «قال: سئلت ابا عبدالله (ع) عن رجل قتل و له اولاد صغار و کبار، ارایت ان عفا الاولاد الکبار؟ قال: فقال: لا یقتل و یجوز عفو الاولاد الکبار فی حصصهم فاذا کبر الصغار کان لهم ان یطلبوا حصصک من الدیة، (همان، ۱۱۴) ابی ولاد می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم مردی به قتل رسید و فرزندان صغیر و کبیر داشت، اگر فرزندان کبیر عفو کرده باشند رأی شما چیست؟ فرمود قاتل کشته نمی‌شود و عفو فرزندان بزرگ نسبت به سهم خودشان جایز است. هرگاه فرزندان صغیر، بزرگ شدند حق خواهند داشت سهم خود را از دیه مطالبه کنند. ظاهر سخن امام که در آغاز فرمود: «لا یقتل...» و اینکه امام به بیان استحقاق طلب دیه از سوی فرزندان کوچک و قتی که بزرگ شدند اکتفا کرد، آن است که عفو فرزندان بزرگ از قصاص، نافذ بوده و قصاص را ساقط می‌کند و جز دیه چیزی باقی نمی‌ماند. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸: ۲۲) ۶- مرسله صدوق: «قد روی انه اذا عفا واحد من

الاولیاء ارتفع القود، (شیخ صدوق، من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ۱۳۹) روایت شده که هرگاه یکی از اولیاء دم عفو کند قصاص برداشته می شود.

۷- روایت دعائم الاسلام: «عن الصادق (ع): اذا عفا بعض الاولیاء زال القتل فان قبل الباقون من الاولیاء الدیه و کان الاخرون قد عفوا من القتل و الدیه، زال عند مقدار ما عفوا عنه من حصصهم و ان قبلوا الدیه جمیعاً، و لم یعف احد منهم عن شیء منهم فهی لهم جمیعاً. (تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ۴۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت شده است که «هرگاه بعضی از اولیاء دم عفو نمایند حکم قتل قاتل از بین می رود، اگر سایر اولیاء دم دیه را پذیرفتند و دیگر اولیاء دم، دیه و قتل هر دو را بخشیدند، سهم دیه کسانی که عفو کرده اند از قاتل برداشته می شود، و اگر همه اولیاء دم دیه را پذیرفتند و هیچ یک از ایشان نبخشید تمامی دیه متعلق به آنان خواهد بود». این روایات به روشنی دلالت بلکه صراحت دارند که با عفو بعضی اولیاء دم، قصاص ساقط می شود. گرچه این روایات در مورد عفو بعضی از اولیاء آمده اند، ولی حکم موردی که بعضی از اولیاء خواهان دیه باشند و قاتل با آن موافق باشد، نیز از آنها به دست می آید، چرا که نه از نظر فقهی و نه از نظر عرف، احتمال فرق میان این دو وجود ندارد، بلکه شاید عرفاً در صورت اخذ دیه، حق سقوط قصاص داشته باشد، زیرا با اخذ دیه چیزی به اندازه سهم بعضی اولیاء در عوض مقتول بدست می آید. از این گذشته، بر مبنایی که فقهای ما برگزیدند که حق را متعلق به قصاص می دانند، نه به امر جمعی میان قصاص و دیه، گرفتن دیه خود مشتمل بر عفو از قصاص است، منتهی عفو مشروط به عوض. ولی دم استحقاق گرفتن دیه را ندارد، مگر بعد از عفو و عفو از قصاص، نوعی بیع مال نیست که تا توهم شود که شریک - آن ولی دیگر - حق شفعه در آن دارد و می تواند با پرداخت عوض آن مال به ولی اول، تمام حق قصاص را از آن خود کند. به هر حال، این روایات با دو روایتی که مشهور به آن استناد کرده اند -

صحیحہ ابی ولاد و مرفوعه جمیل - تعارض دارند، مدلول آن دو روایت این بود که با فرض عفو بعضی از ورثه نیز قصاص ساقط نمی شود. باید این تعارض از طریق جمع دلالتی یا ترجیح سندی، حل شود و گر نه نتیجه آن، تساقط هر دو دسته از روایات و رجوع به اصل اولی است و مقتضای اصل اولی این است که قصاص جایز نیست مگر برای مجموع اولیاء دم. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸، ۲۳)

۵- نظر فقهای عامه در خصوص بسیط یا انحلالی بودن حق قصاص نفس:

نظر فقهای عامه مالکی و ابوحنیفه در عصر امام صادق (ع) این بوده که با عفو بعضی از اولیاء دم حق قصاص سایر اولیاء دم ساقط نمی شود.

فقهای عامه می گویند: در صورت عفو یکی از اولیاء دم حق آنکه عفو نکرده در دیه ثابت است، اما حق عفو کننده در قصاص ساقط است، اگر به شرط گرفتن مالی یا به طور مطلق عفو کرده باشد، حق او در مال ثابت است و اگر مجاناً عفو کرده باشد حق مالی او نیز ساقط است. با این همه رأی مذهب مالک و دیگر فقهای مدینه در عصر امام صادق (ع) این است که با عفو بعضی از اولیاء دم قصاص ساقط نمی شود. برخی از ایشان می گویند: قصاص مطلقاً ساقط نمی شود و برخی دیگر می گویند: در صورتی که ولی نزدیک تر، خواهان قصاص بود و ولی دور تر، عفو کرده باشد، قصاص ساقط نمی شود. در مغنی ابن قدامه آمده است: برخی از فقهای مدینه بر این رأی هستند که با عفو بعضی از شرکاء قصاص ساقط نمی شود. گفته شده که این رأی از مالک روایت شده است، زیرا اسقاط حق کسی که عفو نکرده پسندیده نیست و در موارد مشارکت در قتل، چند تن به عوض یک تن کشته خواهد شد. یعنی جان هر یک از قاتلان به عوض بخشی از خون مقتول گرفته خواهد شد. (مغنی ابن قدامه، ج ۹، ۴۶۴)

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه این چنین آمده است: مالکی ها می گویند: اگر مردی از

صاحبان خون، عفو کرد در صورتی که عفو از جهت وراثت و استحقاق با غیر عفو کننده مساوی باشد، مثلاً هر دو پسران یا عموها یا برادران مقتول باشند قصاص ساقط می شود. اگر عفو کننده در درجه بالاتری باشد مثلاً پسر عفو کند و برادر عفو نکند سقوط قصاص اولی خواهد بود. اگر عفو کننده در درجه پایین تری نسبت به دیگر اولیاء قرار داشته باشد، مثلاً برادر عفو کند، ولی پسر عفو نکند عفو او معتبر نخواهد بود. هم چنین اگر عفو کننده از لحاظ استحقاق، مساوی دیگر اولیاء نباشد، مثلاً برادر مادری نسبت به برادر پدری، عفو او معتبر نخواهد بود، زیرا فقط منسوبین از طریق پدر می توانند استیفای حق کنند و همسر و برادر مادری یا جد مادری چنین حقی را ندارند. اولیاء مقتول به استثنای جد نزدیک به ترتیب قربت تقدم خواهد داشت، بنابراین پسر مقتول و سپس پسر او مقدم خواهند بود، برادران نیز در عفو یا قصاص مساوی هستند و با برادران جد اعلی حقی نخواهند داشت. (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ۲۲۶)

پیشوای مذهب مالکی در عصر خود در کتاب مواهب الجلیل آورده است: «اگر بعضی از ورثه عفو کنند، در صورتی که عفو کننده با غیر عفو کننده در یک درجه باشند یا عفو کننده در درجه بالاتری باشد، قصاص ساقط می شود. اما اگر عفو کننده در درجه پایین تری نسبت به غیر عفو کننده قرار داشته باشد، با عفو او قصاص ساقط می شود. اگر زنان به اولیاء درجه بالا اضافه شوند، مثلاً دختران با پدر یا جد مقتول عفو صورت نخواهد گرفت، مگر با اجتماع همه. از پدر و مادر، مادر نه حق عفو دارد و نه حق قصاص، برادران و خواهران نیز چنین هستند، اما مادر و برادران مگر با اجتماعشان عفو صورت نخواهد پذیرفت». (مواهب الجلیل، ج ۶، ۲۵۳) ملاحظه می شود که این فتوا مطابقت جدی با مضمون صحیحہ ابی ولاد دارد که مستند مشهور فقهاست. چرا که در صحیحہ مذکور آمده بود که پدر عفو کرده و مادر خواهان دیه و پسر - که به مقتول نزدیک تر است - خواهان قصاص است.

مذهب فقهی رایج در عصر امام صادق (ع) که این حدیث از او نقل شده، مذهب مالکی در مدینه و پس از آن مذهب ابو حنیفه در عراق بوده است. دو مذهب شافعی و حنبلی بسیار متاخر از عصر امام صادق بوده‌اند، بر این اساس، احتمال نمی‌رود که روایات فراوانی که از امام باقر و صادق (ع) - چه رسد به امام علی (ع) - صادر شده و دلالت بر سقوط حق قصاص با عفو بعضی از اولیاء دارند، براساس تقیه از دو مذهب شافعی و حنبلی باشد. میزان، آن است که مذهب رایج میان اهل سنت را در عصر امام صادق (ع) خصوصاً در مدینه منوره که محل سکونت امام صادق (ع) بوده است، در نظر بگیریم که مذهب مالکی بوده و رأی آن این است که اگر عفو کننده از لحاظ درجه قرابت یا استحقاق، پایین‌تر از غیر عفو کننده باشد، حق قصاص ساقط نخواهد شد. بر این اساس، نتیجه معکوس می‌شود و صحیحی‌ابی و ولاد مطابقت بیشتری با رأی عامه خواهد داشت و روایات سقوط مطلق، مخالف مذهب عامه خواهد بود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸، ۲۳)

عباراتی از ابوحنیفه و مذهب او نیز وجود دارد که نشان می‌دهد رأی او نیز فی‌الجمله بر استقلالی بودن حق قصاص برای هریک از ورثه است. در دایره‌المعارف فقهی کویت به نقل از حنفیه آمده است: ابو حنیفه می‌گوید: مقصود از قصاص، تشفی، و تشفی برای ورثه حاصل می‌شود نه برای مرده. بنابراین، قصاص، ابتدائاً حق ورثه است و این حق برای هر یک از آنان به طور کامل و مستقل و نه به نحو شرکت، ثابت است. این رأی، مانع از آن نیست که میت نیز حقی در قصاص داشته باشد که با عفو او ساقط می‌شود. (الموسوعة الكويتية الفقهية، ج ۳، ۲۷۱)

ملاحظه می‌شود که ابوحنیفه قصاص را ابتدائاً حق ثابتی برای وارث می‌داند نه حقی که از میت به او منتقل شده باشد و می‌گوید که این حق به نحو کمال و استقلال و نه به نحو شرکت برای او ثابت است، و این رأی مطابق است با آن چه که برخی از فقهای ما از آیه مبارکه استظهار کرده‌اند. هم‌چنین مالک و ابوحنیفه

برخی از فقها زمانی حکم به سقوط حق قصاص داده که قصاص کننده سهم دیه عفو کنندگان را به اولیای قصاص شونده نپردازند یا بر این فرض حمل شوند که کسانی که که خواهان قصاص هستند، به محض عفو بعضی از اولیاء دم به دیه رضایت دهند. اشکال آن است که این نوع جمع کردن، نوعی تأویل بدون شاهد است.

هر دو فتوا داده‌اند که با وجود صغر و مجنون در میان اولیاء دم، ولی بزرگتر مستقلاً حق قصاص دارد. (هاشمی شاهرودی، پیشین، ۲۳)

در کتاب مدونه الکبری آمده است: «گفتم: بر مذهب مالک اگر مردی کشته شود و فرزندان بزرگ و کوچک داشته باشد، آیا فرزندان بزرگ می‌توانند قاتل را بکشند و فرزندان کوچک را در نظر بگیرند؟ گفت: ... بلی گفتم: بر مذهب مالک اگر مردی عمداً کشته شود و دو ولی داشته باشد یکی سالم و دیگری دیوانه، آیا ولی سالم می‌تواند قصاص کند؟ گفت: بلی». (المدونه الکبری، ج ۴، ۵۰۴)

در کتاب الاختیار لتعلیل المختار نوشته عبدالله موصلی حنفی آمده است: «هرگاه اولیای بزرگ و کوچک وجود داشته باشد، بزرگ‌ترها می‌توانند حق قصاص را استیفا کنند». (الاختیار لتعلیل المختار، ج ۵، ۲۸۵) این سخنان بدان معنی است که قول به استقلال هریک از ورثه در حق قصاص، فی‌الجمله نزد عامه - حتی غیر از مالکیه - معهود بوده است. بلکه ظاهر استدلال برخی از ایشان بر این رأی، همانند استدلال فقهای ما بر استقلالی دانستن حق هریک از اولیاء به طور مطلق است. (هاشمی شاهرودی، پیشین، ۲۳)

در کتاب الحاوی الکبیر از کتب فقهی شافعی‌ها آمده است: «ابو حنیفه و مالک گفته‌اند: در مواردی که صغیر یا مجنونی

میان اولیاء باشد هریک از اولیاء که رشید باشد می‌تواند به تنهایی استیفای قصاص کند و منتظر بلوغ صغیر و افاقه مجنون نماند. اگر آن که حق قصاص دارد صغیر یا مجنون باشد، ولی او می‌تواند نایب او در استیفای قصاص بشود، به دلیل آیه فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل ... اینکه آیه کلمه ولی را به لفظ مفرد بیان کرده دلالت بر آن دارد که ولی واحد می‌تواند حق قصاص را استیفا کند. نیز به دلیل آن که: ابن ملجم که علی (ع) را به قتل رساند. حسن (ع) فرزند او، وی را قصاص کرد در حالی که برادران صغیر او در این حق با او شریک بودند، ولی او قصاص را متوقف بر بلوغ ایشان نکرد و هیچ‌یک از صحابه (رض) با این کار او مخالفت نوزید، و این نوعی اجماع است بر جواز این کار».

(الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ۱۱۲)
مجدداً در همین کتاب آمده است: «مالک می‌گوید: کسی که عفو نکرده - حتی اگر یک نفر در میان گروهی باشد - می‌تواند قصاص کند، به دلیل آیه (... ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً) و اگر با عفو دیگری حق او ساقط شود، سلطه مذکور علیه او قرار داده شده نه برای او. دلیل دیگر آنکه قصاص مانند حد قذف برای نفی ننگ است، ثابت شد که حد قذف با عفو بعضی از ورثه ساقط نمی‌شود، قصاص نیز باید چنین باشد. دلیل دیگر آن که از آنجا که عفو دیه از جانب بعضی از ورثه تأثیری در حق دیگران نسبت به دیه ندارد، باید عفو از قصاص نیز تأثیری در حق دیگر ورثه نسبت به قصاص نداشته باشد. (همان، ۱۰۵)

در کتاب المحلی نیز آمده است: «ابومحمد می‌گوید: بنا به فرموده پیامبر (ص) صحیح است که هر کس، کسی را بکشد، به محض کشتن او، حرمت خون خود وی نیز از میان می‌رود و حلال می‌شود. اگر این درست باشد، قاتل به حلیت خون خود یقین دارد و ولی که خواهان قصاص است، خواهان چیزی است که صحت آن یقینی است پس این حق اوست.

اما ولی که عفو کند، خواهان حرمت گذاشتن به خونی است که حلیت آن به یقین صحیح است، پس او چنین حقی را ندارد مگر نص یا اجماعی چنین حقی را برای او اثبات کند. کسی که به تنهایی خواهان دیه باشد، خواهان اباحه اخذ مالی است و طبق سخن پیامبر، اخذ اموال دیگران حرام است (ان دمائکم و اموالکم علیکم حرام). از طرفی نص داریم به اباحه خون قاتل، چون گفتیم او با کشتن دیگری یقین پیدا می کند که حرمت خون خود را از میان برده است، و نصی به اباحه دیه مگر برای اهل آن نیامده است. به حکم این لفظ باید اهل دیه اجماع داشته باشند بر اخذ آن. بنابراین، مادام که اهل دیه بر اخذ آن اجماع نداشته باشند، اخذ آن حلال نیست، زیرا هیچ نص یا اجماعی حکم به اباحه آن نداده است، پس به یقین، اخذ آن باطل است».

این سخن مالک که در مورد دختران مقتول و خویشان پدری او گفته: «هر کدام خواهان قصاص شود حق دارد»، سخن درستی است، اما او این سخن خود را در مورد پسران و دختران مقتول و در مورد پسران نسبت به یکدیگر، نقض کرده است. ابومحمد می گوید: «آن چه ما قایل به آن هستیم این است که همه این موارد یکسانند، موضوع این حکم، اهل است و اهل، کسانی هستند که مقتول با انتساب به آنان شناخته می شود- چنان که عبدالله بن سهل با انتساب به بنی حارثه شناخته شد و هم ایشان بودند که پیامبر فرمان داد پنجاه نفر از آنان سوگند بخورند- حق قصاص یا دیه مربوط به اهل است و هریک از ایشان خواهان قصاص شود، پسر باشد یا پسر عمو یا دختر یا خواهر یا غیر از اینان، همانند مادر یا همسر یا شوهر یا دختر عمو یا عمه، قصاص واجب خواهد شد و به دلیل آن چه پیشتر گفتیم، به عفو هیچ کس چه نزدیک تر به مقتول باشد و چه دور تر یا تعداد آنان بیشتر باشد، توجهی نمی شود، اگر همه ورثه به اتفاق عفو کردند، حق دیه خواهند داشت و قصاص حرام می شود. بنابراین اگر

یکی از ورثه بخواهد دیه را عفو کند، او فقط در سهم خود این حق را دارد، زیرا این سهم، مالی از جمله اموال او است». (المحلی، ج ۲، ۴۸۲) نویسنده المحلی در موردی که صغیر یا مجنونی میان اولیاء باشد نیز همین موضع را دارد. وی پس از بدگویی نسبت به مذاهب دیگر خصوصاً حنفیه، می گوید: «ابومحمد می گوید: رأی ما در این باره، همان است که در باب پیشین بیان کردیم: به سخن کسی از اولیاء باید توجه کرد که خواهان قصاص است، بنابراین، ولی بالغ و یا حاضر عاقل می تواند قصاص کند و منتظر بلوغ صغیر یا افاقه مجنون یا رسیدن غایب نماند. اگر اولیای حاضر و بالغ عفو کردند، حق صغیر و غایب و مجنون نسبت به قصاص ساقط نمی شود، بلکه این حق تا بلوغ صغیر و افاقه مجنون برای آن ها محفوظ است و در این صورت اگر یکی از آنان خواهان قصاص شد حکم به قصاص می شود. اگر همه اولیاء به اتفاق عفو کردند، به همان دلیلی که در باب پیشین ذکر کردیم در این صورت، عفو جایز خواهد بود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸، ۲۵)

برآمد:

با عنایت به مطالب پیش گفته به نظر می رسد نظریه بسیط بودن حق قصاص نفس صحیح تر بوده زیرا:

۱- آیه کریمه ...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ... در مقام بیان انحلالی بودن حق قصاص نیست، بلکه درصدد بیان سلطنت ولی بر قاتل به میزان جنایت است و منظور از ولی نیز مجموع وراث است؛ یعنی عنوان ولی برای مجموع آنان جعل شده است. قدر متیقن از آیه مبارکه بر می آید که جواز قصاص در صورتی وجود دارد که مجموع وراث خواهان قصاص باشند. از آن جا که همه اولیای دم از این جهت سلطه ی برابر دارند و هیچ کدام از آنها بر دیگری مقدم نیست، پس هیچ کدام بدون اذن دیگران حق ندارند قصاص را استیفاء کند، زیرا این حق و سلطه برای ولی قرار داده شده و کسانی از ورثه نیز که هنوز

اظهار نظر نکرده و یا غایب و محجور هستند، آنها نیز ولی بوده و دارای حق هستند و نباید بدون دخالت و مشارکت آنها حق قصاص استیفاء شود و با عفو و گذشت یکی از اولیاء دم حق قصاص ساقط می گردد.

۲- هم چنان که گفتیم روایات معتبری وجود دارد که بسیط بودن حق قصاص را تأیید می کند. در خصوص روایات مذکور فقها نظرات مختلفی ابراز کرده اند:

الف- بعضی از فقها روایات دال بر سقوط حق قصاص با عفو بعضی از اولیاء دم را حمل بر استحباب می دانند. اشکال این وارد به این نظر آن است که این گونه جمع کردن در باب اوامر و تکالیف درست است نه جایی که مفاد دلیل، حکم وضعی مثل ثبوت یا سقوط قصاص باشد. به عبارت دیگر، موضوع حق قصاص از احکام وضعی است و نه احکام تکلیفی، علاوه بر این، تعبیر «سقط الدم و تصیر الدیه» صراحت بر سقوط حق قصاص دارد و حمل بر استحباب دانستن سقوط حق قصاص صحیح نیست.

ب- برخی دیگر از فقها معتقدند علت معتبر بودن دورایت قایل به عدم سقوط حق قصاص، موافقت با کتاب (قرآن) و مخالفت با نظر فقهای عامه است؛ زیرا با اطلاق آیه مبنی بر انحلالی بودن قصاص تطبیق دارد و با رأی مشهور فقهای عامه که قایل به سقوط قصاص هستند، مخالف است، در حالی که اطلاق آیه دلالتی بر انحلالی بودن حق قصاص ندارد و در ثانی در زمان تدوین فقه استدلالی شیعه، سه مذهب از چهار مذهب عامه در صورت گذشت بعضی از اولیاء دم قایل به سقوط حق قصاص بوده اند و همین موضوع سبب شده که فقهای امامیه هنگام تدوین کتب استدلالی خود، این قول را قول مشهورتر نزد فقهای عامه به شمار آورند.

پ- برخی دیگر از فقها معتقدند که سقوط حق قصاص فقط برای کسانی است که قاتل را عفو کنند و سایر اولیاء دم حق قصاص خواهند داشت در حالی که روایات سقوط حق قصاص به طور مطلق و بدون قید، سقوط حق قصاص

را پذیرفته است.

ت- برخی دیگر از فقها روایات مورد استناد قایلین به نظریه سقوط حق قصاص را حمل بر تقیه کرده‌اند در صورتی که به نظر می‌رسد در صورت تعارض بین روایات قایلین به عدم سقوط حق قصاص و روایات قایلین به سقوط حق قصاص، روایات دسته دوم مقدم بر روایات اول خواهند بود، زیرا روایات قایل به عدم سقوط حق قصاص به جهت آنکه از نظر زمانی و مکانی موافق نظر فقهای عامه است، حمل بر تقیه خواهد شد.

ث- اینکه عدم سقوط حق قصاص، با حکمت قصاص منافات دارد صحیح به نظر نمی‌رسد؛ با توجه به این که در ادامه آیه مبارکه، «و لا یسرف فی القتل» آمده است، به نظر می‌رسد قصاص نباید بیش از اندازه جنایت باشد و هم این که از قتل بیشتر خودداری شود و این ممکن نخواهد بود مگر اینکه با گذشت هریک از اولیاء دم حق قصاص را ساقط شده بدانیم و برای حفظ نظم عمومی وی را به حبس مقرر در ماده‌ی ۶۱۲

قانون تعزیرات محکوم کنیم.

ج- برخی از فقها زمانی حکم به سقوط حق قصاص داده که قصاص کننده سهم دیه عفوکنندگان را به اولیای قصاص شونده نپردازند یا بر این فرض حمل شوند که کسانی که خواهان قصاص هستند، به محض عفو بعضی از اولیاء دم به دیه رضایت دهند. اشکال آن است که این نوع جمع کردن، نوعی تأویل بدون شاهد است. علاوه بر این خلاف ظهور روایات مذکور است که ناظر به خود حق هستند که ساقط می‌شود یا ناظر به خود قصاص هستند که مرتفع شده و به دیه تبدیل می‌شود. این روایات به هیچ وجه ناظر به عمل دیگر اولیاء دم در مقام استیفاء نیست که به دیه راضی می‌شوند یا سهم عفوکنندگان را به قصاص شونده، برمی‌گردانند. (هاشمی شاهرودی، ۲۸، ۱۳۷۸)

۳- قبول نظریه بسیط بودن حق قصاص با اصل تفسیر مضیق و تفسیر به نفع متهم و قاعده درأ و با قاعده احتیاط در دماء مسلمین نیز

سازگار است؛ زیرا وقتی با گذشت و عفو یکی از اولیاء دم شک و تردید پیدا کنیم که آیا حق قصاص هنوز پا برجاست یا خیر با اعمال قاعده درأ می‌توانیم حق قصاص را ساقط شده بدانیم. از طرف دیگر منطقی نیست که با گذشت یکی از اولیاء دم قسمتی از جان قاتل را معصوم‌الدم و قسمتی دیگر را مهدورالدم بشناسیم و نمی‌توان تصور کرد که کسی مهدورالدم باشد و قسمتی از جانش با رضایت اولیاء دم معصوم‌الدم و قسمتی دیگر از جان او مهدورالدم باقی بماند و اولیاء دم مثل حق شفعه بتوانند با پرداخت دیه قاتل را قصاص نمایند.

با عنایت به مراتب فوق، با قبول نظریه بسیط بودن حق قصاص نفس، ماده‌ی ۳۵۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر داشته در صورت تعدد اولیاء دم حق قصاص برای هر یک از آنان به طور جداگانه ثابت است و هم‌چنین مواد ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۷ و سایر موادی که انحلالی بودن حق قصاص را پیش‌بینی نموده باید اصلاح گردد.

فهرست منابع:

۱- قرآن کریم.

۲- ابن حزم اندلسی، ابی محمد علی بن احمد بن سعید، المحلی، دار الجلیل و دار الافاق الجدیدة، بیروت، بی تا.

۳- ابن قدامة، عبد الله بن احمد، ۱۴۰۴ قمری، المغنی، بیروت، دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۴ قمری.

۴- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد بن منصور (ابو حنیفه)، ۱۳۸۵ شمسی، دعائم الاسلام، ج ۲ چاپ دوم، قم موسسه آل‌البیت (ع) ۱۳۸۵.

۵- جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱۰، چاپ دوم، قم موسسه آل‌البیت (ع) ۱۴۱۰ قمری.

۶- جبعی عاملی، زین الدین بن علی، ۱۴۰۴ قمری، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱۵، چاپ سوم، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۰۴ قمری.

۷- الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ هفتم ۱۴۰۶ قمری.

۸- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ قمری، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۹، چاپ دوم، قم، قم موسسه آل‌البیت (ع) ۱۴۱۴.

۹- حطاب، محمد بن عبدالرحمن، مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل، دار الفکر، چاپ سوم ۱۴۱۲ قمری.

۱۰- حکیم، محسن منهای الصالحین، نجف، مطبعة الاداب، بی تا.

۱۱- خوانساری، حاج سید احمد، ۱۳۹۴ قمری، جامع المدارک، مکتبه الصدوق، تهران ۱۳۹۴ قمری.

۱۲- شمس محمد ابراهیم، کلاتری حمیدرضا، اثر عدم توافق اولیاء دم بر قصاص قاتل، نشریه علمی پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره ۲، ۱۳۹۰.

۱۳- صدوق، محمد بن علی، من لا یحضر الفقیه، بیروت، ۱۹۸۱ میلادی.

۱۴- طباطبائی حکیم، سید محسن، منهاج الصالحین، ج ۲، چاپ اول بیروت، دار التعارف للمطبوعات ۱۴۱۰ قمری.

۱۵- طوسی، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (شیخ طوسی)، الخلاف، ج ۵، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۴۰۵ قمری.

۱۶- عوده، عبدالقادر، التشریع الجنائی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی، قاهره، مکتب العربیه، ۱۶۹۲ میلادی.

۱۷- انس، مالک بن الاصبیحی روايه الامام سحنون، المدونه الکبری، قاهره، ۱۴۰۰ قمری.

۱۸- ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱۹- موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، ج ۴، چاپ ۲۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ شمسی.

۲۰- موسوی خوئی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱ و ۲، قم، موسسه احیاء آثار امام خوئی، ۱۴۲۲ قمری.

۲۱- نجفی اصفهانی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۲، چاپ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ شمسی.

۲۲- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الكويت، الموسوعه الفقهیة الكويتیة، چاپ دوم، دارالسلاسل کویت، ۱۴۲۷ قمری.

۲۳- هاشمی شاهرودی، سید محمود، قراءات فقهیه معاصر، ج ۱، چاپ اول، قم، موسسه دائره المعارف الاسلامی طبقاً لمذاهب اهل البیت علیهم السلام، ۱۴۲۳ قمری.

۲۴- هاشمی شاهرودی، سید محمود، قصاص حق انحلالی یا مجموعی، نشریه علمی پژوهشی فقه اهل بیت، شماره ۱۷ و ۱۸، قم، ۱۳۷۸ شمسی.

آیین دادرسی کیفری افتراقی نظامیان در ایران

قسمت اول

ایمان حطمی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

نظر به اهمیت و نقش نیروهای مسلح که منجر به تشکیل محاکم اختصاصی برای آن‌ها گردیده و با پیشرفت روزافزون نیروهای مسلح در ابعاد گوناگون (تغییر ماهیت، ساختار و عملکرد) که به تبع آن نوع جرایم و مجازات‌ها نیز متحول شده است، رسیدگی به جرایم و رعایت تشریفات، آیین دادرسی به روز و کارآمد را طلب می‌کرد که متأسفانه محاکم نظامی از آن بی‌نصیب بودند و در محاکم نظامی قانون آیین دادرسی کیفری مورد استناد، قانون مربوط به بیش از یک قرن پیش (ق.آ.د.ک مصوب ۱۲۹۰ ه.ش مطابق با ۹ شهر رمضان ۱۳۳۰ ه.ق) بود. خوشبختانه با تصویب قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح این چالش مرتفع گردید.

دادگاه‌های نظامی که تنها مرجع قضایی اختصاصی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هستند که از سال ۱۳۱۶ تشکیل و به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی رسیدگی می‌کنند.

از مهم‌ترین ویژگی‌های دادرسی نظامی می‌توان به: اصل تسریع در رسیدگی، تفاوت جرایم نظامی با جرایم عمومی، وجوب حفظ اسرار و اطلاعات نظامی، شدت عمل در اعمال مجازات، تشریفات خاص تعقیب مجرم، حفظ حیثیت نیروهای مسلح، نقش بازدارندگی، و قاطعیت در رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح اشاره نمود.

صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های نظامی نیز علاوه بر رسیدگی به جرایم خاص نظامیان مصرحه در اصل ۱۷۲ قانون اساسی و قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، به موجب برخی قوانین خاص و احکام حکومتی گسترده‌تر شده و در حال حاضر رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف قانونی کارکنان وزارت اطلاعات، جرایم امنیتی و جرایم حین خدمت نظامیان، جرایم اسرای ایرانی و بیگانه، و سایر جرایمی که در حین تحقیقات و رسیدگی به جرایم خاص نظامی یا انتظامی کشف شود، در صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های نظامی قرار دارد.

آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح، با توجه به اختصاصی بودن محاکم نظامی، یک آیین دادرسی افتراقی با ترتیبات و شیوه‌های متفاوت حل و فصل دعاوی کیفری نسبت به آیین دادرسی کلاسیک و سنتی است. بنابراین، در این مقاله ضمن مقایسه‌ی ساختار سازمان قضایی نیروهای مسلح قبل و بعد از تصویب قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح؛ به مهم‌ترین موارد افتراقی بودن این قانون مانند: معافیت از پرداخت هزینه دادرسی، غیر قابل گذشت بودن دعاوی، ضمانت اجرای خاص، تفاوت رسیدگی به برخی جرایم در زمان جنگ و صلح، ضابطین نظامی، احضار و جلب متهمان، عدم شمول مقررات مرور زمان در خصوص برخی جرایم و ... اشاره شده است.

واژگان کلیدی: جرایم نظامی، مراجع اختصاصی قضایی، آیین دادرسی افتراقی، آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح

درآمد

در نظام حقوقی ایران، مراجع رسیدگی مختلفی با صلاحیت‌های گوناگون تشکیل شده‌اند که هر یک مأمور رسیدگی به جرایم معینی حسب مورد براساس نوع جرم و میزان مجازات یا ویژگی‌های فردی یا اجتماعی مرتکبین هستند. مطابق ماده‌ی ۲۹۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ «دادگاه‌های کیفری به دادگاه کیفری یک، دادگاه کیفری دو، دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه‌های نظامی تقسیم می‌شود». مقنن به درستی از دادگاه ویژه روحانیت در این تقسیم‌بندی، سخنی به میان نیاورده است؛ چراکه این مرجع قضایی اختصاصی زیر نظر مقام رهبری فعالیت می‌کند. ماده‌ی ۵۲۸ ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ در همین رابطه مقرر داشته «دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت که براساس دستور ولایت، رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) تشکیل گردیده طبق اصول پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی تازمانی که رهبر معظم انقلاب اسلامی ادامه کار آن را مصلحت بدانند به جرایم اشخاص روحانی رسیدگی خواهد کرد».

اضافه می‌شود برخی از مراجع کیفری، صلاحیت رسیدگی بدوی به اتهام متهم را دارند و برخی مانند دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور در خصوص اعتراض به آراء بدوی اظهار نظر می‌نمایند.

مراجع رسیدگی کیفری بدوی مراجعی هستند که به طور معمول پس از تکمیل تحقیقات در دادسرا و صدور کیفرخواست و ارسال پرونده، اولین مرحله رسیدگی به اتهام انتسابی به متهم را از جهت احراز مجرمیت و صدور حکم یا قرار مقتضی انجام می‌دهند و به دو دسته تقسیم می‌شوند: مراجع عمومی و مراجع اختصاصی.

مراجع عمومی مراجعی هستند که اصولاً صلاحیت رسیدگی به کلیه جرایم را دارند، مگر آن‌چه را که به موجب قانون استثناء شده باشد. مراجع اختصاصی، مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به هیچ جرمی را ندارند، مگر آن‌چه که به موجب قانون تصریح شده باشد. به طور کلی،

مراجع اختصاصی با هدف شدت عمل و واکنش سخت‌گیرانه نسبت به مرتکبین برخی جرایم یا اصولاً شداد و غلاظ کیفری نسبت به برخی متهمان تأسیس می‌گردند. قابل ذکر است، مراجع اختصاصی خود به مراجع

ازمهم‌ترین ویژگی‌های دادرسی نظامی می‌توان به اصل تسریع در رسیدگی، تفاوت جرایم نظامی با جرایم عمومی، وجوب حفظ اسرار و اطلاعات نظامی، شدت عمل در اعمال مجازات، تشریفات خاص تعقیب مجرم، حفظ حیثیت نیروهای مسلح، نقش بازدارندگی، و قاطعیت در رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح اشاره نمود.

قضایی و شبه قضایی تقسیم می‌شوند. مراجع اختصاصی قضایی عبارتند از: ۱- دادگاه انقلاب ۲- دادگاه نظامی ۳- دادگاه ویژه روحانیت و مراجع اختصاصی غیر قضایی شامل: ۱- شورای حل اختلاف ۲- هیأت منصفه ۳- سازمان تعزیرات حکومتی می‌باشند. دادگاه نظامی، تنها دادگاه اختصاصی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی ایران است که مهم‌ترین ویژگی آن، سرعت در رسیدگی و شدت واکنش نسبت به مرتکبین جرایم در صلاحیت این دادگاه است.

به موجب اصل یکصد و هفتاد و دوم این قانون «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضاء ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود».

دادستانی و دادگاه‌های نظامی بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند. (جوانمرد، ۱۳۹۳، صص ۳۷ و ۴۶ و ۶۳)

۱- تاریخچه تشکیل دادگاه‌های نظامی:

متمم قانون اساسی دوران مشروطیت مصوب ۱۲۸۶ هجری شمسی در اصل هشتاد و هفتم، تشکیل دادگاه‌های نظامی را پیش‌بینی نموده بود، در این اصل آمده است: «محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد».

بر همین اساس، در سال ۱۳۱۶ اداره دادرسی ارتش تشکیل و در سال ۱۳۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش مشتمل بر ۴۲۵ ماده و ۴۵ تبصره و در سال ۱۳۱۹ هفت ماده متمم آن به تصویب رسید و پس از آن نیز تغییراتی در قانون مزبور به وجود آمد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، محاکم نظامی زیر مجموعه ستاد مشترک ارتش و تحت نظر فرمانده کل قوا (شاه مخلوع) بود. حدود صلاحیت اداره دادرسی ارتش در ماده‌ی یک قانون دادرسی و کیفر ارتش پیش‌بینی شده بود. به موجب ماده‌ی مزبور: «رسیدگی به بزه‌های منتسب به نظامیان بر طبق این قانون در دادگاه‌های نظامی به عمل می‌آید». منظور از جرایم منتسب به نظامیان عبارت بود از: «جرایم خاص نظامی و جرایم عمومی ارتكابی توسط نظامیان در حین خدمت و به سبب خدمت». علاوه بر موارد یاد شده، به برخی از جرایم ارتكابی افراد غیر نظامی از قبیل سرقت مسلحانه، قاچاق سلاح و مهمات و مواد مخدر، جرایم علیه امنیت، جرایم افراد گارد صنعت نفت و همچنین جرایم مأموران سازمان اطلاعات و امنیت نیز در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، سازمان قضایی ارتش جایگزین اداره دادرسی ارتش شد. با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۷۲ قانون مزبور مقرر نمود: «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضاء ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل



می‌گردد ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری، مرتکب شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. دادستانی و دادگاه‌های نظامی بخشی از قوه قضاییه کشور و مشمول اصول مربوط به این قوه هستند.»

در سال ۱۳۵۸ با تصویب شورای انقلاب، دادگاه انقلاب ارتش، به منظور پاسداری از انقلاب اسلامی و استقلال ایران و مبارزه با توطئه‌گران علیه امنیت کشور تشکیل گردید. در سال ۱۳۵۹ براساس مصوبه شورای عالی قضایی، دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی و عمومی پاسداران به منظور رسیدگی به جرایم خاص کارکنان سپاه و کمیته انقلاب اسلامی تشکیل شد. در سال ۱۳۶۰ به موجب ماده واحده قانون الحاق سازمان قضایی ارتش به دادگستری جمهوری اسلامی ایران، کلیه دادسراها و دادگاه‌های نظامی کشور از ستاد مشترک ارتش جدا و به وزارت دادگستری محقق گردیدند.

در سال ۱۳۶۴ قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در سال ۱۳۶۸ اصلاحاتی در قانون موصوف به عمل آمد. پس از تصویب این قانون با ادغام سازمان قضایی ارتش، دادگاه انقلاب ارتش و دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی و عمومی پاسداران، سازمان قضایی نیروهای مسلح تشکیل شد. تصویب این قانون رامی‌توان گام مهمی در جهت ایجاد تشکیلات هماهنگ و منسجم قضایی نیروهای مسلح دانست. در سال ۱۳۷۱ قانون آزمایشی مجازات جرایم نیروهای مسلح مشتمل بر ۶۹ ماده و ۲۸ تبصره به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و این قانون با تمدید مدت آزمایشی آن تا سال ۱۳۸۲ که قانون دایمی مجازات جرایم نیروهای مسلح به تصویب رسید مبنای تعیین جرایم و مجازات‌های کارکنان نیروهای مسلح بود. (یزدانیان، ۱۳۹۰، صص ۳۵-۳۷)

۲- فلسفه وجودی و اهداف دادرسی نظامی

۲-۱- اصل تسریع در رسیدگی

چنانچه می‌دانیم در جوامع امروزی به دلیل رو به افزایش بودن جرایم و بزهکاری‌ها، محاکم

عمومی همواره اشتغال فراوانی در این زمینه پیدا کرده و همیشه با اطاله دادرسی در این محاکم مواجه می‌باشیم و وقت و نوبت رسیدگی به پرونده‌ها، گاهی ماه‌ها طول می‌کشد. لذا با توجه به خصوصیات ذاتی نیروهای مسلح و لزوم حفظ انسجام و نظم درونی آن‌ها، لازم است هرگونه عمل مغایر با نظم و انسجام تشکیلاتی که موجب مختل شدن آن می‌گردد، به سرعت رفع گردد تا خللی به وظایف و مأموریت‌های خطیر آنها وارد نشود.

هر چند سرعت در رسیدگی به جرایم در محاکم عمومی مطلوب می‌باشد، ولی این امر در جرایم نظامی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چرا که جرایم نظامی بایستی به سرعت مورد رسیدگی قرار گیرد و بر خلاف جرایم عمومی که ممکن است تطویل دادرسی به علت ضرورت اقناع وجدان دادرس و کشف واقع، کمتر اهمیت داشته باشد، در جرایم نظامی چون هدف فقط حفظ و استقرار نظم در قوای مسلح و اعاده نظم مختل شده می‌باشد، لذا تطویل دادرسی مضر خواهد بود و سرعت عمل در دادگاه‌های نظامی جزو اصول حقوق جزای نظامی است.

۲-۲- تفاوت جرایم نظامی با جرایم عمومی

همانطور که ذکر شد، نیروهای مسلح تابع ضوابط و مقررات خاصی بوده و این مقررات یا مقررات سازمانهای اداری و غیر نظامی کاملاً متفاوت است. مثلاً ترک خدمت یک نظامی که در شرایط خاص به فرار تعبیر می‌شود، با ترک خدمت یک کارمند در سازمان‌های دیگر متفاوت است؛ چه بسا ترک خدمت یک نظامی در مواقعی منجر به مخاطره افتادن امنیت یک منطقه یا کشور گردد، در صورتی که در مورد غیر نظامیان چنین حساسیتی وجود ندارد. بنابراین، هم مجرم نظامی باید به تناسب اهمیت شغل و وظیفه خود و اثراتی که از عدم انجام وظیفه به وجود می‌آید، محکوم شود و هم سازمانی که واقف به اهمیت امور نظامی بوده و از کیفیت کارهای نظامی و حساسیت مأموریت‌های رزمی و نظامی اطلاع کافی دارد، بتواند با تطبیق اوضاع و احوال با وضع متهم درک بهتری از اعمال انجام شده داشته

و مجازات متناسب را اعمال نماید. لذا در این زمینه، وجود محاکم نظامی و رسیدگی به جرایم نظامیان در آن موجب تأمین عدالت کیفری و از طرفی منافع حقوقی عمومی می‌گردد.

۲-۳- ضرورت حفظ اسرار و اطلاعات نظامی

نظر به اینکه رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح گاهی با مسایل مهم و حیاتی کشور همراه است، از جمله عملیات‌های نظامی، وضعیت و محل استقرار نیروهای خودی و دشمن، اطلاعات طبقه‌بندی شده که افشاء به بر ملا شدن آن‌ها و اطلاع یافتن افراد غیر مجاز از آن‌ها زیان‌های جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت و ممکن است مورد بهره‌برداری دشمنان مخالف و درگیر قرار بگیرد و از طرفی هر چه مسایل و مطالب طبقه‌بندی در بین افراد بیشتری انتشار یابد، احتمال افشاء آنها بیشتر می‌شود.

لذا به منظور حفظ اسرار دارای طبقه‌بندی یگان‌های نظامی و مصالح عالی‌ه‌ی هر کشور، جرایم مرتبط با نیروهای مسلح در محاکم خاص و به صورت کنترل شده مطرح و رسیدگی می‌گردد تا این هدف بالاتر تأمین و از تبعات زیان‌بار افشاء اسرار مملکت جلوگیری شود.

۲-۴- شدت عمل در اعمال مجازات

قوام و ثبات یک جامعه و نظام حکومتی حاکم بر آن، وابستگی شدیدی به وجود قوای مسلح مقتدر دارد و قدرت این قوا به وجود نظم و انضباط محکم و مستقر در آن است. «بنابراین شدت عمل در اجرای مجازات‌های مقرر در قوانین جزایی مربوط به نیروهای مسلح از اصول رعایت شده در جرایم و مجازات‌های نظامی است و بر همین اساس سرپیچی از اجرای قوانین و مقررات نظامی بایستی با شدت بیشتری مورد تعقیب و رسیدگی و مجازات قرار گیرد.»

۲-۵- ضرورت رسیدگی عادلانه و آگاهانه به جرایم نیروهای مسلح:

نظر به اینکه نیروهای مسلح از سلسله مراتب و قوانین و مقررات خاصی برخوردارند، لذا مراجعی که عهده دار رسیدگی به جرایم کارکنان این نیرو می‌باشند، باید از اصول و روابط حاکم بین ارکان نیروهای مسلح و

قوانین و مقررات آن‌ها مطلع باشند. از آنجا که جرایم نظامی دارای کیفیت و ماهیتی متفاوت از جرایم دیگر می‌باشد و رسیدگی به آن‌ها و درک صحیح از عمل مجرمانه و کیفیت ارتکاب آن توسط مجرم و اوضاع احوال قضیه و تطبیق آن با قوانین جزایی مستلزم داشتن تخصص‌های لازم از اعمال و عملکرد نظامیان و نحوه عمل آنها است و از طرفی در محاکم عمومی امکان استفاده انبوه از قضات نظامی وجود ندارد، از این رو، تشکیل محاکم نظامی و استفاده از قضاتی که سابقه نظامی‌گری داشته و کاملاً با مسایل و محیط نظامی آشنایی دارند کار قضات را آسان‌تر و آراء صادره را به واقعیت و عدالت نزدیک‌تر می‌نماید.

به همین منظور، به موجب ماده‌ی ۴ قانون دادرسی نیروهای مسلح (اصلاحی ۶۸/۱۰/۲۶) اولویت در تصدی سمت‌های قضایی در دادگاه‌ها و دادرهای نظامی با حقوقدانان نظامی واجد شرایط تعیین شده بود و در این راستا برای مجموعه قضات غیر نظامی شاغل در سازمان قضایی نیروهای مسلح دوره‌های تخصصی در خصوص قوانین و مقررات نظامی برگزار می‌گردد.

۲-۶- تشریفات خاص تعقیب مجرم در محاکم نظامی

تشریفات تعقیب مجرم و صدور حکم و هم‌چنین اجرای آن در محاکم نظامی متفاوت از محاکم عمومی است.

در قانون دادرسی و کیفر ارتش مقرر شده بود تعقیب نظامی بایستی پس از صدور امر تعقیب از طرف فرمانده مربوطه به عمل آید و قبل از آن، تعقیب وی غیر ممکن است.

در حال حاضر، براساس دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان نیروهای مسلح که در تاریخ ۷۵/۳/۲۸ از سوی دفتر فرماندهی معظم کل قوا به ریاست محترم قوه قضاییه و کلیه نیروهای مسلح نظامی و انتظامی ابلاغ شده است، کلیه مراجع قضایی موظفند در مواقع احضار یا جلب فرماندهان تقاضای خود را همراه گزارش پرونده و علت احضار به سازمان قضایی نیروهای مسلح

در تهران تحت عنوان (دفتر ویژه) ارسال نمایند. رئیس سازمان قضایی به منظور تکمیل پرونده و قبل از تقاضای احضار یا جلب فرماندهان توضیحات ایشان را از طریق مکاتبه یا نماینده اعزامی دریافت و مادامی که تکمیل پرونده بدون احضار فرماندهان میسر است، از احضار و جلب آن‌ها خودداری نمایند و در مواقع ضروری نیز با ارسال شرح کامل علت احضار از محضر مبارک مقام معظم فرماندهی کل قوا از طریق دفتر اقدام نمایند.

در ماده‌ی ۲۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری، آمده است در امور کیفری نیز می‌بینیم که چنانچه شهود یا مطلعین از نیروهای مسلح باشد، باید حداقل ۲۴ ساعت قبل از طریق فرمانده یا رئیس مربوط احضار شود. بنابراین، مقررات مربوط به تشریفات رسیدگی به جرایم نظامیان با سایر اقشار مردم متفاوت است لذا وجود محاکم جداگانه از این لحاظ نیز ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۷- حفظ آبرو و حیثیت نیروهای مسلح

همان‌گونه که در اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به صراحت مورد توجه بوده، وضع محاکم خاص برای رسیدگی به جرایم خاص نظامی، انتظامی برای حفظ آبرو و حیثیت نیروهای مسلح است که عناصر خاطی را شناسایی و با آنان با سرعت و با دقت کافی برخورد قانونی صورت گرفته تا علاوه بر حفظ حریم نیروهای مسلح آبروی کارکنان نظامی مورد خدشه قرار نگیرد. چه همیشه دشمن مترصد آن است تا با سوءاستفاده از ضعف روحیه نظامیان، آنان را در جهت مطامع خصمانه خود به کار گیرد. «تأکید دایمی و همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی و مسئولین بر حفظ آبرو و حیثیت نیروهای مسلح، می‌طلبد که در برخورد با جرایم آنان با ظرافت خاص و در عین حال از سر دلسوزی انجام پذیرد. (معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۸، ص ۳۷)

۲-۸- نقش بازدارندگی

شکی نیست در صورت عدم برخورد با متهمین و مجرمین، شیرازه امور در نیروهای مسلح از دست رفته و سبب اضمحلال قوای نظامی می‌گردد.

بدیهی است نظر به وجهه‌ی نیروهای مسلح در جامعه و لزوم تبری ایشان از اعمال مجرمانه و برای حفظ شأن و حیثیت آنان، تشخیص پرسنل از عناصر متخلف، لازم است رسیدگی به جرایم آنان در محاکم نظامی خاص صورت گیرد. (شیرازی، ۱۳۹۱، صص ۱۹-۲۳)

۲-۹- قاطعیت در رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح

با عنایت به اینکه نیروهای مسلح از وظایف و مأموریت‌های حساس و بسیار مهمی نسبت به سایر ارگان‌های حکومتی برخوردار می‌باشند، به همین دلیل بسیاری از اعمالی که در سایر ارگانها جرم محسوب نمی‌شود، در نیروهای مسلح جرم است. و از آنجایی که وقوع جرم آثار زینبارتری در نیروهای مسلح نسبت به سایر دستگاه‌ها دارد، همین امر اقتضاء می‌کند که اگر جرمی توسط پرسنل نیروهای مسلح رخ دهد، با قاطعیت و ظرافت با آن برخورد شود. (رضوی، ۱۳۸۶، ۲۹)

۲-۳- صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح:

باید توجه داشت که صلاحیت دادگاه نظامی از نوع صلاحیت شخصی نیست؛ چرا که، صلاحیت شخصی (در معنای اخص کلمه) زمانی است که با لحاظ شخصیت و سمت و موقعیت مرتکب به کلیه جرایم افراد مورد نظر در محاکم خاص و ویژه‌های رسیدگی گردد، نظیر اطفال غیر بالغ یا مقامات مندرج در مواد ۳۰۷ و ۳۰۸ ق. آ. د. ک. از این رو، صلاحیت دادگاه نظامی یک صلاحیت شخصی نیست بلکه این صلاحیت نسبت به برخی از جرایم در ارتباط با وظایف و به سبب شغل و مقام مرتکب نظامی تنها تلاشی برای تامین منافع عمومی است. و جرایم غیر مرتبط با وظایف آن‌ها مانند سایر شهروندان در مراجع عمومی و اختصاصی دیگر (حسب مورد) رسیدگی می‌شود.

مقنن در سال ۱۳۸۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (ق.م.ج.م.م) را به تصویب رساند که در ماده‌ی ۱ این قانون - که در بردارنده‌ی حقوق جزای عمومی و اختصاصی نظامیان است - افراد مشمول صلاحیت دادگاه‌های نظامی به شرح ذیل احصاء شده‌اند:

«دادگاه‌های نظامی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کلیه افراد زیر که در این قانون به اختصار (نظامی) خوانده می‌شوند رسیدگی می‌کنند.»

(الف) کارکنان ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته

(ب) کارکنان ارتش جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته

(ج) کارکنان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و سازمان‌های وابسته و اعضای بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

(د) کارکنان وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و سازمان‌های وابسته

(ه) کارکنان مشمول قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

(و) کارکنان وظیفه از تاریخ شروع خدمت تا پایان آن

(ز) محصلان موضوع قوانین استخدامی نیروهای مسلح - مراکز آموزش نظامی و انتظامی در داخل و خارج از کشور و نیز مراکز آموزش وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح

ح- کسانی که به طور موقت در خدمت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران هستند و طبق قوانین استخدامی نیروهای مسلح در مدت مزبور از اعضاء نیروهای مسلح محسوب می‌شوند.

یادآوری می‌شود جرایم نظامی و انتظامی کارکنان مذکور که در سازمان‌های دیگر خدمت می‌کنند، در دادگاه‌های نظامی رسیدگی می‌شود. به علاوه، رهایی از خدمت (از قبیل بازخریدی، بازنشستگی، استعفاء، اخراج، معلولیت و ...) مانع رسیدگی به جرایم زمان اشتغال نمی‌شود.

اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۰/۵/۱۷-۷/۴۳۲۴ اعلام داشته «کارکنان سازمان اتکا، سازمان عقیدتی-سیاسی، سازمان خدمات درمانی، سازمان بازنشستگی، سازمان صنایع دفاعی و حفاظت اطلاعات وزارت دفاع و بنیاد تعاون نیروهای مسلح، نظامی محسوب می‌شوند.» همین اداره در نظریه دیگری به شماره‌ی ۱۳۸۵/۵/۱۷-۷/۴۳۲۴ اظهار داشته «رسیدگی به جرایم پرسنل نظامی عضو هیأت مدیره شرکت‌های تعاونی مراکز و ارگان‌های

آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح، با توجه به اختصاصی بودن محاکم نظامی، یک آیین دادرسی افتراقی با ترتیبات و شیوه‌های متفاوت حل و فصل دعاوی کیفری نسبت به آیین دادرسی کلاسیک و سنتی است.

نظامی و انتظامی در ارتباط با وظایف‌شان در این شرکت‌ها، در صلاحیت دادگاه نظامی می‌باشد. گفته شده به جرایم خاص نظامی و انتظامی دانش آموزان بالغ کمتر از ۱۸ سال مراکز آموزش نیروهای مسلح در محاکم نظامی برابر تشریفات ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ در مورد اطفال بزهکار، رسیدگی می‌شود.

به موجب ماده واحده قانون وضع داوطلبان غیر نظامی که در مناطق عملیاتی با نیروهای مسلح همکاری می‌نمایند مصوب ۱۳۶۴ «آن عده از داوطلبان غیر نظامی که از کارکنان دولت نبوده و به منظور همکاری با ارتش، ژاندارمری و شهربانی جمهوری اسلامی ایران براساس ضوابطی که از طرف وزارت دفاع تعیین و به تصویب شورای عالی دفاع می‌رسد در مناطق عملیاتی قبول خدمت نموده و یا می‌نمایند مادام که خدمت آنان در طول مدت عملیات جنگی مورد تأیید و نیاز باشد از نظر ... امور کیفری و انضباطی ... مشمول قوانین و مقرراتی خواهند بود که درباره‌ی سربازان احتیاط مجری است» اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح در نظریه‌ی شماره‌ی ۱۳۷۹/۱۱/۲۶-۷/۳۴/۹۱۶ اعلام داشته «کلیه کارکنانی که به طور موقت به صورت روزمزد، خرید خدمت (بازنشسته اعاده به کار)، قراردادی، پیمانکاری، در خدمت نیروهای مسلح هستند، در طول مدت مذکور، نظامی محسوب می‌شوند. به شرط آن که نوع کار

مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی باشد. به این ترتیب کارگر روزمزدی که وظیفه‌اش صرفاً تمیز کردن محوطه پادگان نظامی است، از شمول بند (ح) ماده‌ی ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (ق.م.ج.ن.م) خارج است.

هرچند در قانون م.ج.ن.م، تعریفی از جرم نظامی به عمل نیامده، اما تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۵۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «منظور از جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی، جرایمی است که اعضای نیروهای مسلح در ارتباط با وظایف و مسؤولیت‌های نظامی و انتظامی که طبق قانون و مقررات به عهده آنان است، مرتکب گردند.» بنابراین، ضابطه و معیاری که قوانین موضوعه جاری برای شناسایی و تشخیص جرم نظامی معین کرده‌اند و معیار تفکیک جرم نظامی از جرم عمومی است، وجود دو صفت توأم با یکدیگر در یک فعل مجرمانه است. یکی از دو وصف، مربوط به شخصیت و موقعیت اداری مرتکب جرم است، به این معنا که مرتکب لزوماً باید از اعضای نیروهای مسلح باشد و وصف دوم مربوط به وضعیت و شرایطی است که در آن شرایط و اوضاع و احوال (در ارتباط با وظیفه و به سبب شغل) جرم واقع می‌شود.

در نتیجه، ضابطه و ملاک تشخیص جرم نظامی در نظام حقوقی فعلی ایران، فقط شخصیت مرتکب جرم نیست و مرتکب جرم علاوه بر عضویت در نیروهای مسلح، باید در ارتباط با وظایف و مسؤولیت‌های خاص نظامی و انتظامی خود مبادرت به ارتکاب جرم نماید.

یادآوری می‌شود مطابق ماده‌ی ۱۳۶ ق.م.ج.ن.م. «هرگاه جرم ارتكابی کارکنان نیروهای مسلح جنبه تخلف انضباطی نیز داشته باشد، رسیدگی به تخلف از نظر انضباطی توسط فرماندهان و این مسؤولان نیروهای مسلح انجام می‌شود و این موضوع مانع رسیدگی به جرم در مرجع قضایی نخواهد بود و فرماندهان مکلفند مراتب وقوع جرم را به مرجع قضایی اعلام نمایند.

از طرفی صلاحیت دادرسی و دادگاه‌های نظامی به موجب برخی قوانین خاص و برخی احکام حکومتی گسترده‌تر شده است: نخست، مجمع تشخیص مصلت نظام در سال

توسعه‌ی حمایت‌های مالی از بزه‌دیده از رهگذر جبران خسارت از بیت‌المال

دکتر مهدی خسروی، معاون رییس کل دادگستری استان زنجان
رضادانش نیا، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دادستان عمومی و انقلاب شهرستان ایجرود (زنجان)



چکیده

یکی از ساده‌ترین و در عین حال، برجسته‌ترین گونه‌های حمایت از بزه‌دیده عبارت است از حمایت مالی که نمودی از حق بنیادی جبران برای بزه‌دیدگان به شمار می‌رود. حمایت مالی نه تنها در جبران زیان‌های مالی یا اقتصادی مصداق دارد، بلکه ممکن است در آسیب‌های بدنی یا روانی، و حتی درد و رنج‌های عاطفی - حیثیتی نیز معنا پیدا کند. در این صورت، ترمیم و درمان این آسیب دیدگی‌ها می‌تواند نیازمند حمایت مالی از بزه‌دیده باشد. هم‌چنان که ترمیم دردهای عاطفی نیز ممکن است با تعیین مبلغی پول جنبه نمادین داشته باشد. بنابراین؛ منظور از حمایت‌های مالی آن دسته از اقداماتی است که با استفاده از ساز و کارهای مالی از قبیل اعاده به وضع سابق و پرداخت غرامت توسط متهمان یا دولت، در صدد جبران خسارت‌های مالی تحمیل شده بر بزه‌دیدگان می‌باشد. **واژگان کلیدی:** بزه‌دیده، جبران خسارت، اعاده به وضع سابق، بیت‌المال

درآمد

جبران دولتی خسارت بزه‌دیدگان یا پرداخت غرامت توسط دولت، یکی از راهکارهای امروزی اغلب کشورها در مد نظر قرار دادن نیازهای بزه‌دیدگان جرایم است (یوسفی مراغه ۱۳۹۱، ۵۴)؛ زیرا مهم‌ترین دغدغه خاطر بزه‌دیدگان جرایم پیش از آن که اجرای مجازات بزه‌کار باشد جبران خسارتی است که از رهگذر وقوع جرم متحمل شده‌اند. (حاجی ده‌آبادی ۱۳۸۵، ۹). اگر چه قاعده اولی آن است که بزه‌کار مسؤول جبران خسارت بزه‌دیده باشد، لیکن واقعیت نشان می‌دهد امور متعددی باعث می‌شود که تمام یا بخشی از خسارت بزه‌دیده، توسط بزه‌کار جبران نشده باقی بماند. از جمله

این امور می‌توان به شناخته نشدن بزه کار اشاره کرد که خود ناشی عوامل مختلفی همچون ضعف دستگاه‌های انتظامی و یا قصور و تقصیر ایشان و نیز مهارت و هوش بزه‌کار در امحای جرم و عدم اقدام بزه‌دیده در شکایت کردن از بزه‌کار است. هم‌چنین گاهی اتفاق می‌افتد که بزه‌کار شناسایی (و حتی دستگیر هم می‌شود) لیکن بنا به دلایلی هم‌چون عدم کفایت ادله اثباتی، فرار و کشته شدن یا خودکشی، طولانی بودن زمان رسیدگی و عدم کفایت در آمد وی خسارت بزه‌دیدگان جبران نمی‌گردد. (حاجی ده آبادی ۱۳۸۵، ۹) اینجا است که گفته می‌شود دولت باید از عهده این ضرر و زیان برآید. در باب فلسفه وجودی بیت‌المال یا بودجه عمومی نیز گفته شده که باید در جهت مصالح عمومی صرف گردد و یکی از مهم‌ترین مصادیق مصلحت تامین خساراتی است که هرگز از سوی مرتکبان جرم تامین نمی‌شود. (توجهی ۱۳۹۱، ۶۴۳) در این راستا و به منظور جلوگیری از ورود ضرر و زیان به دولت، شایسته است همان‌گونه که گاروو فالو پیشنهاد کرده است، (پرا دل ۱۳۷۰، ۱۴۲) بخشی از غرامت‌هایی که از ناحیه بزه‌کاران عاید دولت می‌شود، در صندوق مستقلی متمرکز شده و در خدمت سیاست جنایی از جمله خسارت‌زدایی قرار گیرد.

۱- پیشینه تاریخی موضوع:

در این زمینه قانون‌گذار ایرانی با الهام از یک قاعده‌ی مترقی و یک اصل مسلم اسلامی (تحت عنوان قاعده طَل) که مقرر می‌دارد «خون مسلمان نباید هدر برود»^(۲)، در مواردی پرداخت دیه را از بیت‌المال پیش‌بینی کرده است. به عنوان نمونه، می‌توان به مصادیق زیر اشاره کرد:

۱- کشته شدن شخص در ازدحام جمعیت یا پیدا شدن مقتول در شارع عام و یا شناخته نشدن قاتل
۲- فرار قاتل و عدم دسترسی به او با فرض عدم تمکن نزدیکیان قاتل^(۳)

۳- فقدان عاقله یا عدم توانایی آنان^(۴)

۴- تیراندازی اشتباه مامور یا اشتباه قاضی^(۵)

۵- تعارض اقرارها و انکار مقرر اول^(۶)

۶- عدم توانایی قاتل در قتل شبه عمد^(۷)

تدابیر فوق که از دید هر پژوهشگر منصفی به ویژه پژوهشگران و صاحب‌نظران جرم‌شناسی و بزه‌دیده‌شناسی، از برجسته‌ترین موضوعات سیاست جنایی تقنینی اسلام بوده و تأثیرات مثبت و مفیدی در امر خسارت‌زدایی از بزه‌دیدگان دارد، نیازمند تکامل و توسعه است. به علاوه با الهام از آموزه‌های مترقی اسلام، می‌توان موارد پرداخت دیه از بیت‌المال را با حفظ ملاک و رعایت ضوابط از این موارد منصوص و محدود به سایر موارد نیز تعمیم و گسترش داد^(۸)؛ ضمن آنکه می‌توان از منابع مالی جایگزین دیگر به ویژه خیریه‌ها نیز کمک گرفت و در سوق دادن خیریه‌ها و خسارت‌زدایی از بزه‌دیدگان فرهنگ‌سازی کرد^(۹). با این حال، برخی از صاحب‌نظران این رویکرد را خالی از ایراد ندانسته و معتقدند که قانونگذار، تنها به پرداخت دیه از بیت‌المال اشاره کرده است. اگرچه دیه را می‌توان در ردیف سازو کارهای جبران خسارت - با ماهیتی نزدیک به سایر خسارت‌ها - قلمداد نمود، ولی از آنجا که در قانون مجازات اسلامی، دیه به عنوان یکی از اقسام پنج گانه مجازات‌های اسلامی ذکر شده است، شایسته بود علاوه بر دیه، امکان پرداخت سایر خسارت‌ها نیز (به مثابه) موارد یاد شده از بیت‌المال پیش‌بینی می‌گردید. هم‌چنین در مورد فرار قاتلی که مرتکب قتل عمد شده (ماده ۲۶۰)، پرداخت دیه به عدم دسترسی به وی تا هنگام مرگ او - پس از تبدیل قصاص به دیه و فقدان نزدیکان یا عدم تمکن آنها - منوط شده است، که این امر بر خلاف مصالح بزه‌دیده و معارض با توصیه‌هایی که در امر تسریع خسارت‌زدایی ارایه شده است. به نظر می‌رسد چنانچه دیه را نوعی جبران خسارت بدانیم، تأخیر در پرداخت آن در صورت فرار قاتل، خلاف مقررات آیین دادرسی کیفری می‌باشد. علاوه بر این، موکول نمودن پرداخت دیه از بیت‌المال، به نداشتن نزدیکان یا عدم تمکن آنها نیز خلاف اصول عدل و انصاف است. به بیان دیگر، مسؤول دانستن نزدیکان قاتل - به صرف وجود رابطه موروثی میان آنها -

توجیه منطقی محکمی ندارد. به نظر می‌رسد که حکمت تشریع این احکام در صدر اسلام - نظر حکم پرداخت دیه توسط عاقله^(۱۰) - از یک مبنای جامعه‌شناختی و فرهنگی برخوردار بوده است، چه آن که پیوستگی و وحدت موجود میان نظام قبیله‌ای آن جامعه، تشریع چنین حکمی را اقتضاء می‌کرده است.^(۱۱) (رایجیان اصلی ۱۳۸۱، ۱۵۲ و ۱۵۳)

محکوم کردن بزه‌کار جهت جبران ضرر و زیان وارده و خسارات ایجاد شده و مسؤول دانستن دولت، به عنوان یکی از طرق و شیوه‌های بسیار مترقی و مطمئن جبران خسارت از بزه‌دیدگان، اگر چه ایده‌ای خوب و مناسب و از دغدغه‌های فکری برخی از اندیشمندان بوده ولیکن این ایده خالی از ایراد نمی‌باشد؛ زیرا می‌تواند مورد سوء استفاده بزه‌کاران و گسترش بزهکاری در جامعه قرار گیرد. بر این مبنا، قانون‌گذار شیوه‌های دیگری را برای جبران ضرر و زیان وارده برگزیده که حول محور بزه‌کار و تحت تأثیر اقدامات ارتكابی وی می‌باشد.

این طرق که شامل اعاده به وضع سابق در کنار صدور حکم، الزام مرتکب به جبران از طریق پیش‌بینی الزامات قانونی و یا ترغیب و تشویق بزه‌دیده در قالب وضع مقررات ارفاقی مورد توجه مقنن واقع گردیده است و متضمن اعاده، تسلیم و استرداد و یا جبران ضرر و زیان و تأمین مالی خسارات وارده نسبت به بزه‌دیدگان و صدمات ایشان است. در کل می‌توان گفت این امر ناظر بر مسؤولیتی است که بزه‌کاران نسبت به بزه‌دیدگان خود دارند (زهر ۱۳۸۳، ۱۱۳). اعاده وضع به حال سابق [گاهی اوقات] وجه یا پولی است که یک قاضی به آن حکم می‌دهد تا محکوم، آن را به عنوان غرامت برای خسارات مرتبط با جرم، به بزه‌دیده یا بزه‌دیدگان پرداخت نماید. (یوسفی مراغه ۱۳۹۱، ۶۵) گاهی اوقات نیز از طریق پیش‌بینی پاره‌ای تدابیر، معافیت‌ها و تسهیلات ارفاقی به منظور تشویق و ترغیب مجرم و گاهی هم از طریق وضع و تدوین قوانین خاص توأم با ضمانت اجرای محکم کیفری و گاهی اوقات نیز از طریق الزام به استرداد و یا

جبران مادی ضرر و زیان وارده می‌باشد. (توجهی ۱۳۹۱، ۶۴۰)

۲- نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی در پرداخت دیه از بیت‌المال ۲-۱- پرداخت دیه از بیت‌المال در هنگام تهاجم دیوانه و ترتب دفاع مشروع

یکی از جنبه‌های نوآورانه قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ توجه به حالت خطرناک و شخصیت مجرم است. اصطلاح «حالت خطرناک» (برای) نخستین بار به وسیله کاروفالو وارد دانش جرم‌شناسی شد. تا زمانی که جرم از قوه به فعل در نیامده، ولو آن که خطر بروز آن قریب‌الوقوع باشد، هیچ اقدامی مجاز نیست. به عبارت دیگر، «قصاص قبل از جنایت جایز نیست». ولی «تیغ دادن در کف زنگی مست!» نیز به مصلحت نبوده و عقل حکم می‌کند دیوانگان تحت نظر قرار گیرند تا پیش از آن که مخاطراتی پدید آورند، اصلاح گردند. (کی‌نیا ۱۳۸۲، ۲۰، ۲)

پيروان مکتب تحقیقی، بزه‌کاران را به پنج طبقه تقسیم می‌کنند: ۱- مجرم بالفطره ۲- مجرم دیوانه ۳- مجرم اعتیادی ۴- مجرم اتفاقی ۵- مجرم هیجانی. از دیدگاه این مکتب مجرم دیوانه، به فرد یا افرادی اطلاق می‌شود که خوبی و بدی اعمال خود را تشخیص نمی‌دهند و به اندازه مجرم بالفطره (که به تعبیر لومبروزو به جهت برخورداری از ویژگی‌های جسمانی و روانی خاص، مستعد ارتکاب جرم بوده و زودتر از سایرین تحت تاثیر عوامل جرم‌زا قرار می‌گیرند و با ارتکاب جرم واکنش نشان می‌دهند)، برای جامعه خطرناک هستند و از این رو باید در آسایشگاه‌های مخصوص نگهداری شوند^(۱۲) (صانعی ۱۳۸۲، ۱۱۹-۱۱۷، ۱)

با این حال، شاهد مقررات بسیار خوب و مناسب دیگری در قانون مجازات هستیم. از جمله این مقررات تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۵۶ این قانون است. که مقرر می‌دارد: «در موارد دفاع مشروع دیه نیز ساقط است جز در مورد دفاع در مقابل تهاجم دیوانه که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» اگر چه این ماده ارتباطی به پیشگیری از وقوع جرم

نداشته و نمی‌تواند خلاء وجودی قانون اقدامات تأمینی را آن‌چنان که باید مرتفع سازد، لیکن از جهت حمایت بزه‌دیدگان در قبال تهاجمات مجانین و دیوانگان و توسعه چتر حمایتی دولتی نسبت به بزه‌دیدگان این قسم جرایم از یک سو و توجه به حقوق بزه‌کار فاقد اراده به عنوان یکی از آحاد جامعه و افراد در خور حمایت، از سوی دیگر، اقدامی تحسین برانگیز و ستودنی است.^(۱۳)

۲-۲- پرداخت مابه‌التفاوت دیه زن مقتوله از صندوق بیمه خسارات

با اصلاح بخش حدود، قصاص و دیات قانون مجازات اسلامی، طی یک قانون پنج ساله و پس از تأیید شورای نگهبان به موجب تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ مقرر گردید مابه‌التفاوت نرخ دیه زن تا دیه مرد از محل صندوق جبران خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی پرداخت شود، با این تعریف بدون تغییر در حکم فقهی این قانون، دیه زن و مرد برابر می‌شود. یکی از موضوعاتی که همواره در جامعه مطرح بوده، بررسی نسبت دیه زن به مرد بوده است. این مسأله به عنوان یکی از چالش‌ترین مسایل حقوقی در چند دهه گذشته بود تا اینکه اخیراً قوه‌ی قضاییه در مقررات اصلاحی قانون مجازات اسلامی عزم خود را جزم کرده است تا این مسئله را حل و پرداخت دیه زن را با مرد برابر کند.

در این زمینه دکتر جواد طهماسبی؛ مدیر کل تدوین لوایح حقوقی قوه قضاییه و از اعضای مهم و مؤثر کمیسیون تدوین قانون مجازات اسلامی اظهار می‌دارد: در قالب اصلاحات انجام شده نوآوری در قانون مجازات اسلامی نسبت به قوانین قبلی نه تنها افزایش پیدا کرده، بلکه خلاءهای قانونی در این زمینه نیز برطرف شده است. ایشان درباره بخش حدود، قصاص و دیات در قانون جدید قانون مجازات اسلامی تأکید می‌نماید: یکی از نوآوری‌ها در قانون مجازات اسلامی برابری دیه زن با مرد است، به این صورت که در قانون جدید مابقی نرخ دیه زن از طریق صندوق تأمین خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی پرداخت می‌شود.

لازم به ذکر است که قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ و در نسخه نخست مصوبه مجلس موسوم به قانون مجازات اسلامی جدید هم که در سال‌های اخیر مطرح شد، ماده‌ای وجود داشت که براساس آن دیه همه افراد از مرد و زن و افراد دارای هویت جنسی مبهم با هم «در کلیه جنایاتی که مجنی علیه (فردی که مورد جنایت واقع شده) مرد نباشد، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» شورای نگهبان در اظهار نظر اول خود درباره‌ی این مصوبه که در تاریخ اول آذر ۸۹ ثبت شده است، ایرادی کلی از این مصوبه گرفت که دو بخش داشت. در بند ۴۰ اظهار نظر شورای نگهبان به تاریخ ۱۳۸۹/۹/۱ آمده بود: پرداخت مازاد بر دیه، خلاف موازین شرع است. علاوه بر این مغایر اصل ۷۵ قانون اساسی شناخته شد. در اصل ۷۵ قانون اساسی که به این ایراد در آن اشاره شده آمده است: طرح‌های قانونی و پیشنهادها و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد.

ایراد قانون اساسی این مصوبه هم از آن جهت بود که مصوبه مذکور در مجلس به قانون اضافه شده و از آنجا که بار مالی دارد، لازم است محل پرداخت آن مشخص شود و صرف ارجاع به پرداخت از بیت‌المال، روشن‌کننده وضعیت منبع مالی نیست. این ایراد علاوه بر ایرادی بود که به عنوان مغایرت با شرع اعلام شد. به این ترتیب، مجلس، محل دقیق‌تری را به مصوبه خود افزود تا بار مالی این مصوبه را به دوش نکشد. تبصره مورد اشکال شورای نگهبان پیش از تأیید به این شکل تغییر کرد: در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نبود، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق خسارات بدنی پرداخت می‌شود.

در این زمینه سید احمد حبیب نژاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ضمن

رد هر گونه تغییر در حکم فقهی تفاوت دیه زن و مرد می‌گوید: در اصلاح قانون مجازات اسلامی در خصوص برابری دیه زن و مرد، تغییر تنها بنا به ضرورت اجتماعی صورت گرفته و تغییری در احکام فقهی صورت نگرفته است. وی می‌افزاید: پرداخت دیه از بیت‌المال در فقه ما هست. مثل جایی که قاتل قتل را مرتکب و فراری شده و دسترسی به وی نیست. در این صورت براساس قاعده «عدم هدر خون مسلمان» دیه مقتول از بیت المال پرداخت می‌شود. اما تبصره‌ی ماده‌ی ۵۵۱ قانون جدید مجازات اسلامی می‌گوید در تمامی جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، تفاوت دیه تا دیه مرد از محل صندوق جبران خسارت‌های بدنی (که زیر مجموعه بیمه مرکزی است)، پرداخت می‌شود. البته قبلاً پرداخت این مابه‌التفاوت از محل بیت‌المال در نظر گرفته شده بود که شورای نگهبان به آن ایراد گرفت. حبیب‌نژاد ادامه می‌دهد: اگر قرار بود در حکم فقهی تغییری تبدیل به برابری شود، کتاب و سنت و عقل و اجماع باید در نظر گرفته می‌شد، اما حکومت اسلامی می‌تواند یک قانون را بدون تغییر در مفاد فقهی آن تغییر دهد. وی تأکید می‌کند: اعمال این قانون در مورد شبه عمد یا عمدی بودن قتل یا جرح نیز تفاوت‌هایی دارد. بنا به اظهار این عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در قرآن آیه‌ای تصریح ندارد که دیه زن نصف دیه مرد است، ولی حکم دیه در اسلام، با توجه به تفاوت بین زن و مرد تدوین شده که این مسئله به تفاوت در خلقت مرد و زن و نقشی که هر یک در نظام خانواده دارند، برمی‌گردد. مرد از توانمندی جسمی و روحی ویژه‌ای برخوردار است، بر خلاف زن که جنبه عاطفه و احساس او غلبه دارد. بر این اساس وظایف سخت‌تری بر مردان تحمیل شده است، از قبیل تلاش برای تأمین غذا، پوشاک، مسکن و سایر لوازم زندگی، ایجاد امنیت و نگهداری خانه و خانواده و دفاع از آنان در برابر تهاجم بیگانگان. البته گفته می‌شود در وضع قوانین همیشه جنبه عام و کلی در نظر گرفته می‌شود و چون مردان غالباً نان‌آور خانه‌اند و زنان غالباً در خانه ایفای

نقش می‌کنند، این احکام قرار داده شده است. به گفته این محقق؛ علاوه بر این، وظایف مرد به گونه‌ای تعریف شده که وظیفه اقتصادی او در خانواده و در نتیجه ارزش اقتصادی او بیشتر از زن است، نه ارزش انسانی او. زیرا ارزش انسانی مرد با ارزش انسانی و معنوی زن یکسان است و برای ارزش انسانی، قیمت و بها تعیین نمی‌شود. بنابراین در تعیین دیه جهات معنوی و کمالات قاتل و مقتول تأثیری ندارد، بلکه دیه، ارزش اقتصادی مقتول است. اگر مقتول مرد باشد، دیه او بیشتر است، به جهت توانایی‌ها و وظایف سنگینی که بر عهده او بوده و بر اثر قتل به جا مانده است. اگر مقتول زن باشد، دیه او کمتر است، زیرا آن مسؤولیت‌ها را بر عهده نداشته است. این به نوعی تفاوت است، نه تبعیض. وی می‌افزاید: از طرف دیگر، دو برابر بودن دیه مرد به این معناست که تمام افراد خانواده که خرج و نفقه آنان بر مرد واجب است، از سرمایه مرد استفاده می‌برند. بنابراین، دیه صرف امور خانواده می‌شود که بخشی از خانواده زنان هستند. به خصوص اگر توجه داشته باشیم که در برخی از موارد که منجر به مرگ می‌شود، مردی در خانواده نیست تا بیشتر بودن دیه به او برسد، بلکه باز به دیگر افراد خانواده و از جمله زن او می‌رسد. محمد رسولی می‌گوید: با این وجود، قانون‌گذار باید راهکاری را برای محدودیت در نظر گرفته، به وجود می‌آورد. این حقوقدان خاطر نشان می‌کند: در قانون فعلی تنها راهکاری که می‌توانست کسری دیه زنان را در قانون ایجاد کند که بهره‌گیری از نوآوری‌هایی نظیر تأمین آن از طریق صندوق تأمین خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی است. لازم به توضیح است که در خصوص چرایی نصف بودن دیه زن نسبت به مرد همواره بحث‌های فراوانی شده و مقالات متعدد مطرح شده است. فقها و صاحب‌نظران مسایل شرعی و فقهی در تشریح حکمت نصف بودن دیه زن در مقایسه با مرد چنین استدلال می‌کنند که تمامی احکام اسلام بر پایه مصالح و مفاسد خاصی استوار است. برای هر حکمی، حکمتی است و در جعل هر قانونی، مصلحتی

موجود است.

بر این اساس، در خصوص دیه چنین عنوان می‌شود که دیه یک امر اقتصادی است که به منظور جبران خسارت، تشریع گردیده است. از سوی دیگر، در جامعه مطلوبی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت‌های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده است؛ یعنی با یک نگاه کلی به وظایف اقتصادی مرد، در می‌یابیم که مرد دارای وظایفی است که زن از آنها معاف گردیده است. در حالی که مهم‌ترین وظیفه یک زن و نه تنها وظیفه او اداره کانون اصلی اجتماع یعنی خانواده است، مهم‌ترین وظیفه یک مرد و نه تنها وظیفه او تأمین و تنظیم امور اقتصادی و معیشتی خانواده است. نکته اصلی این مباحث عمدتاً بر پایه توانایی‌های متفاوت زن و مرد و هم‌چنین تفاوت در مسؤولیت‌ها و وظایف دو جنس استوار بوده است. در این صاحب‌نظران مسایل فقهی می‌گویند که زن و مرد در اسلام از حیث وظایف اقتصادی با یکدیگر متفاوت‌اند. این وظایف بر مبنای توان و قدرت جسمی و روحی زن و مرد تقسیم‌بندی شده‌اند و زن اصولاً از لحاظ بازدهی اقتصادی از مرد ضعیف‌تر است. چرا که ساختمان بدنی زن و مرد بسیار متفاوت است. بدیهی است که با فقدان مرد، خسارت بیشتری متوجه خانواده می‌شود، لذا ضروری است که دیه بیشتری بابت فقدان مرد پرداخت گردد. هم‌چنین، در این خصوص گفته شده است که نفقه فرزندان بر عهده مرد است، لذا با رفتن مرد و مرگ او تعدادی فرزند واجب‌النفقه از او باقی می‌ماند که بایستی به نحوی خلاء اقتصادی زندگی آنها پر گردد. بنابراین، باید دیه مرد بیش از دیه یک زن باشد و این مطلب ربطی به جوهره زن و مرد ندارد، بلکه به لحاظ عوارض خارجی مرگ آن‌ها و اثرات آن در خانواده است. علاوه بر این، خلاء ناشی از فقدان یک مرد در خانواده به مراتب بیش از خلاء ناشی از یک زن است. بر اساس مطالعات فقهی و تاریخی، دیه به منظور جبران خسارتی است که از ناحیه مجرم بر شخص قربانی یا خانواده او وارد گردیده است.

نکته حایز اهمیت در این ماده حمایت از

بزه دیدگان زن و یا در حکم زنان (خنثی ملحق به زن) است. و آن پرداخت فاضل دیه زن مقتوله به قاتل از صندوق خسارات (بیمه ای) است.

به این ترتیب که برابر ماده‌ی ۳۸۲ قانون مجازات اسلامی هرگاه زن مسلمانی عمداً کشته شود، حق قصاص ثابت است، لیکن اگر، قاتل مرد مسلمان باشد، ولی دم باید پیش از قصاص، نصف دیه کامل را به او بپردازد و اگر قاتل، مرد غیرمسلمان باشد. بدون پرداخت چیزی قصاص می‌شود...

هم چنین مطابق ماده‌ی ۳۸۸ این قانون؛ «زن و مرد مسلمان، در قصاص عضو برابرند و مرد به سبب آسیبی که به زن وارد می‌کند، به قصاص محکوم می‌شود لکن اگر دیه جنایت وارد بر زن، مساوی یا بیش از ثلث کامل باشد، قصاص پس از پرداخت نصف دیه عضو مورد قصاص به مرد، اجرا می‌شود...

حکم این مواد قانونی که به عنوان یکی از چالش‌های مهم و اساسی استیفای حق قصاص زنان محسوب می‌شد، با تدابیر ویژه به کار گرفته شده از ناحیه قانون‌گذار برطرف گردیده است. زیرا در خصوص جنایات قتل (اولیاء دم) و در خصوص جنایات وارده بر اطراف و اعضاء چنانچه نصاب آن ثلث و بالغ بر ثلث می‌گردد، بدون پرداخت فاضل دیه عملاً امکان اجرا و استیفای قصاص وجود نداشت و این امر از نظر جامعه زنان مقرراتی تبعیض آمیز و غیر برابر به نظر می‌رسید و واکنش‌های تند و بعضاً شدید را در پی داشت، تا اینکه با وضع تبصره‌ی ماده‌ی ۵۵۱ صندوق تأمین خسارت‌های بدنی به عنوان محل تأمین اعتبارات این قسم موارد پیش‌بینی گردید. (تبصره‌ی ماده‌ی ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی فقط ناظر به پرداخت مابه‌التفاوت دیه مرد و زن در موارد پرداخت دیه است و شامل پرداخت تفاضل دیه قاتل در هنگام اجرای قصاص نمی‌شود.

کلیت این ماده از حیث حمایت‌های برابر گونه آن که به نوعی در جهت رفع تبعیض جنسی مردان و زنان هم محسوب می‌شد، اقدامی بسیار به‌جا، سنجیده و مترقی است. لیکن، چالش اصلی این

منظور از حمایت‌های مالی آن دسته از اقداماتی است که با استفاده از ساز و کارهای مالی از قبیل اعاده به وضع سابق و پرداخت غرامت توسط متهمان یا دولت، در صدد جبران خسارت‌های مالی تحمیل شده بر بزه دیدگان می‌باشد.

ماده موضوع تأمین و تدارک این هزینه‌ها از محل تأمین اعتبارات بیمه‌ای است. زیرا:

اولاً: صندوق تأمین خسارت‌های بدنی مربوط به مواردی است که مقصر حادثه رانندگی متواری گردیده و یا مورد شناسایی واقع نشده باشد و یا اینکه فرد مقصر فاقد گواهینامه رانندگی باشد،^(۱۴) ثانیاً: اعتبارات صندوق خسارات از محل بیمه نامه رانندگان و از ردیف پرداختی‌های حق بیمه‌ای حاصل می‌گردد. در حالی که وقوع جنایات و مآلاً تأمین الباقی دیه زن مقتوله به قاتل ارتباطی به بیمه و مسایل بیمه‌ای نداشته و مقرر قانونی به نوعی تحمیل تکلیفی گزافه و بلاوجه نسبت به شرکت‌های بیمه بوده و این امر آنها را از ارائه خدمات رسانی مطلوب به حادثه دیدگان؛ به عنوان رسالت اصلی و قانونی این قشر بازداشته و دچار مشکل می‌نماید.

ثالثاً: عموم و اطلاق عبارت «در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست» مفید این معنی است که الف: جنایات شامل هر ۳ قسم جنایت نفس، عضو و منفعت به شرح مذکور در ماده‌ی ۲۸۹ و ۳۸۷ این قانون گردیده است.

ب) جنایات مورد نظر مقنن هر ۳ نوع عمد، شبیه عمد و خطای محض آن را در بر می‌گیرد.

ج) چنانچه جنایات وارده مساوی یا بیش از ثلث دیه کامل هم باشد مشمول حکم این ماده خواهد بود.

د) مجنی علیه غیر مرد اعم از زن و خنثی ملحق به زن و یا خنثی ملحق به زن و یا خنثی مشکل است. با این وصف، (و با این تفسیر) ملاحظه می‌شود که دامنه مشمول ماده بسیار گسترده بوده و از آنجا که قانون‌گذار در پرداخت دیه متعلقه هیچ گونه قید و یا تصریحی را نپذیرفته، به نظر می‌رسد که اجرای این ماده بار مالی بسیار سنگین و طاقت فرسایی را بر گردن صندوق‌های حمایت از تصادفات رانندگی بگذارد.

شاید بهتر بود قانونگذار با اندکی حوصله و تأنی بیشتر - به مثابه حکم ماده‌ی ۴۲۸ - به در بحث پرداخت فاضل دیه از بیت المال در مواقع وقوع جنایت محل نظم و امنیت عمومی، پرداخت دیه زن مقتوله را منوط به «عدم تمکن مالی خواهان قصاص از پرداخت فاضل دیه و یا شرایط دیگری از جمله «ضرورت»، «مصلحت»، «درخواست دادستان»، «تأیید رئیس قوه» و امثال ذلک می‌نمود تا در حد امکان با کنترل کردن آن، موارد پرداختی را به حداقل آن تنزل و تقلیل می‌داد. تادایره شمول این ماده را تا حدی محدود و مضیق می‌ساخت.

۲-۳- پرداخت فاضل دیه یا سهم دیگر صاحبان حق قصاص از بیت المال

یکی از مشکلات اجرای مجازات قصاص مربوط به مواردی است که موضوع فاضل دیه در میان بوده و یا بخشی از وراثت متقاضی مصالحه با قاتل (چه مع العوض و چه بلا عوض) بوده و بخشی خواهان اجرای قصاص باشند. در این حالت، اولیاء دم متقاضی اجرای قصاص ناگزیر از تأمین و تدارک حصه و سهم دیگر وراثت و یا دیگر صاحبان قصاص می‌باشند. به دیگر سخن، در برخی از موارد، به جهت عدم بلوغ تعدادی از وراثت و یا عفو قاتل توسط تعدادی از وراثت یا عدم برابری قاتل و مقتول در جنسیت و یا تعدد قاتلین و... اولیاء دم بالغ یا متقاضی قصاص ناگزیر از تأمین و تدارک سهم مربوطه می‌باشند. ناتوانی و عجز اولیاء دم در تهیه و تدارک این مبلغ به عنوان یکی از معضلات و مشکلات واحدهای اجرای احکام کیفری و علل تاخیر در اجرای احکام قصاص محسوب می‌شود. قانون‌گذار

در مقررات جدید قانون مجازات اسلامی به منظور رفع این اشکال موجود با وضع و تصویب ماده‌ی ۴۲۸ تحت شرایطی این امکان را فراهم ساخته است، تا در شرایط خاصی این مبلغ توسط بیت‌المال تأمین گردد. بر اساس این ماده؛ «در مواردی که جنایت، نظم و امنیت عمومی را برهم زند یا احساسات عمومی را جریحه‌دار کند و مصلحت در اجرای قصاص باشد، لیکن خواهان قصاص تمکن از پرداخت فاضل دیه یا سهم دیگر صاحبان حق قصاص را نداشته باشد، با درخواست دادستان و تأیید رییس قوه قضاییه، مقدار مذکور از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار در صورت اجتماع یک‌سری از شرایط از جمله: برهم خوردن نظم

و امنیت در اثر وقوع جنایت یا جریحه‌دار شدن احساسات عمومی و رعایت پاره‌ای مصالح مترتبه، نظیر فقد تمکن صاحبان حق قصاص، درخواست و تقاضای دادستان و تأیید رییس قوه قضاییه، امکان تأمین این مبلغ را از بیت‌المال فراهم ساخته و از این طریق در اجرای مجازات و جبران ضرر و زیان و تشفی آلام بزه‌دیده، به یاری او شتافته است.

برآمد:

جبران ضرر و زیان وارده، یکی از شیوه‌های خسارت‌زدایی از بزه‌دیدگان است. اگرچه این امر جزء تکالیف اصلی بزه‌کار بوده و اقتضای قاعده شخصی بودن مجازات نیز همین امر می‌باشد، لیکن دولت به عنوان

متولی امور مردم، دارای تکالیفی می‌باشد که از جمله آن‌ها حمایت از دماء و نفوس آحاد جامعه است. جبران خسارت وارده از بیت‌المال، یکی از این قبیل حمایت‌هاست که در مقررات اصلاحی قانون مجازات اسلامی تا حد قابل ملاحظه‌ای توسعه یافته است. پرداخت فاضل دیه مقتوله، پرداخت دیه دیوانه مهاجم و قصاص متهم متجری از جمله حمایت‌ها است که بر اثر نگرش نوین قانون‌گذار نسبت به بزه‌دیده وارد سیاهه مقررات کیفری گردیده است که صرف نظر از ایرادات مختصر مطرح شده به نظر می‌رسد که گامی بسیار بلند و مترقی در حوزه بزه‌دیده‌شناسی محسوب می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. توجهی، عبدالهی، «اندیشه حمایت از بزه‌دیدگان و جایگاه آن در گستره جهانی و سیاست جنایی ایران؛» مقاله در نکو داشت از استاد دکتر آشوری، محمد، «علوم جنایی»، تهران: سمت، ۱۳۹۱
۲. این مساله که خون مسلمان هدر نمی‌رود، «لایبطل دم امر مسلم» در ذیل بسیاری از متون روایاتی که بیانگر سیره‌ی عملی پیامبر اکرم (ص) یا حضرت علی (ع) در تادیبه‌ی دیه از بیت‌المال می‌باشد آمده است. (حر عاملی ۱۴۰۳، ۱۱۱-۱۱۶، ۱۹)
۳. ماده‌ی ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده‌ی ۸۷ قانون مجازات اسلامی ۹۲
۴. ماده‌ی ۲۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده‌ی ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی ۹۲
۵. ماده‌ی ۳۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ماده‌ی ۴۷۰ قانون مجازات اسلامی ۹۲
۶. ماده‌ی ۳۳۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده‌ی ۴۷۳، ۴۸۵ و ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی ۹۲
۷. اصل ۱۷۱ قانون اساسی ۱۳۵۸
۸. ماده‌ی ۱۰ قانون مجازات، دیات ۱۳۶۱
۹. لازم به ذکر است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ مصادیق پرداخت دیه از بیت‌المال توسعه یافته و در موارد جدیدی نیز مشمول این حکم واقع شده که از آن میان می‌توان به قانون مجازات اسلامی اشاره کرد.
- رک: توجهی، عبدالعلی، ۱۳۷۷. «جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنایی ایران؛» رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
۱۰. در مورد مسوولیت عاقله در پرداخت دیه بنگرید به؛ رایجیان اصلی مهرداد. «ضمان عاقله در آیین مقتضیات زمان.»
۱۱. ممکن است گفته شود که مسوولیت تضامنی بستگان قاتل به صورت «الاقرب فالاقرب» در قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی شده است. تضمین مطمئن تری برای بزه‌دیدگان به شماره می‌رود. چه آنکه در صورت سنگین بودن خون بهای مقتول و دشواری پرداخت آن برای قاتل، تقسیم آن میان خویشاوندان و نزدیکان وی، پرداخت خسارت وارد بر بزه‌دیده را تسهیل می‌نماید. ولی چنانچه گفتیم چنین برداشتی با بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه امروز ما به طور کامل منطبق نیست، ضمناً تاخیر در پرداخت خسارت بزه‌دیده تا اثبات بهانه عدم تمکن نیز با تضمین هر چه بیشتر حقوق و منافع بزه‌دیدگان در تعارض است.

۱۲. لازم به ذکر است که؛ در قانون اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹/۲/۱۲، تمهیدات مناسبی جهت نگهداری این افراد در مراکز مخصوص (دارالمجانین و...) پیش‌بینی شده بود، که متأسفانه این قانون بسیار مترقی و در عین حال پیشرفته به موجب ماده‌ی ۷۲۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نسخ گردید و با حذف آن حقوق کیفری و به تبع آن تابعان حقوق کیفری - خاصه بزه‌دیدگان - از یک ظرفیت و پتانسیل بسیار بالا و ارزشمند در حوزه پیشگیری از وقوع جرم محروم شدند.
۱۳. علاوه بر موارد یاد شده فوق می‌توان گفت که؛ تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ یکی از خلاءهای موجود در قانون مجازات را نیز مرتفع ساخته و آن تعیین تکلیف در خصوص وضعیت دیه و تعلق یا عدم تعلق آن در مواقع دفاع مشروع است که مورد اختلاف بین شعب مختلف واقع می‌گردید.
۱۴. شاید بهتر بود قانون‌گذار «بیت‌المال» را به عنوان محل تأمین اعتبارات لازمه مشخص می‌نمود تا از این رهگذر تداخل در پرداختی‌های تصادفات و این قبیل جنایات ایجاد نشود!

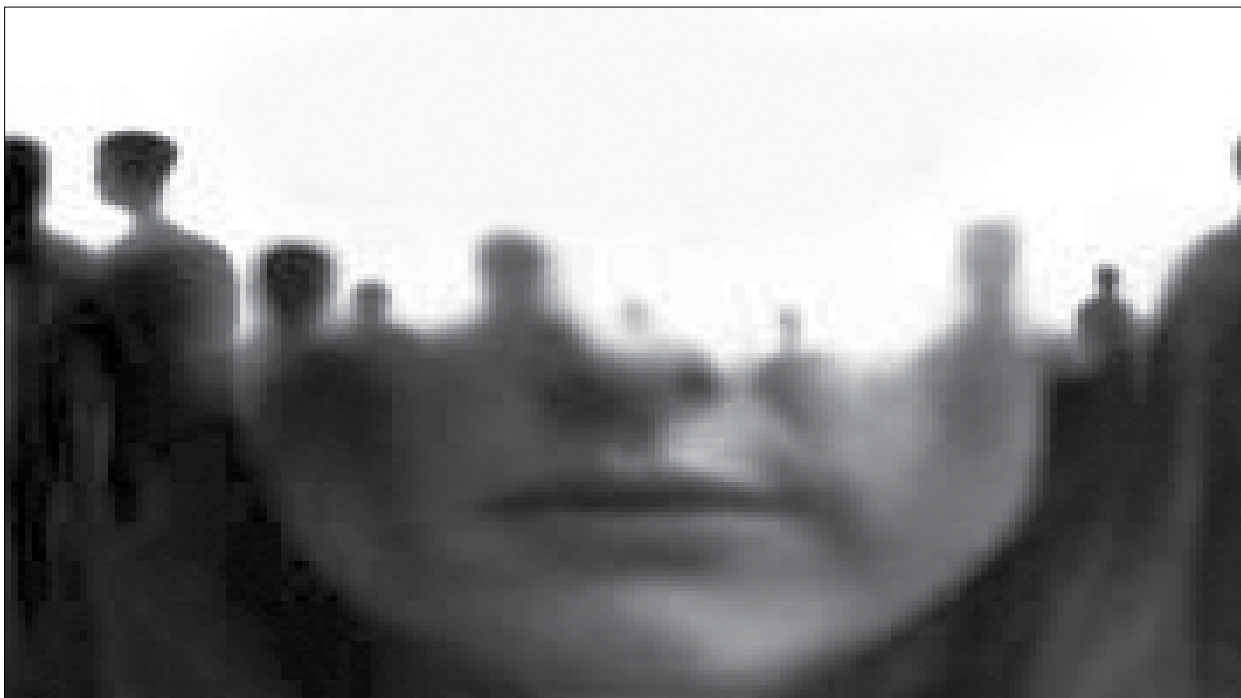
فهرست منابع:

۱. رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده‌شناسی حمایتی. تهران: دادگستر، ۱۳۹۰
۲. یوسفی مراغه، مهدی، نگرشی نو به بزه‌دیده‌شناسی حمایتی؛ خدمات رسانی به بزه‌دیدگان. تهران: جاودانه جنگل، ۱۳۹۰.
۳. حاجی‌ده‌آبادی، احمد. از جبران خسارت بزه‌دیده توسط بزه‌کار تا جبران خسارت توسط دولت. فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۸۵.
۴. توجهی، عبدالعلی. اندیشه حمایت از بزه‌دیدگان و جایگاه آن در گستره جهانی و سیاست جنایی تقنینی ایران؛ علوم جنایی (مجموعه مقالات به مناسبت نکو داشت (دکتر آشوری) تهران: سمت، ۱۳۸۳.
۵. پیرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. تهران: سمت، ۱۳۸۶.
۶. از خزانی، منوچهر، فرایند کیفری. تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
۷. کی‌نیا، مهدی، مبانی جرم‌شناسی، جلد دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۱. صانعی، مهدی، مبانی جرم‌شناسی، جلد اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۲. زهر، هوارد، کتاب کوچک عدالت ترمیمی. ترجمه حسین غلامی تهران: مجلد، ۱۳۸۸.

جبران خسارت در جرم زنا از دیدگاه حقوق ایران و فقه امامیه

محمود مال میر، دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، مدرس دانشگاه
میثم نوری، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

قسمت پایانی



۳- قاعده بغی و ارتباط آن با جرم زنا

در کتب فقهی امامیه واژه‌ای با مفهوم «لا مهر لبغی» آورده شده است که در کتب روایی اهل سنت نیز نقل گردیده و مورد عمل فقهای امامیه نیز واقع شده و حتی به صورت یک قاعده فقهی درآمده است و مضمون آن در برخی روایات مروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. در بعضی از کتب فقهی شیعه مانند السرائر ابن ادریس آورده شده زناکار مهر ندارد و بنابراین به تبع نفی مهر ارش البکاره نیز منتفی خواهد بود. در بعضی از روایات معصومین علیهم السلام مهر زناکار را سخت می‌شمارند. (فتحی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶) با توجه به این تفاسیر لازم است به بررسی تعریف لغوی و اصطلاحی این قاعده و ارتباط

آن با جرم زنا بپردازیم.

۳-۱- تعریف بغی و ارتباط آن با جرم زنا

بغی در لغت به معنی ستم کردن، تجاوز کردن، از حد گذشتن و نافرمانی کردن آمده است. (اختریان، ۱۳۷۱، ص ۱۰۳) و در معنای خاص تر به معنای زناکار، پلید کار و زن فاجر آمده است. (دهخدا، ۱۳۳۷، ص ۳۳۵) در کتب فقهی شیعه، باغی را کسی می‌دانند که علیه امام عادل خروج نموده و تسلیم حق نشود. (شیخ طوسی، ۴۶۰-۵۴۰-ق، ص ۳۳۵) به عقیده فقهای شیعه، بغات کسانی هستند که بایستی در خصوص آن‌ها خشونت به خرج داد و برای حفظ امنیت هرچه سریع‌تر سرکوب شده و در مورد آنها مسامحه نباید به خرج

داد و کاری به زن و فرزند آن‌ها نباید داشت. (قرائتی، ۱۳۸۰، ص ۴۲)

اما برای یافتن ارتباط کلمه بغی با جرم زنا، بایستی به آیات قرآن مراجعه نماییم که در آن کلمه بغی در معانی مختلفی آمده است: در آیه‌ی ۸۳ از سوره مبارکه آل عمران در معنی مطالبه کردن غیر دین خدا آمده است. در آیه‌ی ۹ سوره حجرات و آیات بسیار دیگر به معنی ظلم و طغیان آمده است و در آیه‌ی ۹۰ سوره مبارکه بقره در معنی رشک و حسادت آمده است. اما آن‌چه به موضوع این مقاله مربوط می‌شود به آیه‌ی ۲۰ سوره مبارکه مریم باز می‌گردد. در داستان حضرت مریم (س) وقتی فرشته الهی به صورت بشری متمثل شد تا روح مسیح (ع) را در وجود مریم بدمد و مریم از دیدن



او به وحشت افتاد و او توضیح داد که فرستاده پروردگار مریم است تا به او پسری پاکیزه عطا کند مریم گفت:

«قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اکن بغیا»

یعنی چگونه بر من پسری باشد در حالی که دست هیچ بشری به من نرسیده و من زن بدکاره نبوده‌ام. (منتظری، ۱۳۸۹، ص ۱۸۴) مشاهده می‌شود کلمه مورد نظر نگارندگان در قرآن در معنای زن بدکاره و فاجر آمده است. اما در خصوص قاعد فقهی بغی به سه نکته بایستی توجه کرد:

نکته اول اینکه جمله «لا مهر لبغی» یک قاعده فقهی است نه مسئله فقهی. چون قاعده فقهی حکمی کلی است که عمومیت داشته و مختص به یک مورد نیست و شرعی است یعنی آن را شارع مقدس بیان یا امضا کرده است.

نکته دوم اینکه با بررسی کلمه «بغی» در آیه ۲۰ سوره مبارکه مریم به این نتیجه می‌رسیم زن بدکاره مورد نظر قرآن زنی است که زنا دادن پیشه اوست و از ارتکاب عمل زنا ابایی ندارد و در مفهوم کلی تر، زن بدکاره زنی است که فاسد است و بخشی از جامعه را به سمت فساد و فسق تشویق می‌نماید و از این راه امرار معاش می‌نماید. بنابراین دختری که در اثر فریب از ناحیه زانی تن به زنا و ازاله بکارت می‌دهد، در مفهوم بغی نمی‌گنجد.

نکته سوم اینکه همان گونه که در قسمت‌های قبلی بیان شد، مهرالمثل و ارش البکاره مفهومی جدای از یکدیگر دارند و قاعده بغی فقط به مهرالمثل اشاره دارد نه ارش البکاره و بایستی آن را موسع کرد و گفت لا مهر و لا ارش لبغی.

۴- رویه قضایی و قانونی در حقوق ایران

در این بخش با مفاهیم پژوهش در حقوق ایران بیشتر آشنا شده و قوانینی که در خصوص موضوع پژوهش تاکنون به تصویب رسیده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فردی که مبتلا به امراض صعب‌العلاج از قبیل ایدز و هپاتیت است با زنی جاهل به این موضوع حال به عنف یا تراضی زنا کرده و باعث ابتلای زن به آن بیماری شود در این صورت آیا زن می‌تواند علاوه بر مهرالمثل یا ارش البکاره (حسب مورد) مبلغی تحت عنوان خسارت مادی یا معنوی مطالبه نماید؟

۴-۱- مفهوم و تعریف عنف، اکراه و رضایت در حقوق ایران

در بند ۱ ماده ۸۲ ق.م.ا.سابق (ماده ۲۲۵ قانون جدید) زنی به عنف و اکراه را موجب قتل زانی اکراه کننده دانسته است اما هیچ اشاره‌ای به معنا و مفهوم عنف و اکراه نکرده و مصادیق آن را بیان ننموده است. این سکوت قانون‌گذار موجب شده است تا در محاکم ایران آرای ناهمگون فراوانی صادر شود. نکته جالب این جاست که قانون‌گذار ایران مثلاً در ماده ۱۴۴ قانون مجازات خود را بلاجهت موظف دیده است که با ذکر فحش‌ها و کلمات رکیک آن چنانی در متن ماده مسئولیت گوینده آنرا مشخص کرده و جای هیچ ابهامی را باقی نگذاشته. (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۹، ص ۵۰۴) اما مصادیق عنف و اکراه را ذکر نکرده است. کلمه عنف در لغت به معنی شدت، زور، درشتی و قساوت آمده است. (اختریان، ۱۳۶۰، ۱۳۷۱) و در فرهنگ اصطلاحات حقوقی آمده است: عکس رفق و مدارا را گویند در حقوق جزا اصطلاحاً به جای کلمه خشونت و زور بکار رفته است. (جعفریلنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۴۷۶) به هر حال مشاهده می‌شود عدم تعریف دقیق از مفهوم عنف مشکلات فراوانی برای حقوقدان ایرانی و همچنین قضات دادگاه‌ها در زمینه صدور احکام به وجود آورده است. البته در قانون جدید مجازات اسلامی تا حدودی این مشکل

حل شده است و در تبصره ۲ از ماده ۲۲۵ که اصلاح شده ماده ۸۱ است آمده است:

هرگاه کسی با زنی که راضی به زنا یا با او نباشد در حال بیهوشی، خواب یا مستی زنا کند رفتار او در حکم زنا یا به عنف است همچنین است زنا از طریق اغفال و فریب دادن دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن اگرچه موجب تسلیم شدن او شود نیز حکم فوق جاری است.

در حقیقت در این ماده آمده است زنا با زنی که راضی به زنا یا با مرد نیست اگر:

۱- در حال بیداری باشد زنا یا به عنف محسوب می‌شود.

۲- اگر در حال بیهوشی، خواب یا مستی زنا کند رفتار او در حکم زنا یا به عنف است و مجازات مربوط به زنا یا به عنف به عمل مرتکب بار می‌شود. (بخشی زاده، ۱۳۹۰)

درست است که این تعریف تا حدود زیادی تعریف واژه عنف را معرفی می‌کند، اما به معنای واقعی کلمه کامل نیست. ضمن اینکه نباید فراموش کرد که قانون‌گذار ایران یکبار در سال ۱۳۸۶ و در ماده ۴ از «قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌کنند»، تعریفی از زنا یا در حکم عنف به زعم آن قانون ارایه کرده است که با شرایط روز جامعه و پیشرفت تکنولوژی بهتر بود این مورد هم به این ماده اضافه می‌شد. اگر بخواهیم یک جمع‌بندی از مبحث عنف ارایه دهیم باید گفت: عنف یا هنگامی رخ می‌دهد که زن بیدار باشد و در وضعیت هوشیاری کامل است و مرد با اعمال زور، فریب، تهدید، خشونت و ربایش به زن تجاوز می‌کند که این موارد زنا یا به عنف است و یا هنگامی که زن در حالت بیهوشی، خواب و یا مستی است و یا اینکه با سوءاستفاده از یک نقطه ضعف زن (ماده ۴ ق. سمعی بصری) و یا اغفال و فریب دختر نابالغ به او تجاوز می‌کند که این مورد زنا یا در حکم عنف است.

در خصوص مفهوم اکراه تا حدود زیادی می‌توان آنرا ملحق به عنف کرد و در بیشتر موارد هم گفته می‌شود زنا یا به عنف و اکراه.

ولی به طور کامل اکراه داخل در علف نمی شود. همان گونه که ماده‌ی ۲۰۲ ق.م.تعریف می کند اکراه رفتاری است که هر انسان با شعوری را تحریک به اعمالی می کند که در حالت عادی انجام نمی دهد می توان گفت ماده‌ی ۴ ق.سمعی بصری تعریفی دقیق از زنای توأم با اکراه است که زن از ترس تهدید به افشای اسرار خانوادگی تن به زنا می دهد.

از موارد دیگری که بایستی بدان اشاره کرد مبحث اضطراب است که دامنه موسع تری نسبت به اکراه داشته و به همین دلیل جزء علل موجهه جرم محسوب می شود نه عوامل رافع مسؤولیت کیفری. بر خلاف قانون مدنی که معامله اضطرابی را معتبر می داند، تحت شرایطی، اضطراب می تواند باعث معافیت از مجازات شود. نکته ای که بایستی در نظر گرفت این است که نبایستی مفهوم اضطراب را خیلی موسع تفسیر کرد. مثالی که در این مورد می توان مطرح کرد این است که زنی در منطقه ای بی آب و علف رها شده و به دنبال آب و غذا می گردد تا به یک مردی که در بیابان بیتوته کرده است، می رسد و از آن مرد تقاضای آب و غذا می کند، ولی مرد به شرط زنا به او آب و غذا می دهد. در این جا، عنوان اضطراب تحقق پیدا می کند، چون اگر زن آب و غذا را نخورد حتماً خواهد مرد. ولی اگر زنی به خاطر قرض، بدهی و دیگر مسایل تن به زنا بدهد قطعاً مسؤولیت کیفری داشته و جبران خسارت شامل حال او نمی شود.

در فرض داشتن رضایت به زنا از سوی زانیه، طبق تعریف فقها و حقوقدانان و با استناد به قاعده بغی، هیچ یک از مهرالمثل و ارش البکاره به دختر تعلق نمی گیرد و بایستی بیشتر بدان پرداخت.

اختیار در لغت به معنی آزادی عمل و قدرت بر انجام دادن کار به اراده خویش تعریف شده است. مختار کسی است که آن چه خواسته است، برگزیند. لذا اگر ارتکاب جرم نتیجه خواست فاعل نباشد و اراده او بر ارتکاب فعل مذکور استقرار نیافته باشد، جرم را نمی توان به حساب او گذاشت و از او مؤاخذه کرد، زیرا

فاعل مجبور فاقد مسؤولیت کیفری است. (اردبیلی، ۱۳۸۲، ص ۹۱)

جرائمی هستند که با رضایت مجنی علیه عناصر تشکیل دهنده جرم زایل شده و هیچ مسؤولیتی متوجه مرتکب آن نیست. مثلاً اگر شخصی به شخص دیگری اجازه دهد که اموال او را از منزل خارج کند، دیگر عنوان مجرمانه سرقت تحقق پیدا نمی کند. ولی در جرم زنا

از مطالعه نظرات فقها و حقوقدانان و بررسی قوانین و رویه قضایی می توان گفت که در زنا به علف و اکراه در باکره بایستی قایل به مهرالمثل و ارش البکاره هر دو بود و ارش به سبب جنایت و مهرالمثل به سبب انتفاع نامشروع از بضع زن تعلق می گیرد و با ارش البکاره حقوقی است و با ارش البکاره تفاوت دارد و نبایستی داخل در یکدیگر شوند.

این گونه نیست و اگر هر دو طرف راضی به زنا باشند فعل مجرمانه محقق و هر دو محکوم به حد می شوند. به اعتقاد بعضی از حقوقدانان رضایتی که مجنی علیه ارایه می دهد، باید عاری از عیب و آزادانه ابراز شود؛ رضایتی که با فریب، اکراه و زور معیوب شده باشد، هیچ گونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود. همچنین رضایت دهنده باید عاقل و بالغ و دارای اهلیت باشد. بنابراین رضایت مجنون، صغیر و مست فاقد اثر خواهد بود. (همان، ص ۱۹۰۴)

۴-۲- جبران خسارت در جرم زنا از منظر قوانین ایران ۴-۲-۱- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ تنها در ماده‌ی ۴۴۱ به بحث از ازاله بکارت با انگشت آن هم در صورتی که دختر نتواند ادرار خود

را ضبط نماید، اشاره شده بود. این ماده یک ترجمه دقیق از نظر حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله بود و در هیچ جای دیگر از قانون اشاره ای به مبحث جبران خسارت نشده بود. همچنین، عدم تعریف دقیق از جرم جنسی خود مزید بر علت بوده تا نوعی سردرگمی نزد حقوقدانان ایجاد شود. نکته قابل توجه این جاست که قانون گذار وقت ایران خود را بی نیاز از مراجعه به اسلاف خود در قانون مجازات عمومی دیده است^(۱) و این قانون که در سال ۱۳۰۴ به تصویب رسیده در ماده‌ی ۲۱۳ به طور دقیق مجازات ازاله بکارت آن هم با توجه به سن دختر، نوع وقوع جرم و میزان جبران خسارت مشخص شده است. این ماده اشعار می دارد:

«هر کس بکارت دختری را عنفاً زایل نماید به حداکثر مجازاتی که در هر مورد برای هتک ناموس مقرر است محکوم خواهد شد و اگر ازاله بکارت به علف نبوده و مورد مشمول ماده‌ی ۲۰۹ نباشد مرتکب به حبس تأدیبی از شش ماه الی یک سال محکوم خواهد شد و اگر ازاله بکارت به طریقی غیر از موقعه بوده است مجازات مرتکب حبس تأدیبی از یک الی سه سال خواهد بود و به علاوه در هر صورت مرتکب به تأدیه پنجاه الی دوهزار تومان در وجه مجنی علیها محکوم می شود.» (مکرّم، ۱۳۸۸)

جالب است که در مواد قبلی حتی نسبت سن مجنی علیها و شرایط ارتکاب توسط مجنی علیه مشخص شده است. بالاخره پس از سال ها انتظار و پس از مباحث فراوان این خلاء قانونی با تصویب قانون مجازات اسلامی در اردیبهشت ۱۳۹۲ مرتفع شد و محاکم قضایی را از سردرگمی و صدور آراء متضاد نجات داد در این قانون دو ماده‌ی ۲۲۹ و ۶۵۲ به طور دقیق به موضوع پرداخته اند.

ماده‌ی ۲۲۹ بیشتر جنبه حصری داشته و فقط به زنا به علف و در حکم آن اشاره کرده است و ماده‌ی ۶۵۲ این قضیه را باز کرده است و بحث ازاله بکارت از راه غیر مقاربت و همچنین تأثیر رضایت در شخص بالغ و رضایت بالغ و رضایت نابالغ و مجنون در ازاله بکارت را مورد

بررسی قرار داده است^(۳).

همان گونه که در قسمت‌های قبلی بیان شد نگارندگان معتقدند دختری که در اثر فریب و خدعه از طرف زانی با پیشنهاد ازدواج تن به هم‌خوابی و ازاله بکارت می‌دهد در زمره بغات نبوده و ارش البکاره نسبت به او ثابت می‌باشد. این نظر تا حدودی در قسمت پایانی ماده‌ی ۶۵۲ مورد اشاره قرار گرفته است. البته ظاهراً توجه قانون‌گذار به مهرالمثل بوده است. این تبصره بیان می‌دارد رضایت دختری که رضایت واقعی به زنا نداشته در حکم عدم رضایت است در اصل دختری که به امید ازدواج تن به ازاله بکارت می‌دهد رضایت واقعی به زنا ندارد و این قضیه اثبات‌کننده نظر نگارندگان است^(۴).

صدر ماده‌ی ۶۵۲ توجه قانون‌گذار را به ازاله از راه غیر مواقعه توسط غیر همسر را نشان می‌دهد و اگر زنی ازدواج کرده باشد و همسرش از راه غیر مواقعه بکارت او را زایل کرده باشد از شمول ماده‌ی ۶۵۲ خارج است. هم‌چنین توجه ویژه قانون‌گذار به مبحث تجاوز به عنف در ماده‌ی ۲۲۹ و پرداخت مهرالمثل و ارش البکاره به صورت توأمان، علاوه بر تحمل مجازات قانونی، یک نکته بسیار مثبت تلقی شده و شاید اطلاع عموم مردم از این مجازات شدید باعث کاهش ارتکاب این جرم شود. البته انتقاداتی را می‌توان به این دو ماده بیان داشت:

اول اینکه اگر بپذیریم با تصویب قانون مبارزه با جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ قانون سمعی و بصری ۱۳۸۶ نسخ شده است پس تکلیف ماده‌ی ۴ آن قانون و هم‌چنین تعداد دیگر از مواد آن که بسیار مثبت بوده چه می‌شود؟ بهتر بود آن ماده با اصلاحاتی به عنوان یک تبصره در ذیل ماده‌ی ۲۲۹ بیان می‌شد.

دوم اینکه تلقی عوام‌الناس از واژه زن، مونثی است که ازدواج کرده است و اگر شخصی هنوز ازدواج نکرده باشد به او دختر گفته می‌شود که به این موضوع در ماده‌ی ۹ قانون مسئولیت مدنی اشاره شده است. بنابراین، بهتر بود در ماده‌ی ۲۲۹ به جای کلمه «زن باکره» از «دختر

باکره» استفاده می‌شد و به جای کلمه «در غیر این صورت»، از زن غیر باکره یا زن ثیبه استفاده می‌شد.

سوم اینکه در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۶۵۲ بهتر بود در خصوص دختران نابالغ تفکیک سنی همانند قانون مجازات عمومی به عمل می‌آمد و مثلاً نوع پرداخت مهرالمثل و ارش البکاره حسب مورد با توجه به سن قربانی جرم تشدید می‌شد.

۴-۲-۲- قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌نمایند.

این قانون که مصوب سال ۱۳۸۶ است، در اصل اصلاح شده قانون سال ۱۳۷۲ می‌باشد که با توجه به پیشرفت روزافزون تکنولوژی و شبکه‌های مجازی مورد تصویب قرار گرفت و ریشه تصویب آن به ماجرای مشهور افشای فیلمی مستهجن از زندگی خصوصی یکی از بازیگران زن سینما و تلویزیون برمی‌گردد. در ماده‌ی ۷ این قانون آمده است:

زیان‌دیده از جرایم مذکور در این قانون، حق مطالبه ضرر و زیان را دارد. دادگاه با احراز مکروه بودن بزه‌دیده موضوع صدر ماده‌ی ۴ ضمن صدور حکم کیفری مرتکب را به پرداخت ارش البکاره، مهرالمثل یا هر دو (حسب مورد) محکوم می‌نماید. بزه‌دیده می‌تواند دعوی مطالبه هزینه درمان و ضرر و زیان وارده را در دادگاه کیفری صالحه یا دادگاه محل اقامت خود اقامه نماید. (حسینی نیک، ۱۳۸۸)

اول انتقادی که می‌توان از این ماده گرفت این است که در صدر ماده آمده است «زیان‌دیده از جرایم مذکور در این قانون.....» یعنی تنها افرادی که مصادیق عمل آنها در قانون مورد بحث جرم تلقی شده باشد و این از انتقادات وارده به قانون است که چرا جنبه حصری به این ماده داده است و بهتر بود قانونگذار بیان می‌کرد:

«زیان‌دیده از جرایم مذکور در این قانون یا در موارد مشابه.....»

دوم - بر خلاف نظر بعضی از فقها مانند مرحوم آیت الله گلپایگانی و امام خمینی (در بعضی از نظرات) که ارش البکاره را همان مهرالمثل

می‌دانند، این ماده بین آنها تفاوت گذاشته و آنها را دو مورد مجزا می‌داند.

۴-۲-۳- قانون مسئولیت مدنی

از جمله دیگر موادی که به موضوع این مقاله اشاره دارد، ماده‌ی ۹ قانون مسئولیت مدنی است در خصوص این ماده دو نکته به ذهن متبادر می‌شود:

اول اینکه دختری که برای هم‌خوابی نامشروع حاضر شده است باید دارای شرایط مذکور در ماده باشد و اختیار او در اثر اعمال حيله، تهدید و یا سوءاستفاده از زیردست بودن از بین رفته باشد.

دوم اینکه در صورتی که دارای هریک از شرایط قسمت اول باشد، علاوه بر زیان مادی مطالبه زیان معنوی هم بنماید.

۴-۳- ادله اثبات در جبران خسارت جرم زنا

با توجه به مباحث مذکور آشکار شد که ارش البکاره و مهرالمثل زیرمجموعه دیات است و ارتباطی به ادله اثبات در حدود و زنا ندارد و این امکان وجود دارد که جرم زنا برای دادگاه احراز نشود، ولی حکم به پرداخت مهرالمثل و ارش البکاره صادر گردد. در قانون مجازات سابق، اشاره‌ای به ادله اثبات در مبحث دیات نشده است و ادله آن‌ها را بیشتر تاسی از ادله اثبات قصاص می‌دانند، ولی در قانون جدید مجازات اسلامی و در ماده‌ی ۴۵۱ ادله اثبات دیه را علاوه بر قسامه، همان ادله اثبات دیون و ضمان مالی می‌داند. در خصوص اقرار بایستی عنوان کرد که در حال حاضر در قانون مجازات، قصاص و دیات با یک مرتبه اقرار ثابت می‌شوند که این قضیه در ادله اثبات دعوی در حقوق مدنی هم مورد تأکید قرار گرفته است. هم‌چنین، گواهی پزشکی قانونی در خصوص ازاله بکارت و تعیین نوع اسپرم یا موی زهار کشف شده از محل جرم که جزو امارات به حساب می‌آید هم می‌تواند از موارد اثبات باشد. موارد مربوط به شهادت شهود و قسامه هم در حال حاضر تابع قانون جدید مجازات در فصل دیات است که ادله اثبات دیات را قسامه، سند، گواهی و اقرار می‌داند. در

این خصوص دو نظر مشورتی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌نماییم:

الف- نظریه مشورتی ۷/۴۸۸۵-۷/۲۹-۱۳۸۱/۷ «اگر یک‌بار اقرار یا بینه‌ای که طبق قواعد عمومی قضایی اقامه شده است، موجب اطمینان قاضی به دخول و ازاله بکارت باشد حسب مورد ارش البکاره یا مهرالمثل تعلق می‌گیرد ولی حد زنا ثابت نمی‌شود مگر اینکه علم به زنا یا تمکین زن حاصل شود.»

ب- نظریه مشورتی ۷/۵۹۲۶-۷/۱۶-۱۳۸۲ «شرط تعلق ارش البکاره، ازاله بکارت است. بنابراین چنانچه انتساب عمل ازاله بکارت به متهم اثبات شود زن مستحق مطالبه ارش البکاره خواهد بود هرچند عمل زنا ثابت نشده باشد.» (میرزایی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲) همان گونه که در این نظرات و مباحث قبلی مشاهده می‌شود، اثبات و تعلق جبران خسارت ارتباطی با اثبات جرم زنا ندارد و این دو مورد لازم و ملزوم یکدیگر نیستند.

۴-۴- جبران خسارت جرم زنا از دیدگاه حقوق سایر کشورها

با بررسی حقوق جزای کشورهای مختلف به این نتیجه خواهیم رسید که در حقوق این کشورها بر خلاف ایران، تقسیم‌بندی نسبت به جرایم منافی عفت انجام شده است و مهم‌تر از همه اینکه، جرم جنسی در حقوق این کشورها تعریف شده است و در زیر چتر این تعریف مباحثی چون رضایت یا عدم رضایت زن، تجاوز به عنف، آلت نمایی، حضور در مراسم‌های خصوصی زنانه و... بیان شده و برای آن مجازات تعیین شده است.

در ماده‌ی ۳۰۴ از قانون جزای کشور اردن «هرکس دختر باکره‌ای را که بیش‌تر از پانزده سال دارد با وعده ازدواج فریب داده و بکارت او را از بین ببرد چنانچه این عمل مستوجب مجازات شدیدتری نباشد به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود و خسارت ازاله بکارت را نیز باید بپردازد.» (زرعت، ۱۳۸۵، ص ۸۴) و در ماده‌ی ۵۱۸ قانون جزای لبنان آمده است: «هرکس دختری را به وعده ازدواج فریب دهد

و بکارت او را از بین ببرد به حبس تا شش ماه و جزای نقدی تا حداکثر دویست هزار لیره یا یکی از دو مجازات محکوم می‌شود مشروط بر اینکه عمل ارتكابی موجب مجازات شدیدتری نباشد بجز اقرار، سایر دلایل اثبات جرم پذیرفته نمی‌شود مگر نامه‌ها و مدارک دیگر که مکتوب است.» (همان، ص ۸۳) البته این مواد در خصوص ازاله بکارت و جبران خسارت آن است و سایر موارد هم در قانون این دو کشور بیان شده است.

۵- زمان و راه کارهای پرداخت مهرالمثل و ارش البکاره در حقوق ایران

از موارد دیگری که بایستی بدان اشاره کرد، این است که پس از محکومیت زانی به پرداخت مهرالمثل و ارش البکاره زمان پرداخت آن چگونه است.

در خصوص پرداخت ارش البکاره با توجه به اینکه ارش از قانون دیات پیروی می‌کند، یک نظریه مشورتی به شماره‌ی ۷/۸۱۵ مورخ ۸۱/۲/۱۰ وجود دارد که بیان می‌دارد:

پرداخت ارش مهلت ندارد و از مهلت‌های مقرر در مواد ۳۰۲ و ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی (مواد ۴۸۲ به بعد قانون جدید) خارج و آن مهلت‌ها خاص دیات و عناوین کیفری مذکور در آن مواد است. (میرزایی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۵)

در خصوص مهرالمثل هم با توجه به اینکه مهرالمثل امری حقوقی است بایستی آن را زیرمجموعه و تابع ماده‌ی ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ دانست. هم‌چنین در صورتی که بزه‌کار ادعای اعسار از پرداخت آن را نماید، دادگاه‌ها بایستی مطابق روال معمول در پرونده‌ها محکومیت مالی را تقسیط نمایند. اما یکی از مباحث مهمی که بایستی بدان توجه داشت، صورتی است که یا بزه‌کار شناخته نشود و یا توان مالی پرداخت محکوم به را نداشته باشد در این خصوص آیا می‌توان دولت را ملزم به تأسیس مرکزی نمود تا جبران خسارت از طریق آن انجام شود؟ به چند نکته برای اثبات این موضوع می‌توان اشاره کرد:

۱- به موجب اصل سوم قانون اساسی تأمین امنیت و آسایش و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی از وظایف دولت می‌باشد. شکی نیست هنگامی که تجاوزی رخ می‌دهد، در اصل امنیت و آرامش جامعه مختل شده است و این می‌تواند از موارد قصور تأمین کنندگان امنیت جامعه باشد. ذکر این نکته حایز اهمیت است که در زمان خلافت امام علی (ع) هنگامی که لشکر معاویه به فرماندهی بسر بن اوطاه خلخال از پای زن یهودی باز کرد آن حضرت مرگ مرد مسلمان از غم این حادثه را جایز شمردند و این مورد را از موارد قصور حکومت دانستند.

۲- به موجب بند د ماده‌ی ۱۳۰ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۳/۶/۱۱ قوه قضاییه موظف است لایحه‌ای را به نام حمایت از بزه‌دیدگان تهیه و به تصویب مراجع ذی صلاح برساند. قوه قضاییه، در همین راستا، توسط معاونت حقوق و توسعه قضایی خود به ایجاد کمیته‌ای به نام حمایت از بزه‌دیدگان مبادرت کرده است که در این خصوص لازم است تا فعالیت‌های این کمیته افزایش پیدا کرده و حمایت از آسیب دیدگان جرایم جنسی را هم در وظایف خود بگنجانند.

۳- اصل عدم تبدیل بزه‌دیده به بزه‌کار از مبانی عدالت ترمیمی است که بسیار مورد توجه حقوقدانان بوده است. با بررسی پرونده‌های جنایی کشور در می‌یابیم که بزه‌کاران امروز همان بزه‌دیدگان دیروز هستند که به دلیل عدم توجه جامعه تبدیل به جنایت‌کارانی سرکش در مقابل جامعه شده‌اند.

روزنامه ایران در صفحه حوادث مورخه ۸۳/۱۲/۱۳ خبری با این مضمون آورده است: «دختری به نام مه‌آباد معروف به نازنین می‌گوید مدتی پیش از سوی راننده ۲۰ ساله خودرویی اغفال شدم. شکایتی که نزد کلانتری مطرح کردم به جایی نرسید آنان خواستند در دادسرا شکایت کنم به خاطر ترس از چهار برادرم حتی نتوانستم ماجرا را به پنج خواهر و مادرم بگویم. روحیه‌ام به هم ریخته بود حتی نمی‌توانستم در

خانه بمانم به خاطر همین فراری شدم نهایتاً در روز نهم اسفندماه ۱۳۸۳ پسر ۲۲ ساله‌ای را با ایراد دو ضربه چاقو به قتل می‌رساند به این ادعا که برای من مزاحمت ایجاد کرده بود.» (به نقل از حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳)

با بررسی این نکات به این نتیجه می‌رسیم که عدم توجه کافی به بزه‌دیده می‌تواند چه عوارض جبران ناپذیری داشته باشد. به نظر نگارندگان بهتر است دولت با تأسیس نهادهای به نام صندوق حمایت از آسیب دیدگان جرایم جنسی نسبت به ترمیم آسیب‌های روحی و جسمی این بیماران اقدام نماید.

برآمد

با توجه به جمع مطالب بیان شده، این گونه نتیجه‌گیری می‌شود که قانون ایران تعریف خاصی از جرم جنسی ندارد و قانون جدید مجازات اسلامی هم دربرگیرنده همه مطالب و موارد مربوط که در حقوق بسیاری از کشورها به آن اشاره شده است، نمی‌باشد. به نظر نگارندگان بهتر بود جرم جنسی این گونه در قانون مجازات تعریف می‌شد:

«هر نوع فعل، گفتار و رفتاری که از نظر شرع یا عرف و قبحانه تلقی شود و باعث جریحه‌دار شدن عفت عمومی گردد جرم جنسی نامیده می‌شود.» و تحت عنوان جرم جنسی مواردی مثل زنا، لواط، مساحقه، روابط نامشروع، هزل‌گویی، آلت‌نمایی در معابر عمومی، حضور مردان با لباس زنانه در محافل خصوصی زنانه، تهیه و تولید فیلم‌های مستهجن موضوع قانون سمعی و بصری ۸۶ و قانون جرایم رایانه‌ای ۱۳۸۸ را در بر گرفته شود.

به هر حال، از مطالعه نظرات فقها و حقوقدانان و بررسی قوانین و رویه قضایی می‌توان گفت که در زنا به عفت و اکراه در باکره بایستی قابل به مهرالمثل و ارش البکاره هر دو بود و ارش به سبب جنایت و مهرالمثل به سبب انتفاع نامشروع از بضع زن تعلق می‌گیرد و مهرالمثل امری حقوقی است و با ارش البکاره تفاوت دارد و نبایستی داخل در یکدیگر شوند. در زنا به عفت و اکراه نسبت به غیرباکره،

از مطالعه نظرات فقها و حقوقدانان و بررسی قوانین و رویه قضایی می‌توان گفت که در زنا به عفت و اکراه در باکره بایستی قابل به مهرالمثل و ارش البکاره هر دو بود و ارش به سبب جنایت و مهرالمثل به سبب انتفاع نامشروع از بضع زن تعلق می‌گیرد و مهرالمثل امری حقوقی است و با ارش البکاره تفاوت دارد و نبایستی داخل در یکدیگر شوند.

بایستی قابل به مهرالمثل صرفاً به علت انتفاع نامشروع زانی بود و چون پرده بکارتی وجود ندارد، ارش البکاره موضوعیتی ندارد.

در زنا با تراضی، اگر زانیه ثیبه باشد، به حکم قاعده فقهی بغی زن مستحق هیچ چیز نیست، ولی اگر باکره بود، فقط در صورتی که با پیشنهاد ازدواج از طرف زانی فریب خورده باشد و با استناد به قاعده فقهی غرور و احکام مصلحتی در اسلام و مفهوم کلمه بغی در قرآن می‌توان قابل به ارش البکاره بود، ولی در موارد دیگری مانند اینکه شخصی به دختری بگوید اگر راضی به زنا شوی تو را استخدام می‌کنم یا فلان هنر را به تو می‌آموزم، با توجه به عدم توجه دختر به مصایب ازاله بکارت و رضایت او و به حکم قاعده بغی، نمی‌توان او را مستحق چیزی دانست. هم‌چنین، اگر دختری که مورد تعرض قرار گرفته پس از ازاله بکارت با مراجعه به پزشک اقدام به ترمیم پرده بکارت نمود یا دخترانی که مادرزادی فاقد پرده بکارت هستند یا نوع پرده آنها قابل اتساع می‌باشد، این موضوع تأثیری در اصل موضوع ندارد و ارش البکاره به او پرداخت می‌شود. هم‌چنین در صورتی که دختر صغیر یا مجنون باشد، حتی در صورت رضایت ارش البکاره به او تعلق می‌گیرد.

مهرالمثل و ارش البکاره تابع قواعد حاکم بر دیات است و بایک مرتبه اقرار هم ثابت

می‌شود، حتی اگر اصل زنا ثابت نشود و میزان مهرالمثل می‌تواند از دیه زن بیشتر باشد چون امری حقوقی است و قانون مدنی سقفی برای آن تعیین نکرده است، ولی ارش البکاره بایستی کمتر از دیه زن باشد و مطالبه مهرالمثل و ارش البکاره با دادخواست حقوقی است که در صورتی که پرونده زنا هنوز در جریان باشد دادخواست به دفتر همان دادگاه کیفری که به اصل موضوع رسیدگی می‌نماید تقدیم شده و در صورت مخومه شدن به دفتر کل دادگاه‌های عمومی حقوقی تقدیم می‌شود. نکته آخر در خصوص یکی از صور خاص موضوع بحث است که زاینده فکر نگارندگان است و آن هنگامی است که فردی که مبتلا به امراض صعب‌العلاج از قبیل ایدز و هیپاتیت است با زنی جاهل به این موضوع حال به عفت یا تراضی زنا کرده و باعث ابتلای زن به آن بیماری شود در این صورت آیا زن می‌تواند علاوه بر مهرالمثل یا ارش البکاره (حسب مورد) مبلغی تحت عنوان خسارت مادی یا معنوی مطالبه نماید؟

در این خصوص نگارندگان استفتائاتی از مراجع معظم تقلید کرده‌اند که مقام معظم رهبری طی استفتاء شماره ۲۷۲۲۷۴ بیان فرموده‌اند: «اگر با اکراه بوده مهرالمثل و دیه ثابت است و بنابر احتیاط واجب ارش البکاره نیز لازم است و اگر با رضایت بوده دختر حق مطالبه ندارد.» (حسینی‌خامنه‌ای، ۱۳۹۱)

آیت الله موسوی اردبیلی طی استفتاء شماره ۶۹۸۴ فرموده‌اند «زن جاهل که در نتیجه زنا مبتلا به آن بیماری شود در هر دو فرض عفت و رضایت حق مطالبه خسارت وارده را دارد.» (اردبیلی، ۱۳۹۱)

آیت الله سید محمد سعید حکیم فرموده‌اند «اگر زنا به عفت ثابت شود حکمش اعدام است و مهرالمثل نیز ثابت می‌شود و اگر زنا با تراضی بود هیچ حقی ندارد.» (حکیم، ۱۳۹۱)

آیت الله محمد صادق روحانی در استفتاء شماره ۶۴۳۵۵ فرموده‌اند «بلی می‌تواند برای خسارت مادی علاوه بر مهرالمثل و

ارش البکاره مبلغی به عنوان خسارت مادی بگیرد ولی اگر زنا با تراضی بودن می تواند مبلغی تحت عنوان بالا بگیرد» (روحانی، ۱۳۹۱)
 آیت الله صافی گلپایگانی در استفتاء شماره ۹۱۷۲۳ فرموده اند «چنان چه زنا مذکور موجب مریض شدن و مرگ زن

شود مرد ضامن است» (صافی، ۱۳۹۱)
 و آیت الله سید صادق شیرازی فرموده اند: «اگر توسط کارشناس مورد اعتماد، مرد سبب سرایت این بیماری معرفی شود ضامن خواهد بود و زن حق مطالبه خسارت دارد» (شیرازی، ۱۳۹۱)

با توجه به استفتائات فوق الذکر و مواد ۲۰۱ از قانون مسؤولیت مدنی زن حتی در صورت تراضی می تواند مبلغی تحت عنوان خسارت مادی یا معنوی مطالبه نماید و اگر زنا به عنف بود، این مورد می تواند سبب تغلیظ مهر المثل و ارش البکاره باشد.

پی نوشت ها:

۱۴- روحانی محمد صادق. ۱۳۹۱. استفتائات. قابل دسترسی در سایت

WWW.Rohani.ir

۱۵- روزنامه شرق. ۱۳۹۰. آرشیو. قابل دسترسی در سایت

www.sharghnewspaper.ir/archive

۱۶- زراعت عباس. ۱۳۸۵. حقوق جزای اختصاصی تطبیقی ۱- جرائم علیه اشخاص. جلد اول. چاپ اول. تهران: انتشارات ققنوس

۱۷- شکوری ابوالفضل. ۱۳۸۹. بررسی احکام ثانویه و وظیفه شورای نگهبان نیست. ماهنامه علوم انسانی مهر نامه. شماره ۹

۱۸- شیخ طوسی ابی جعفر محمد بن حسن. ۱۴۰۶-ق. کتاب الخلاف. تک جلد. چاپ ششم. قم: موسسه نشر اسلامی

۱۹- شیرازی محمد صادق. ۱۳۹۱. استفتائات. قابل دسترسی در

WWW.Shirazi.ir/persia/estefta

۲۰- صفایی حسین و اسدالله امامی. ۱۳۸۱. مختصر حقوق خانواده. تک جلد.

چاپ پنجم. تهران: نشر میزان

۲۱- صبری نورمحمد. ۱۳۸۱. گزیده آرای دادگاههای کیفری. تک جلد.

چاپ دوم. تهران: چاپ گیتی

۲۲- صافی گلپایگانی لطف الله. ۱۳۹۱. استفتائات. قابل دسترسی در سایت

WWW.Saafi.net

۲۳- فاضل لنکرانی محمد. ۱۳۷۷. جامع المسائل. جلد دوم. چاپ اول. قم: انتشارات مطبوعاتی امیر

۲۴- فتحی، حسین. ۱۳۹۰. پرسمان فقهی قضایی ۵- پاسخهای تحقیقی به پرسشهای کیفری محاکم. جلد پنجم. چاپ اول. قم: نشر قضا

۲۵- قرائتی محسن. ۱۳۸۰. تفسیر سوره حجرات. تک جلد. چاپ اول. تهران: مرکز فعالیت ها و پژوهش های قرآن و عترت

۲۶- کیانی مهرزاد و فرامرز گودرزی. ۱۳۸۷. پزشکی قانونی برای دانشجویان رشته حقوق. تک جلد. چاپ پنجم. تهران: انتشارات سمت

۲۷- مشایخی قدرت الله. ۱۳۸۳. قاعده های فقهی. تک جلد. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت

۲۸- محقق حلی ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ ه-ق. شرایع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام، تک جلد. چاپ پنجم. قم، انتشارات دار الهدی

۲۹- مکرم علی. ۱۳۸۸. بانک اطلاعات قوانین کشور (نرم افزار). تهران: نسخه اول

۳۰- منتظری، حسینعلی، ۱۳۸۹، درس هایی از نهج البلاغه (خطبه ۷۲)، چهار جلد، جلد دوم، چاپ اول، قم، انتشارات دفتر معظم له

۳۱- موسوی اردبیلی، عبدالکریم. ۱۳۹۱. استفتائات. قابل دسترسی در سایت WWW.Ardebili.com/view

۳۲- میرزایی علیرضا. ۱۳۸۸. محشی قانون مجازات اسلامی. تک جلد. چاپ پنجم. تهران: انتشارات بهنامی

۳۳- میرمحمد صادقی. حسین. ۱۳۸۹. حقوق کیفری اختصاصی (جرائم علیه اشخاص). تک جلد. چاپ هفتم. تهران: نشر میزان

۳۴- یکدانه محمد رضا. ۱۳۷۶. مهر المثل در حقوق مدنی ایران، مصر، سوریه. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق

۱. ماده ۲۰۸ قانون مجازات عمومی حتی سمت و شغل افراد را در بحث تجاوز بررسی می کند و عنوان می دارد: اگر فاعل از اشخاصی باشد که سمت صاحب اختیاری نسبت به مجنی علیه دارند و یا اگر از اقربای تا درجه سوم مجنی علیه باشند به مجازات مشدد محکوم می گردند.

۲. ماده ۲۲۹ قانون مجازات اسلامی عنوان می کند: «در موارد زنا یا به عنف و در حکم آن در صورتی که زن باکره باشد مرتکب علاوه بر مجازات مقرر به پرداخت ارش البکاره و مهر المثل نیز محکوم می شود در غیر این صورت فقط به مجازات و پرداخت مهر المثل محکوم می گردد».

۳. ماده ۶۵۲ قانون جدید مجازات اسلامی در زیر مبحث سیزدهم تحت عنوان دیه ازاله بکارت و افضا آمده و اشعار می دارد:

«هرگاه ازاله بکارت غیر همسر یا انگشت یا با وسیله دیگری و بدون رضایت صورت گرفته باشد موجب ضمان مهر المثل است».

تبصره ۱- هرگاه ازاله بکارت با مقاربت و با رضایت انجام گرفته باشد چیزی ثابت نیست.

تبصره ۲- رضایت دختر نابالغ یا مجنون یا مکرهی که رضایت واقعی به زنا نداشته در حکم عدم رضایت است.

فهرست منابع

۱- قرآن مجید

۲- اختریان محمود. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی پیام. تک جلد. چاپ اول تهران: چاپخانه مطبوعات

۳- اردبیلی محمدعلی. ۱۳۸۲. حقوق جزای عمومی. دو جلد. چاپ چهارم تهران: نشر میزان

۴- بخشی زاده امین. ۱۳۹۱. بررسی تغییرات و نوآوریهای لایحه قانون مجازات اسلامی. تک جلد. چاپ اول. تهران: انتشارات دوراندیشان

۵- بی نام. معاونت آموزش قوه قضاییه. ۱۳۸۷. گنجینه استفتائات قضایی (نرم افزار). م: دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی

۶- پولادی ابراهیم. ۱۳۸۳. مهریه و تعدیل آن (محاسبه مهریه به نرخ روز). تک جلد. چاپ اول. تهران: نشر دادگستر

۷- جعفری لنگرودی محمدجعفر. ۱۳۷۸. ترمینولوژی حقوق. تک جلد. چاپ دهم. تهران: کتابخانه گنج دانش

۸- حاجی ده آبادی احمد. ۱۳۸۴. قواعد فقه دیات (مطالعه تطبیقی در مذاهب اسلامی). تک جلد. چاپ اول. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۹- حاجی ده آبادی احمد. ۱۳۸۸. جبران خسارت بزه دیده به هزینه دولت و نهادهای عمومی. تک جلد. چاپ اول. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱۰- حسینی خامنه ای سیدعلی، ۱۳۹۱، استفتائات، قابل دسترسی در سایت www.Leader.ir.tree/index

۱۱- حسینی نیک عباس. ۱۳۸۸. مجموعه قوانین کاربردی مجد. تک جلد. چاپ ششم. تهران: انتشارات مجد

۱۲- حکیم محمد سعید. ۱۳۹۱. استفتائات. قابل دسترسی در سایت WWW.Alhakim.com/estefta

۱۳- دهخدا علی اکبر. ۱۳۳۷. لغت نامه. پنجاه جلد. جلد ششم. چاپ اول. تهران: نشر دانشگاه تهران

نقش ضابطین دادگستری در رعایت حقوق شهروندی متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی

علی احمد باقری، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دادیار اظهار نظر دادسرای نظامی



چکیده

در تشکیل پرونده کیفری عوامل متعددی دخالت دارند که مهم‌ترین آن‌ها ضابطین دادگستری هستند. شناخت حقوق و تکالیف این دسته از مأمورین که در شکل‌گیری پرونده کیفری به ویژه در مراحل اولیه و تحقیقات مقدماتی مؤثرند و اطلاع از نقشی که در عملکرد صحیح و قانونی آن‌ها در پاسداری از حقوق شهروندان، تأثیر به‌سزایی در نحوه قضاوت مراجع قضایی درباره عملکرد آنان دارد. اولین کسانی که با پدیده مجرمانه روبه‌رو می‌شوند ضابطان دادگستری بوده و اولین مرحله‌ای هم که ممکن است حقوق افراد تضییع شده و مورد تعدی واقع شود، مرحله کشف جرم و تعقیب آن است. بنابراین، در عین حال که ضابطان دادگستری نقش بسیار مهمی در کشف جرم و انجام تحقیقات مقدماتی دارند، خطر تضییع حقوق متهم نیز وجود دارد. واژگان کلیدی: ضابطین دادگستری، حقوق شهروندی، تحقیقات مقدماتی، حقوق متهم

درآمد:

آدمی از بدو تولد به عنوان موجودی برتر در روی زمین همواره دارای جایگاهی خاص بوده است، به طوری که خداوند تبارک تعالی پس از خلق انسان فرمود: «تبارک ا... علی احسن الخالقین». بی شک عنایت به این جایگاه متضمن توجه به حقوق او است و لذا انسان‌ها نسبت به همدیگر دارای حقوق و تکالیفی هستند که در اکثر موارد رعایت این حقوق و انجام تکالیف مستلزم انجام وظیفه مقرر در قوانین موضوعه است. لذا سازمان‌ها و دستگاه‌های مختلف دولتی به نحوی مسؤول تضمین و حمایت از حقوق انسان می‌باشند که در هر کشوری با توجه به فرهنگ آن کشور این سازمان‌ها و مراجع در حوزه‌ی مأموریتی خود این وظایف را انجام می‌دهند. از آن جا که به موضوع حقوق شهروندی در قانون اساسی و قوانین عادی و همچنین در مجموعه‌ای به نام «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» توجه ویژه‌ای شده است و از همه مهم‌تر به نقش پلیس در این قوانین به کرات اشاره شده است و از طرفی پلیس نیز به عنوان ضابط عام دادگستری به اقتضاء وظیفه‌اش همواره در لحظه‌ی کشف جرم با متهمین در ارتباط خواهد بود، لذا پرداختن به بررسی نقش ضابطین دادگستری در حفظ و رعایت حقوق شهروندان از اهمیت‌های انکارناپذیر جامعه‌ی امروزی است؛ جامعه‌ای که با الهام از قرآن کریم و سنت اسلامی، به انسان توجه ویژه دارد. بنابراین ضابطین دادگستری نیز می‌بایست در مسیر تعالی و سعادت انسان در حوزه‌ی مأموریتی خود گام بردارند.

۱- ضابطین دادگستری

«ضابطین دادگستری» به دلیل وظایف حساسی که بر عهده آنان گذاشته شده است، از اهمیت خاصی برخوردارند و به همین دلیل، قانون‌گذاری مباحث اولیه قانون آیین دادرسی کیفری، به موضوع ضابطین و وظایف آنان پرداخته است.

**در ماده‌ی ۹۰ ق.آ.د.ک،
۱۳۹۲ تحقیقات مقدماتی
این‌گونه تعریف شده
است: «مجموع اقداماتی
است که برای کشف
جرم و حفظ آثار و ادله‌ی
وقوع آن و تعقیب متهم
از بدو پیگرد قانونی تا
تسلیم به مرجع قضایی
صورت می‌گیرد».**

آن‌چه مسلم است، اولین برخورد مقامات قانونی با جرایم ارتكابی، توسط ضابطین صورت می‌پذیرد و به عقیده متخصصان علوم جرم‌یابی، چنان‌چه این برخورد اولیه، توأم با دقت، هوشیاری، نکته‌سنجی و ارتباط منظم وقایع نباشد، سنگ بنای اولیه پرونده کیفری، کج نهاده خواهد شد و قاضی نیز که مدارک مکتوب در پرونده، بیشترین ادله او برای تصمیم‌گیری است، به سبب سستی دلایل و مدارک جمع‌آوری شده، از صدور رأی متناسب عاجز مانده و در این رهگذر، اهداف مجازات که عبارت است از تنبیه مقصر، ارباب ساین، تشفی خاطر مجنی علیه و سایر امور، حاصل نمی‌شود و نتیجه آن، تجری مجرمین و یأس و دلسردی مردم نسبت به دستگاه‌های انتظامی و قضایی خواهد بود که اثر مستقیمی بر افکار مردم نسبت به حکومت خواهد داشت. در ماده‌ی ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق، ضابطین در چهار دسته مشخص شده بودند که به علت خروج موضوعی بازپرس‌ها و دادستان‌ها، از این دو دسته صرف نظر می‌کنیم و فقط به رؤسای کلانتری‌ها و معاونان آنان و همچنین فرماندهان پاسگاه‌ها و معاونان آن‌ها که ضابطین دادگستری محسوب می‌شوند، می‌پردازیم. این دو دسته با افراد پلیس قضایی

و مأموران کمیته‌های انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۷۰، ضابطین دادگستری را تشکیل می‌دادند.

در سال ۱۳۶۹ با تصویب قانون نیروی انتظامی، سه نیروی انتظامی سابق (شهربانی، ژاندارمری و کمیته انقلاب اسلامی) با سازمان پلیس قضایی ادغام گردید. طبق ماده‌ی یک این قانون «از تاریخ تصویب این قانون، وزارت کشور مکلف است نیروهای انتظامی موجود (شهربانی، کمیته انقلاب اسلامی و ژاندارمری) را حداکثر ظرف مدت یک سال ادغام نماید و سازمانی تحت عنوان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران تشکیل دهد»

برابر تبصره‌ی ماده‌ی مذکور «از تاریخ تصویب این قانون، نیروهای مسلحی که در جهت امور انتظامی در ارتباط با قوه قضاییه، وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات مختلف فعالیت می‌کنند در نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ادغام می‌گردند و از طریق وزارت کشور و نیروی انتظامی تحت امر آن واحدها قرار خواهند گرفت». به این ترتیب، دسته سوم و چهارم از ضابطین مندرج در ماده‌ی ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق به سازمانی به نام نیروی انتظامی تبدیل شد. حال با شرحی که گذشت، این سؤال مطرح می‌شود که در این وضعیت، چه کسانی را می‌توان ضابط دادگستری دانست؟ آیا کلیه کارکنان نیروی انتظامی یا فقط عده‌ای از آن‌ها مانند رؤسای کلانتری‌ها و پاسگاه‌ها ضابط محسوب می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال، نخست قوانین دیگری را که در این باره تصویب شده، بررسی می‌کنیم. پس از تصویب قانون نیروی انتظامی (ناجا)، قانون دیگری که از ضابطین دادگستری سخن به میان آورده، ماده‌ی ۱۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ بود. این ماده اشعار می‌داشت: «نیروی انتظامی هر حوزه قضایی اعم از بخش یا شهرستان در مقام ضابط دادگستری تحت ریاست و نظارت رییس همان حوزه انجام

وظیفه نموده و مکلف به اجرای دستورات مقام قضایی می‌باشد».

این ماده که با ابهام و اجمال فراوانی انشا شده بود و استدلال‌های ناجا درباره تغییرات آن به جایی نرسید، دست قضات را به ترتیبی باز گذاشته که همه‌ی کارکنان نیروی انتظامی را ضابط تلقی و از فرمانده ناجا تا سرباز وظیفه پاسگاه را ضابط محسوب کرده و آنان را مکلف به اجرای دستورات خود می‌دانست.

نتیجه این برداشت، این است که سلسله مراتب در نیروی انتظامی مخدوش شده و تفاوت بین وظایف «پلیس اداری» و «پلیس قضایی» (یعنی دو وظیفه عمده ناجا) نادیده گرفته می‌شود و تداخل وظایف نیز پیش خواهد آمد و دست کارکنان غیر متخصص در امور رسیدگی به جرم که قطعاً نیازمند ممارست و کسب تجربه است، باز خواهد شد و مقام قضایی نیز حسب تشخیص خود، تحقیق و تفحص درباره جرایم را به هر شخص یا مرجعی که ممکن است اصولاً هیچ وظیفه‌ای به عنوان ضابط نداشته باشد، ارجاع نماید.

ناجا با این امید که موضوع ضابطین و ماهیت و نوع وظیفه آنان در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، دقیقاً مورد توجه قرار گرفته بود، تکلیف آنان را در برخورد قانون و این که چه کسانی موظف به رسیدگی و تشکیل پرونده‌های جزایی هستند، به طور وضوح مشخص شود، پیشنهادهایی ارایه داد و با شرکت در کمیسیون قضایی، آنان را در تعیین رؤسای کلانتری‌ها و فرماندهان پاسگاه‌ها به عنوان ضابط دادگستری، قانع کرد، که در نتیجه با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ضابطان احصاء شدند که در مباحث بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۲- تحقیقات مقدماتی

شالوده و اساس یک پرونده کیفری در مرحله تحقیقات مقدماتی شکل می‌گیرد. هرچقدر که ضابطین دادگستری در این مرحله دقت عمل داشته و بر کار خود تسلط بیشتری

داشته باشند، پرونده سریع‌تر تکمیل خواهد شد و همچنین به تحقق عدالت کمک قابل توجه‌ای را خواهد کرد.

در ماده‌ی ۹۰ ق.آ.د.ک، ۱۳۹۲-تحقیقات مقدماتی این گونه تعریف شده است: «مجموع اقداماتی است که برای کشف جرم و حفظ آثار و ادله‌ی وقوع آن و تعقیب متهم از بدو پیگرد قانونی تا تسلیم به مرجع قضایی صورت می‌گیرد».

حقوقدانی تحقیقات مقدماتی را این گونه تعریف کرده است: «مجموعه اقداماتی که به وسیله‌ی مقامات قضایی برای کشف جرم، جمع آوری دلایل و جلوگیری از قرار یا مخفی شدن متهم و اظهار نظر در خصوص قابل پیگرد بودن یا نبودن او به عمل می‌آید»^(۱).

تحقیقات مقدماتی «عبارت است از مجموعه اقداماتی که به وسیله‌ی مقامات خاص قضایی برای کشف جرم، جمع آوری دلایل و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن متهم و اظهار نظر در خصوص قابل پیگیری بودن یا نبودن، به عمل می‌آید». در حقیقت «تحقیقات مقدماتی» سه گروه از اعمال قضایی را شامل می‌شود: ۱- جمع آوری دلایل. ۲- جلوگیری از فرار یا مخفی شدن متهم. ۳- اظهار نظر درباره‌ی مجرم بودن یا نبودن فرد مورد تعقیب. شالوده‌ی پرونده‌های کیفری در مرحله‌ی کشف جرم شکل می‌گیرد. در این مرحله است که حقوق و آزادی‌های متهم تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله عدم آگاهی او به حقوقش، در معرض تضییع قرار می‌گیرد. قانون‌گذار به لحاظ اهمیت موضوع (حفظ حقوق شهروندی متهم) در مرحله‌ی کشف جرم برای اقدامات ضابطین دادگستری که در ارتباطی نزدیک با متهمین به ویژه در این مرحله هستند، حدودی را وضع نموده است، که تجاوز از این حریم را با ضمانت اجرای خاصی پاسخ داده است.

به منظور رعایت حقوق شهروندان از سوی ضابطان دادگستری بایستی این نکته نهادینه گردد که متهم تا زمانی که

اتهامش (در دادگاه صالح) ثابت نشده است، بر مبنای اصل برائت بایستی با احتیاط با او رفتار شود تا در صورت تبرئه در جریان یک دادرسی عادلانه در دادگاه صالح به آبرو و اعتبار و شخصیت و کرامت انسانی او لطمه وارد نشود. ضمناً متهمی که به جهت ارتکاب جرمی از چهار چوب قانون فرارفته و به حقوق دیگران تجاوز کرده است، می‌بایست در چهار چوب مواد قانونی مجازات شود و از امتیازات و منافعی که به سبب تعرضش به حقوق دیگران و جامعه کسب نموده است، با محرومیت متقابل تا مدت زمان معین قانونی محروم گردد. در این خصوص براساس نظریه‌ی بازی منصفانه «زمانی که مجرمی منافع نا عادلانه‌ای در اثر نقض حقوق شهروندان جامعه‌ی خود به دست آورده است، حق شهروندان پیرو این قانون است، که انتظار داشته باشند، کسانی که از راه تجاوز به حقوق دیگران، دستاوردهای نامنصفانه‌ای داشته‌اند، با محرومیت از حقوق خود، امتیازات‌شان سلب شود».

در مرحله‌ی کشف جرم بسته به نوع جرایم (مشهود - غیر مشهود) وظایف و اقدامات ضابطین در برخورد با جرایم فرق می‌کند.

۳- وظایف ضابطان در جرایم مشهود و غیر مشهود

تعریف جرایم مشهود، به شکل بیان مصادیق، در ماده‌ی ۴۵ ق.آ.د.ک ذکر شده است. به موجب مفاد ماده‌ی ۴۶ ق.آ.د.ک، در جرایم مشهود، وظایف ضابطین دادگستری به شرح ذیل است:

الف: اقدامات لازم در جهت جلوگیری از فرار متهم. ب: اقدامات لازم به منظور حفظ آلات و آثار و علایم و دلایل جرم.

ج: انجام اقدامات لازم در خصوص جلوگیری از تبانی متهم. د: انجام هر اقدام لازم در جهت کشف جرم.

در خصوص جلوگیری از فرار متهم توسط

ضابطین لازم به ذکر است، هر لحظه که از وقوع جرم می‌گذرد، متهم از صحنه جرم بیشتر فاصله می‌گیرد و در نهایت دسترسی به متهم و کشف جرم سخت‌تر خواهد شد، و از طرفی ممکن است متهم آلات و ادوات جرم را با خود برده باشد، و از سویی ممکن است با نفوذ و قدرتی که دارد، شاهدین جرم را تحت تأثیر خود قرار داده و مانع از شهادت آن‌ها شده و حتی به تبانی با سایر متهمین واقعه بپردازد. به منظور پیشگیری از بروز چنین وقایعی پس از جرم، ضابطین دادگستری با اختیاراتی که به حکم قانون دارند، در تسریع موارد فوق تلاش می‌نمایند که می‌توان به بازداشت متهم در این مرحله (کشف جرم) اشاره نمود. تحت نظر بودن متهم در مدت ۲۴ ساعت غیر از بازداشت است. در حالت بازداشت، آزادی رفت و آمد از او سلب می‌شود. در تحت نظر بودن مأمور یا مأمورانی مراقبت می‌کنند که متهم مبادرت به فرار نکند، اگر مثلاً خواست به محل کارش برود، وی را همراهی می‌کنند. منتهی وضعیت تحت نظر بودن هم متفاوت است. شخصی که در وضعی است که می‌خواهد از غفلت مأمور استفاده کند و فرار کند، تحت نظر بودن چنین شخصی به این صورت است که دست‌بند به او بزنند و یک مأمور مراقب او باشد.^(۳)

حقوق و آزادی‌های فردی متهم در برابر ضابطین دادگستری در مرحله کشف جرم (در جرایم غیر مشهود) از مصونیت کامل برخوردار است. دستگیری، توقیف، بازرسی بدنی و منزل، و به طور کلی هر نوع اقدام محدودکننده آزادی متهم از سوی مأمورین انتظامی مشروط به وجود ضوابط قانونی و اخذ دستور کتبی مقام قضایی است.

در خصوص وظایف ضابطین در جرایم غیر مشهود (در مرحله کشف جرم) مقنن در دو ماده ۴۳ و ۴۴ ق.آ.د.ک، اشاره نموده است. ۱. اعلام مراتب جهت کسب تکلیف و اخذ دستور لازم به مقام ذیصلاح قضایی. ۲. انجام تحقیقات لازم جهت صحت و سقم در صورتی

که اخبار از منابع موثق نباشد. ۳. ضابطین تا قبل از اطمینان از صحت خبر حق دستگیری متهم را ندارند. ۴. پس از انجام تحقیقات در خصوص صحت اخبار، نتیجه را جهت کسب تکلیف به استحضار مقام قضایی می‌رسانند.

۴- لزوم رعایت حقوق شهروندی توسط ضابطان دادگستری

۴-۱- حقوق شهروندی در معاینه‌های محلی

به لحاظ رعایت حقوق شهروندان و مراعات امنیتی و آسایش آن‌ها در مواقعی که محل زندگی و حریم خصوصی‌شان وفق قانون می‌بایستی توسط ضابطین دادگستری مورد بازرسی قرار گیرد، این بازرسی و معاینه محل می‌بایستی مطابق با مواد ۵۵ و ۵۶ و ۱۴۰ و ۱۴۱ ق.آ.د.د.ع.ا.ک بازرسی اماکن و معاینه‌ی محل بایستی با اجازه موردی مقام قضایی و در روز به عمل می‌آید. البته طبق ماده‌ی ۱۴۰ قانون مذکور در صورت وجود ضرورت با تشخیص مقام قضایی، اگر در مواردی این بازرسی و معاینه محل فوریت داشته باشد، می‌تواند شبانه انجام گیرد.

محل بازرسی و معاینه‌ی محل بسته به مکان وقوع جرم متغیر می‌باشد، که این اماکن ممکن است بنا به موقعیت و شرایط، دولتی، خصوصی و عمومی باشد. ضمناً همیشه همه‌ی اماکن در خصوص معاینه و بازرسی نمی‌تواند عمومی باشد، چرا که به عنوان مثال در بعضی از اماکن (از قبیل فروشگاه‌ها) در ساعاتی از روز جهت بازدید یا خرید عموم باز بوده، و عمومی محسوب می‌گردد و لیکن پس از ساعت خرید و بازدید بسته شده و جزء اماکن خصوصی محسوب می‌گردد. پس لازم است ضابطین در زمان بازرسی از اماکن (به ویژه عمومی) به ساعت بازرسی دقت داشته باشند. در خصوص اجازه موردی مقام قضایی لازم به ذکر است که:

اولاً: هر مقام قضایی نمی‌تواند حکم بازرسی و تفتیش ورود را صادر نماید، بلکه فقط مقام

قضایی صالح و در حوزه‌ی قضایی آن محل، حکمش دارای اعتبار است.

ثانیاً: در حکم مخصوص می‌بایستی ساعت دقیق، محل دقیق و... دقیقاً قید گردد.

۴-۱-۱- معاینه محل در اماکن عمومی

اولین مقررات راجع به اماکن عمومی در سال ۱۳۲۸ به تصویب رسید. این آیین نامه در سال‌های ۶۳ و ۶۴ توسط هیأت وزیران مورد اصلاح و بازنگری قرار گرفت. در ماده‌ی ۱۲ آیین نامه‌ی مذکور، هتل‌ها، مسافرخانه‌ها، رستوران‌ها، پانسیون‌ها، قهوه خانه‌ها، سالن‌های خصوصی ورزشی، بنگاه‌های بزرگ مسافربری، ترمینال‌ها و... در عداد اماکن عمومی آورده شده است. صاحبان اماکن عمومی مکلفند کلیه کارکنان خود را به اداره‌ی محل اماکن نیروی انتظامی معرفی نمایند، تا نسبت به تعیین صلاحیت و صدور پروانه‌ی خدمت‌گذاری اقدام گردد.

در همین آیین نامه در مورد وقوع جرم در اماکن عمومی برای صاحبان آن‌ها تکالیفی تعیین گردیده است، از جمله در صورتی که یکی از مسافرن در اماکن مسافری فوت نماید، صاحب یا مدیر مؤسسه باید بلافاصله مراتب را کتباً با ذکر مشخصات متوفی و شماره‌ی اتاق به پاسگاه محل اطلاع داده و پلیس و یا مقامات قضایی و پزشکی، صاحبان و مدیران کلیه‌ی اماکن عمومی موظف هستند هر گونه توضیحی که مأمورین پلیس درباره‌ی وضعیت امکان و مسافرن و مستخدمین در هر موقع بخواهند، بدون درنگ در حدود اطلاعاتی که دارند با نهایت صحت آن‌ها را در جریان بگذارند و به آن‌ها بدهند.

اینکه آیا در اماکن عمومی می‌توان معاینه‌ی محل را انجام داد یا خیر؟ بایستی گفته شود که ورود و خروج از این اماکن تابع قاعده و ضابطه‌ای نیست و از زمان بازگشایی آن‌ها همه‌ی مردم می‌توانند آزادانه به آن جا رفت

و آمد نمایند و قهراً مأمورین انتظامی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. پس چنانچه جرمی در یکی از اماکن عمومی رخ دهد، نیازی به مجوز ورود نیست. با این وجود اماکنی مانند قهوه خانه‌ها و مسافرخانه‌ها و... که در ساعات محدودی از شبانه روز دایر می‌باشند، فقط در صورت دایر بودن، حکم اماکن عمومی را داشته و در این صورت مجوز ورود به آن‌ها لازم نیست، و ضابطین دادگستری برای انجام بازرسی یا اجرای قانون و یا مأموریت‌های قانونی یا برای انجام تحقیقات می‌توانند وارد آن‌ها شوند، ولی هرگاه مؤسسات فوق تعطیل باشند، حکم اماکن خصوصی را دارند، یعنی ورود به آن مستلزم داشتن مجوز قضایی از مرجع صلاحیت‌دار است.

۴-۱-۲- معاینه محل در اماکن خصوصی

معاینه‌ی محل در اماکن خصوصی تابع مقررات و اخذ مجوز از مقامات قضایی است. اماکن خصوصی در واقع منزل یا محل استراحت انسانی است و معاینه‌ی محل نیز همچون بازرسی و تفتیش منزل تابع مقررات و مجوز مقام قضایی است. ورود به منازل و اماکن خصوصی به منظور انجام معاینه‌ی محل، باید در محدوده‌ی زمانی خاصی از شبانه روز انجام پذیرد. در ماده‌ی ۱۴۰ ق.آ.د.ک قانون گذار ورود به منازل را فقط در روز تجویز کرده است و چنانچه ضرورتی ایجاب نماید، بایستی جهت ضرورت آن ذکر و صریحاً توسط مقام قضایی دستور ویژه داده شود.

۴-۱-۳- معاینه‌ی محل در اماکن دولتی

هرگاه جرمی در محدوده‌ی اماکن دولتی اعم از وزارت خانه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت، نهادها و شهرداری‌ها، بانک‌ها و دفاتر اسناد رسمی و... که با بودجه‌ی عمومی دولت اداره می‌شوند رخ دهد، آیا ضابطین دادگستری با کسب دستور مقام قضایی می‌توانند نسبت به معاینه‌ی محل و

جمع‌آوری دلایل جرم در اماکن مزبور اقدام نمایند؟ اساساً مقام قضایی می‌تواند قرار معاینه محل در اماکن دولتی را صادر نماید یا خیر؟ به عبارتی ورود ضابطین دادگستری به اماکن دولتی به منظور انجام معاینه‌ی محل تابع چه تشریفات است؟ مقررات موضوعه ایران در این خصوص چه شرایطی را منظور داشته است؟

در پاسخ به این سؤالات بایستی گفته شود: بازرسی‌های معموله، قوانین و مقررات موضوعه ایران در این خصوص ساکت است و این موضوع را پیش‌بینی نکرده است.

۴-۲- معاینه محل در جرایم غیر مشهود

با توجه به نص صریح قانونی، ضابطین دادگستری با اجازه‌ی مقام قضایی حق انجام و اجرای معاینه‌ی محل در جرایم غیر مشهود را دارند. در خصوص وظایف پلیس در جرایم غیر مشهود مبنی بر ممنوعیت تفتیش منازل، اماکن و اشیاء و جلب اشخاص لازم به ذکر است که یکی دیگر از حقوقی که قانون گذار در مواد ۴۶ و ۵۵ ق.آ.د.ک، برای متهم ملحوظ داشته است، این است که متهم حق دارد از علت دستگیری خود مطلع گردد (تفهیم اتهام) و حتی در جرایم غیر مشهود در تفتیش منازل، اماکن و اشیاء و جلب اشخاص به جهت جلوگیری از تعرض به حریم خصوصی شهروندان بایستی ضابطین دادگستری قبل از هرگونه اقدام، تحقیقات و اطلاعات لازم را در آن زمینه به عمل آورده و سپس نتیجه را به استحضار مقام قضایی برسانند و در صورت اجازه‌ی مخصوص مقام قضایی دست به کار شوند.

قانون گذار به جهت جلوگیری از تعرض به حقوق شهروندان و سلب امنیت و آسایش آن‌ها در تفتیش خودرو، منازل و اماکن و جلب اشخاص (در جرایم غیر مشهود) به دستور ماده‌ی ۵۵ ق.آ.د.ک بیان داشته: «ورود به منازل، اماکن تعطیل و بسته و تفتیش، همچنین بازرسی

اشخاص و اشیاء در جرایم غیر مشهود با اجازه موردی مقام قضایی است، هر چند وی اجرای تحقیقات را به‌طور کلی به ضابط ارجاع داده باشد». قانون گذار اذن تفتیش منازل، اماکن و... را فقط در شرایطی خاص و آن‌هم به صورت محدود اجازه داده است.

اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۲۳۱۷ مورخ ۱۳۶۵/۴/۷ بیان داشت: «با توجه به اصل قانون اساسی، ق.آ.د.ک، بازرسی که توسط ضابطین دادگستری در طول روز شاهد آن هستیم، الزاماً نیاز به مجوز مقام قضایی دارد و حتی در مورد مظنون بودن به خودرویی، جهت بازرسی از آن ملزم هستیم که در مورد همان خودرو با مشخصات کامل حکم مخصوص قضایی داشته باشند و حکم کلی که از سوی قاضی برای ایست و بازرسی دارند نمی‌توانند پیرو آن به تفتیش خودروها بپردازند، البته بحث خودروهایی که از محل ایست و بازرسی فرار می‌کنند و... جدا است و در جهت تفتیش و بازرسی آن‌ها بنا به اینکه جرم آن‌ها مشهود است نیازی به حکم قضایی نیست. در راستای حمایت از حقوق شهروندی متهمان، اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۲۳۱۷ مورخ ۱۳۶۵/۵/۷ تأکید دارد: «در معاملات صوری، دستگیری متهمین در سر قرار و عنداللزوم بازرسی منزل و یا سایر اماکن (مثل باغات، مغازه‌ها و...) باید با اطلاع و اخذ مجوز از مراجع قضایی مربوطه باشد». قانون گذار معمولاً به جهت احترام و اهمیت خاصی که برای شهروندان و حقوق آن‌ها (اعم از متهمین و...) دارد، علیرغم تأکید بر اجراء و حفظ آن از سوی جامعه، خود نیز در قوانین موضوعه به ویژه در ماده‌ی ۵۵ ق.آ.د.ک، بر آن اهتمام ورزیده بیان می‌دارد:

۱- بلافاصله پس از دستگیری متهم بایستی

۲- بازرسی و تفتیش مغازه‌ها و اتومبیل‌ها و

اماکن را (در جرایم غیر مشهود) منوط به داشتن حکم خصوصی قضایی می‌داند، و در صدور حکم قضایی مبنی بر بازرسی و تفتیش اماکن و اشیاء و... هنگامی که با حقوق آن‌ها در تزامن باشد، رازمانی جایز می‌داند که از حقوق آن‌ها مهم‌تر باشد. امام خمینی (ره) در رابطه با حفظ حقوق شهروندی در پیام ششم از پیام هشت ماده‌ای خود ۱۳۶۹/۹/۲۵ بیان فرمودند: «هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه یا محل کار شخصی بدون اذن صاحب آن‌ها وارد شود، یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید».

۴-۳- ممنوعیت دستگیری یا ورود به منازل مردم به صرف مشکوک بودن

ماده‌ی ۲۲ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، که در راستای حفظ حقوق شهروندی بر این مطلب تأکید دارد: «هرگاه علایم و امارات وقوع جرم مشکوک بوده و یا اطلاعات ضابطین دادگستری از منابع موثق نباشد، قبل از اطلاع به مقامات قضایی، تحقیقات لازم را بدون این که حق دستگیری یا ورود به منزل کسی را داشته باشند به عمل آورده و نتیجه را به مقامات یاد شده اطلاع می‌دهند».

در این گونه موارد بستگی به نوع جرم (مشهود یا غیر مشهود) دارد:

۱) اگر جرم مشهود باشد وفق ماده‌ی ۴۶ ق.آ.د.ک «اقدامات لازم به منظور جلوگیری از فرار متهم و از بین رفتن دلایل و آلات جرم انجام گرفته می‌شود و سریعاً مراتب را به اطلاع مقام قضایی می‌رسانیم».

۲) اگر جرم غیر مشهود بود: به جهت حفظ حرمت و حیثیت و حقوق شهروندی متهم، به استناد ماده‌ی ۴۳ ق.آ.د.ک، «هرگاه قرائن و امارات مربوط به وقوع جرم مورد تردید است یا اطلاعات ضابطان دادگستری از منابع موثق نیست، آنان باید پیش از اطلاع به دادستان، بدون داشتن حق تفتیش و بازرسی یا احضار و جلب اشخاص، تحقیقات لازم را به عمل آورند و نتیجه آن را به دادستان گزارش دهند.

دادستان باتوجه به این گزارش، دستور تکمیل تحقیقات را صادر و یا تصمیم قضایی مناسب را اتخاذ می‌کند».

۴-۴- نقش پلیس در مرحله‌ی بازجویی مقدماتی مبنی بر حفظ حقوق شهروندی متهم

بازجویی عبارت است از هنر و فن طرح یک رشته سؤالات قانونی از متهم یا مظنون به ارتکاب جرم به منظور اخذ اطلاعات صحیح درباره‌ی حادثه‌ی کیفری که هدف از آن، کشف حقیقت و روشن شدن وضعیت و واقعیت کیفری است. معمولاً بازجویی پس از انجام سایر موارد تحقیقات مقدماتی انجام می‌گیرد تا مأمور با توجه به اطلاعات و اماراتی که کسب کرده به تکمیل اطلاعات مورد نیاز خود برسد. برخی اوقات زمانی که مأمورین تحقیق حین گشت‌زنی یا صحبت با مظنون علایم و نشانه‌هایی را که ممکن است دال بر مجرمیت باشد، مشاهده نموده، یا حین تعیین هویت مظنون موارد مشکوکی نظرشان را جلب کرده، یا مظنون در اظهارات خود دچار تناقض گویی شود، بازجویی مقدماتی آغاز می‌گردد. به طور کلی، می‌توان گفت، بازجویی مقدماتی در جریان کشف و تعقیب جرم توسط ضابطین دادگستری از تمامی کسانی که در مظان اتهام قرار می‌گیرند و یا کسانی که اطلاعی از وقوع جرم و کیفیت ارتکاب آن دارند به عمل آورده می‌شود.

حقوق متهم در مرحله‌ی بازجویی شامل موارد زیر است:

۱. تفهیم اتهام ۲. حق سکوت ۳. حق داشتن وکیل ۴. حفظ حرمت و حیثیت و حفظ حریم خصوصی متهم ۵. ممنوعیت شکنجه و رفتارهای موهن.

یکی از اصول دادرسی منصفانه لزوم رعایت اصل براءت توسط مقام تعقیب و تحصیل و ارایه دلایل قانونی و مشروع است. لذا بازجویی که یکی از اقدامات حساس مرحله‌ی تحقیقات

مقدماتی است، متوقف بر تحصیل و ارایه دلیل کافی مبنی بر توجه اتهام به متهم از سوی مقام تعقیب و شاکی خصوصی است. در حقوق کیفری ایران هرچند به صراحت این مطلب را بیان نمی‌کند، لیکن:

اولاً: با عنایت به این که حسب صراحت ماده‌ی ۱۶۸ ق.آ.د.ک «قاضی نباید کسی را جلب کند، مگر اینکه دلایل کافی برای احضار یا جلب داشته باشد و احضار یا جلب بر حسب مورد مقدمه‌ی ضروری تحقیق از متهم است، بنابراین به طریق اولی بازجویی از متهم نیز باید مسبوق به دلایل کافی باشد».

ثانیاً: همان گونه که خواهیم دید، حسب ماده‌ی ۱۹۵ ق.آ.د.ک، تفهیم اتهام باید همراه با ذکر دلایل باشد و چون امر تفهیم از تضمینات دلایل قبل از شروع اتهام است، لذا با وجود دلایل کافی برای شروع به اتهام ضرورت خواهد داشت.

قانون آیین دادرسی کیفری ایران مانند مقررات کیفری سایر کشورها، از قبیل آمریکا، انگلستان و لبنان و حق آگاهی تفصیلی، موضوع اتهام را به صراحت برای متهم پیش‌بینی کرده است. ماده‌ی ۱۹۵ ق.آ.د.ک، که در مقام بیان مقرر می‌دارد: «قاضی... موضوع اتهام و دلایل آن را به صورت صریح به متهم تفهیم می‌کند...».

بیان کلمات «صریح» و «تفهیم» در ماده‌ی مذکور بیانگر آن است که بیان اتهام با جزئیات و دلایل آن باید به گونه‌ای صورت گیرد که متهم کاملاً درک نماید. به عنوان مثال، اگر شخصی به عنوان معاونت در اختلاس تحت تعقیب است، قاضی یا ضابط دادگستری باید ضمن تبیین موضوع مفهوم اختلاس از نظر حقوقی، عمل متهم را به عنوان یکی از مصادیق معاونت مذکور در ماده‌ی ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی به همراه دلایل توجه اتهام توضیح داده و به درک کامل وی برساند.

۴-۴-۲- حق سکوت

سکوت در لغت به معنای خاموش شدن، آرام شدن و خاموشی است.^(۳) حق سکوت متهم در

پاسخ‌گویی به پرسش‌های قضات و ضابطان دادگستری به هنگام بازجویی در نظام‌های دادرسی کیفری پذیرفته شده است. شق «ز» بند «۳» ماده‌ی ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به حق سکوت متهم تصریح کرده است. در حقوق ایران عنایت به قسمت اخیر ماده‌ی ۱۹۷ ق.آ.د.ک که مقرر می‌دارد: «... در این صورت مراتب امتناع وی از دادن پاسخ یا اظهارات، در صورت مجلس قید می‌شود». حق سکوت متهم در اثبات بازجویی به نحو تلویحی مورد قبول مقنن است و قضات تحقیق و ضابطین براساس مواد ۱۶۱ و ۱۹۷ قانون آ.د.ک موظف به رعایت این حق هستند.

حق سکوت حقی است که قانون‌گذار به متهم داده است و دیگران ملزم به رعایت آن هستند. به نظر می‌رسد قانون‌گذار به دلایل زیر به متهم حق سکوت داده است:

اول، اینکه به جهت عدم آشنایی متهمین به حقوق خود و نحوه تدارکات دفاع از خود است. دوم، در بسیاری از موارد به جهت عدم تعادل روحی و روانی ممکن است متهم اظهاراتی را در پاسخ به ضابطین داشته باشد که در نهایت بر علیه او قابل استناد شود.

سوم، در موارد دیگر متهم در برابر ضابطین دادگستری با مقامات قضایی، همواره در جایگاهی سست و متزلزل قرار دارد و ممکن است نتواند به طور صحیح پاسخ‌سؤالات را داده، یا در تداعی موقعیت و وضعیت خود در زمان جرم توضیح لازم و دقیق و کافی را بدهد. چهارم، از آن‌جا که اصل بر براءت است، به همین منظور در دعاوی کیفری با سکوت متهم نمی‌توان حمل بر مجرمیت او دانست. بنابراین، در سکوت متهم به جهت اینکه فرض بر بیگناهی اوست، لذا این حق را دارد که سکوت کند و می‌توان گفت که این سکوت از شاخه‌های اصل براءت است و این ضابطین و مقامات قضایی هستند که باید دلایل علیه متهم را فراهم آورند. مرکز مطالعات حقوق بشر سازمان ملل که در سال ۱۹۶۳ میلادی

تصویب قانون آیین دادرسی کیفری و تصریح به لزوم رعایت حقوق شهروندی، گام مهمی در جهت تضمین حقوق بنیادین افراد در رسیدگی کیفری است. بخش عمده‌ای از این تکالیف قانونی متوجه ضابطان دادگستری است. به‌طور کلی می‌توان به اصولی چون اصل براءت، قانونی بودن رسیدگی و قانونی بودن کشف و تحقیق، منع شکنجه و رفتار غیر انسانی، منع احضار بی دلیل افراد، رعایت حرمت مسکن و اماکن و اشیاء، حق برخورداری متهم از وکیل و لزوم تفهیم این حق، حق سکوت و... اشاره کرد که عدم رعایت آنها دارای ضمانت اجرای کیفری یا انتظامی است.

موضوع حقوق بشر و پلیس را برای بررسی انتخاب کرده بود، از لحاظ بازجویی و حقوق متهم در مورد حق سکوت، پس از بحث‌های مختلف اعلام داشت که حق سکوت متهم موافق اصل حقوق بشر است و بایستی محترم شمرده شود. پلیس باید این حق را به مظنون تفهیم نماید، زیرا همه‌ی مردم به این حق آگاهی ندارند.^(۴)

اعلام حق سکوت به متهم دارای نتایجی به شرح ذیل می‌باشد:

اول اینکه متهم نسبت به این حق (سکوت) خود آگاهی می‌یابد.

دوم اینکه تذکری است به وی که بدون مشورت با وکیل یا عجل‌ولانه حرفی نزند. به جهت اینکه همین اظهارات او در دادگاه علیه او استفاده خواهد شد.

دکتر آشوری در این خصوص می‌فرماید: «امروزه در بسیاری از قوانین آیین دادرسی کشورهای متمدنی جهان نه فقط برای قاضی تحقیق، بلکه برای پلیس و از همان آغاز تحت نظر گرفتن این امر (حق سکوت) منظور شده است».^(۵)

۴-۴-۳- حق داشتن وکیل

حق داشتن وکیل در تحقیقات مقدماتی و لزوم حضور و فعالیت قانونی وی در دفاع از حقوق موکل، به ویژه در هنگام بازجویی تضمین بسیار بالایی در جهت حفظ حقوق و آزادی‌های فردی و جلوگیری از اخلاف در حق دفاع است. حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی موجب برقراری توازن و تحقق اصل تساوی سلاح‌ها در روند دادرسی کیفری است؛ زیرا حضور قضات مجرب تعقیب، شاکی خصوصی، وکیل یا وکلای او و ضابطان دادگستری در سازمان دادرسی که به انگیزه‌ی حمایت از حقوق جامعه و زبان دیده از جرم در امر جمع‌آوری دلایل به ضرر متهم اشتغال دارند، مستلزم وجود حقوق‌دانانی فعال و برجسته در کنار متهم به منظور دفاع از حقوق قانونی وی است. حضور وکیل مدافع متهم در تحقیقات موجب جلوگیری از نابسامانی در امر تحقیق به ضرر وی و قوت قلب اوست.^(۶)

قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۹۰ ق.آ.د.ک به متهم اجازه داده است که در مرحله تحقیقات مقدماتی، یک نفر وکیل همراه خود داشته باشد، این حق پیش از شروع تحقیق توسط بازپرس به متهم تفهیم و ابلاغ می‌شود. ضمانت اجرای این موضوع در تبصره‌ی ماده‌ی مذکور آمده است که بر اساس آن سلب حق همراه داشتن وکیل و عدم تفهیم این حق به متهم به ترتیب موجب مجازات انتظامی درجه ۳ و ۸ است. البته قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۹۱ محدودیت مطالعه یا دسترسی به تمام یا برخی از اوراق را برای وکیل پیش‌بینی کرده است و براساس آن اگر بازپرس دسترسی به برخی مدارک پرونده را با ضرورت کشف حقیقت منافی بداند، یا موضوع

از جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور باشد با ذکر دلیل، قرار عدم دسترسی به آن‌ها را صادر می‌کند. این قرار به وکیل متهم ابلاغ می‌شود و ظرف سه روز قابل اعتراض در دادگاه است. همان‌طور که دیده می‌شود قانون‌گذار گام بزرگی برای به رسمیت شناختن حق وکیل و حضور وی در مرحله تحقیقات مقدماتی برداشته است. هرچند که در اصلاحات سال ۹۴ با اصلاح عجیبی که در تبصره‌ی ماده‌ی ۴۸ اعمال کرد، شگفتی جامعه حقوقی به ویژه وکلا را برانگیخت، به صورتی که براساس آن در جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرایم سازمان یافته که مجازات آن‌ها مشمول ماده‌ی ۳۰۲ این قانون است، در مرحله تحقیقات مقدماتی طرفین دعوی، وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رییس قوه قضاییه است، انتخاب می‌نمایند. این ماده حداقل از یک جنبه تالی فاسد می‌تواند به همراه داشته باشد، بدین صورت که جرایم سازمان یافته در رویه قضایی تعریف واقع‌بینانه‌ای ندارد و اگر ملاک تعریفی قانونی باشد، در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی به گروه مجرمانه‌ی نسبتاً منسجمی تعریف شده است که متشکل از سه نفر یا بیشتر باشد و برای ارتکاب جرم تشکیل می‌شود یا پس از تشکیل، هدف آن برای ارتکاب جرم منحرف می‌گردد. این تعریف می‌تواند نزاع چند نفر با چند نفر را نیز جرم سازمان یافته تلقی کند.

در یک جامعه، وضعیت عادی همه‌ی افراد جامعه در زیر چتر حمایتی قانون قرار دارد و این چتر هم‌چنان بر جامعه گسترده شده است، لیکن همین که شخصی از حقوق خود تجاوز می‌نماید و سبب تعرض به حقوق دیگران می‌شود، جامعه با ابزار خود (قوانین کیفری در صورت وقوع جرم و بزه) به مقابله با بزه‌کار و تسلی خاطر و جبران مافات حقوق متهم می‌پردازد. اما هر متهم به صرف انجام جرم نبایستی به طور کلی از جامعه طرد شده و

حقوق او به طور کلی و برای همیشه نادیده گرفته شود، چرا که همین شهروند چه بسا پس از تحمل مجازات، از بزه خود دست برداشته و به عنوان فردی مفید برای جامعه درآید. سوای این مطلب، متهم و خانواده‌ی او در صورت حفظ حرمت و حیثیت متهم در زمان دستگیری و مجازات او، پس از تحمل مجازات متهم راهی برای بازگشت و زندگی سالم در اجتماع خواهند داشت و برچسب منفی بر پیکره‌ی بی گناه خانواده‌ی او نخواهد خورد. بنابراین، قوانین جزایی همواره حقوق جامعه، بزه‌کار و بزه دیده را ملحوظ قرار داده است؛ چون به واسطه‌ی جرم نظم و آرامش جامعه لطمه خورده و دچار هرج و مرج شده است، و بایستی جبران شود. از طرفی بزه دیده‌ای که مورد تعرض واقع شده است، نیاز به حمایت کیفری دارد و در نهایت خود مجرم در فرآیند دادرسی دارای حقوقی است که الزاماً بایستی رعایت گردد.

۴-۴-۴- ممنوعیت شکنجه و رفتارهای موهن

در فرهنگ معین «شکنجه» به معنای ذیل آورده شده است: «ایذاء، اذیت، تعذیب، رنج، آزار، و عذاب» و شکنجه دادن این گونه تعریف شده است:

دکتر جعفری لنگرودی در تعریف شکنجه گفته است: «ایراد و آزار به متهم و غیر متهم تا اقرار به بزه یا تعدی کند».^(۷)

سازمان ملل متحد ابتدا در قطنامه‌ی «اعلامیه‌ی حمایت از همه افراد در مقابل شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی و موهن» مورخ ۹ دسامبر ۱۹۷۵ شکنجه را تعریف کرد. بنابر بند «الف» ماده‌ی ۱ اعلامیه، شکنجه به وسیله یا بر اثر تحریک مأمورین دولت به هدف کسب اطلاعات یا اخذ اقرار و یا برای ارتکاب یک عمل و یا به علت مظنون بودن فرد به ارتکاب آن عمل، و یا ترساندن او یا اشخاص دیگر، بر روی آن شخص یا شخص ثالثی اعمال شود. این شامل درد ورنجی که فقط متناسب با مجازات

قانونی یا نتیجه‌ی حاصله از آن مجازات تاحدی که منطبق با حداقل اصول استاندارد رفتار با زندانیان باشد نمی‌شود.

بند «ب» همین ماده مقرر می‌دارد: «شکنجه عبارت است از نوع تشدید شده و عمدی رفتار با مجازات ظالمانه، غیرانسانی و موهن».^(۸)

شکنجه‌گر در اقدام خود ممکن است دارای مقاصد ذیل باشد: ۱. تنبیه کردن. ۲. کسب اخبار و اطلاعات پیرامون موضوع. ۳. وادار به اقرار کردن. ۴. اجبار به انجام عملی

مطالعه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که شکنجه بیشتر به قصد تنبیه و مجازات متهم با تجاوز از حدود عرفی و قانونی و اخذ اقرار و کسب اطلاع از متهم و تحصیل شهادت و اطلاعات از شهود، مرسوم شده بود. هنوز هم این اهداف سنتی زمینه ساز موجودیت شکنجه در برخی کشورها می‌باشد. پیشرفت جوامع و توسعه‌ی دانش حقوق در اهداف شکنجه تأثیری نگذاشته است.

با عنایت به این که اکثر ضابطین دادگستری (به ویژه پلیس)، در راستای انجام دستورات مقام قضایی مرتبط با کشف جرم همواره در تحقیقات و بازجویی‌های مقدماتی با متهمین در ارتباط است، لذا به منظور رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان می‌بایستی ضابطین دادگستری تحت آموزش‌های مستمر و نظارت مقام قضایی در زمینه‌ی بازجویی و کشف جرم قرار گیرند.

کشورهای عضو کنوانسیون منع شکنجه ۱۹۸۴ توافق کردند که به منظور انجام تحقیقات جنایی در موارد اعمال شکنجه با یکدیگر معاضدت نمایند و آموزش و اطلاعات مربوط به منع شکنجه را به طور کامل در آموزش‌های پرسنل مجری قانون، پرسنل پزشکی، نظامی یا غیرنظامی، مقامات دولتی یا افراد دیگری که به نوعی در توقیف، بازجویی و برخورد با افراد زندانی یا بازداشت شده دخالت دارند، وارد کنند.

بی شک آزار هیچ انسانی بی دلیل جایز

نیست و نمی‌توان کسی را برای گرفتن اقرار تحت فشار قرار داد و هرگونه اقرار که از طریق تحدید و ضرب و شکنجه گرفته شود، بی‌اعتبار و هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد. در حدیثی از امیر مؤمنان علی (ع) می‌خوانیم: «من اقرعند تجرید او تخويف او حبس او تهديد فالاحد علیه».

۴-۴-۵- حقوق متهم در احضار و جلب

یکی از مواردی که در فرآیند دادرسی کیفری به طور جدی می‌تواند آزادی شهروندان را تهدید نماید، بحث احضار و جلب متهم است، و به صراحت ماده‌ی ۱۶۸ و ماده‌ی ۱۸۱ همین قانون احضار متهم به موجب دستور قضایی و به صورت کیفری (برگه‌ی جلب) خواهد بود و به هر مقدار که احضار و جلب متهم از سوی ضابطین دادگستری به نحو صحیح و توسط مأمورین خبره انجام گیرد، مسلماً از تضییع حقوق شهروندی متهم جلوگیری خواهد شد. مطلب مهمی که ممکن است حقوق شهروندان را تهدید نماید، در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۷۰ ق.آ.د.ک (در جرایمی که به تشخیص مرجع قضایی، حیثیت اجتماعی متهم، عفت یا امنیت عمومی اقتضاء نماید، علت احضار ذکر نخواهد شد) است که ممکن است در مورد یک پرونده‌ای واحد در محاکم مختلف برداشت‌های مختلفی شود و مصلحت را به برداشت خود تفسیر و تعیین نمایند. علی‌هذا مشکل از آنجا است که قانون‌گذار تعریف جامع و کاملی را از «مصلحت» ننموده است و از آنجایی که اگر قانون مبهم باشد، بالطبع اجرای آن به مشکل بر می‌خورد، مشکل در اجرای قانون باعث به مخاطره افتادن حقوق شهروندان است. بنابراین این‌گونه الفاظ کلی و مبهم باعث بروز تفاسیر مختلف و تضییع حقوق مردم می‌گردد.

جلب در لغت به معنای «بردن، ربودن، کشانیدن، آوردن» آمده است. در اصطلاح

حقوق کیفری، هرگاه متهم با وصف ابلاغ احضارنامه و استحضار از موضوع اتهامی، در مرجع قضایی حضور نیابد و عدم حضور خود را مستند به یکی از معاذیر قانونی اعلام ننماید، جلب می‌شود. همچنین، مرتکب یکی از جرایم موضوع ماده‌ی ۱۸۰ ق.آ.د.ک (جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها قصاص، اعدام، و قطع عضو می‌باشد)، را بدون احضار قبلی، جلب نمود. جلب متهم به استناد مواد ۱۸۱ و ۱۸۲ قانون مذکور، به موجب برگ جلب به عمل می‌آید. برگ جلب که مضمونش، مضمون احضاریه است به متهم ابلاغ می‌شود و مأمور جلب پس از ابلاغ برگ جلب متهم را دعوت می‌نماید که با او نزد بازپرس حاضر شود، چنان‌چه متهم امتناع کند، مأمور او را جلب و تحت‌الحفظ نزد بازپرس حاضر می‌نماید و در صورت نیاز می‌تواند از سایر مأموران کمک بخواهد.

شرایط جلب متهم به این ترتیب است که:

الف. متهم احضار شده باشد.

ب. احضارنامه به متهم ابلاغ شده باشد.

ج. ابلاغ احضارنامه صحیح صورت گرفته باشد.

د. متهم حاضر نشده باشد.

ه. متهم برای عدم حضور خود عذر موجهی اعلام ننموده باشد.^(۹)

توضیح این که فقط متهم را طی شرایط فوق می‌توان به موجب حکم قضایی جلب کرد (جرایم غیرمشهود)، ولی در مورد شاکی و مدعی خصوصی را در صورت عدم حضور و حتی به عنوان مطلع نمی‌توان جلب کرد. ضمناً کفیل را نیز نمی‌توان جلب کرد. لذا جلب فقط اختصاص به متهم و یا شرایطی نیز ناظر بر شاهد، مطلع و یا کارشناس می‌باشد.

به موجب ماده‌ی ۱۲۷ قانون آ.د.ک در صورتی که بازپرس حضور اشخاصی را در هنگام معاینه محل و تحقیق محلی لازم بداند و بدون عذر موجه حاضر نشوند و این افراد منحصر بوده و حضور آن‌ها ضرورت داشته باشد، جلب

می‌شوند. همچنین به موجب تبصره‌ی ماده‌ی ۲۰۴ قانون مرقوم، شاهد و مطلعی که احضار شده و بدون عذر موجه حضور نیافته است، جلب می‌گردد.

با عنایت به اینکه ضابطین دادگستری در حالت جرم مشهود حق دستگیری متهم را دارند، رعایت تشریفات مربوط به احضار متهم در این حالت مطرح نمی‌باشد. لیکن در جرم غیرمشهود رویه‌ی معمول محاکم قضایی در دادگستری، انجام این عمل قضایی را به مرجع مزبور محول می‌نمایند، و رویه‌ی معمول در کلاتری‌ها و پاسگاه‌های انتظامی نیز بدین ترتیب می‌باشد. شاکی به نشانی متهم مراجعه می‌کند تا با راهنمایی و معرفی شاکی، به متهم به طور شفاهی ابلاغ گردد، که به همراه مأمور احضار به پاسگاه اعزام گردد و در صورت عدم حضور متهم و یا در صورت عدم مراجعه متهم به همراه مأمور احضار و بعد از آن، این عمل از سوی مأمور احضار معمولاً طی چندین نوبت تکرار و نهایتاً در صورت عدم حصول نتیجه مراتب به منظور دستور جلب به مرجع قضایی مربوطه اعلام می‌گردد. این در حالی است که در قانون جدید آیین دادرسی کیفری، سربازان وظیفه ضابط محسوب نمی‌شوند و احضاریه بایستی توسط مقام قضایی امضا شود. بنابراین احضار اشخاص توسط مرجع انتظامی یا استفاده از سربازان وظیفه جهت ابلاغ اوراق احضاریه و جاهد ندارد.

فوق ماده‌ی ۱۶۹ ق.آ.د.ک، احضار متهم به وسیله‌ی احضارنامه به عمل می‌آید. احضارنامه در دو نسخه فرستاده می‌شود، یک نسخه را متهم گرفته و نسخه‌ی دیگر را امضاء کرده و به مأمور احضار رد می‌کند. همچنین طبق ماده‌ی ۱۷۵ قانون موصوف، استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای و الکترونیکی جهت احضار، مجاز است.

۴-۴-۶- حقوق شهروندی متهم در مرحله بازرسی و تفتیش

اصل بیست و دوم قانون اساسی (حیثیت، جان،

مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند). در خصوص مسکن اشخاص احترام خاصی قایل شده و آن را مصون از تعرض می‌کند، مگر این که قانون‌گذار آن را تجویز نماید.

مأمورین ابلاغ در راستای رعایت حقوق شهروندی می‌بایستی تا حد لازم اطلاعات حقوقی در خصوص برگه‌ها و اوراق قضایی داشته باشند، تا نسبت به اهمیت و حساسیت نقش خود در ابلاغ آگاه شده و با دقت بیشتری این وظیفه‌ی حساس را انجام دهند. آگاهی از نحوه‌ی تنظیم اعلامیه (موضوع ماده ۷۰ ق.آ.د.ع.ا.م) و الصاق اصولی آن به اقامت‌گاه مخاطبان در نوشتن گزارش‌های صحیح و مستند به قانون را بدانند و به آن عمل نمایند، چراکه در نتیجه روند نوع و شیوه‌ی ابلاغ آن‌ها به مخاطبین نتایج حقوقی و منجر به تصمیمات مختلف قضایی خواهد داشت که در نهایت پیامد آن به خود مخاطب بر می‌گردد. به موجب ماده‌ی ۴۹۶ ق.آ.د.ک، کلیه‌ی ضابطین دادگستری و نیروهای انتظامی و نظامی و رؤسای سازمان‌های دولتی و وابسته به دولت و یا مؤسسات عمومی در حدود وظایف خود مکلفند دستورات مراجع قضایی را در مقام اجرای احکام رعایت کنند. تخلف از مقررات این ماده علاوه بر تعقیب اداری و انتظامی مستوجب تعقیب کیفری برابر قانون مربوط می‌باشد. به صراحت ماده‌ی ۲۸ همین قانون اجرای دستورات و تصمیمات قضایی از وظایف ضابطان است. همچنین، برابر مواد ۳۵ و ۶۳ همان قانون، ضابطین دادگستری مکلفند، دستورات مقام قضایی را اجرا کنند، در صورت تخلف به سه ماه تا یک سال و یا از یک تا شش ماه حبس محکوم خواهند شد.

در خصوص ممنوعیت بازرسی و کنترل مکالمات و مراسلات پستی افراد اصل بر عدم جواز است، مگر در مواردی که این ملاحظات برای کشف جرم لازم باشد. عدم افشای مضمون

نوشته‌ها و اشیاء که ارتباطی با جرم ندارند یک تکلیف قانونی است. قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۴۶ ق.آ.د.ک قاضی را ملزم کرده که تفتیش و بازرسی را محدود به اشیاء و نوشته‌های مرتبط با جرم نموده است و از بازرسی و تفتیش در مورد سایر نوشته‌ها و وسایل خودداری می‌نماید. در بازرسی از شکستن در و پنجره، تخریب دیوار و یا پریدن از آن، رفتن به پشت بام و نظایر آن باید خودداری شود.^(۱۰)

الف- بازرسی بدنی

بازرسی بدنی یعنی جستجوی بدن و لباس‌های متهم در جهت کشف آلات و ادوات جرم توسط ضابطین دادگستری. بازرسی بدنی نیز همانند بازرسی از اماکن به موجب مواد ۴۳ و ۴۴ ق.آ.د.ک، در جرایم مشهود نیازی به مجوز قضایی نیست، ولی در مواردی که جرم مشکوک است یا اطلاعات از منابع موثق نیست، به جهت رعایت حقوق شهروندی متهم و رعایت آزادی او بازرسی بدنی، منوط به حکم ذیصلاح قضایی است.

آقای دکتر انصاری در این خصوص می‌فرماید: «بازرسی بدنی معادل دستگیری است و اتخاذ تصمیم درباره‌ی آن با قاضی است و پلیس نمی‌تواند همیشه مبادرت به بازرسی بدنی اشخاص نماید، مگر در مورد جرایم مشهود یا جنایت قبلی شخص بازرسی شونده یا موارد بسیار خاص و محدود مندرج در قانون».^(۱۱)

ب- بازرسی خودرو

در خصوص بازرسی خودرو عده‌ای بر این عقیده‌اند که خودرو در حکم اماکن خصوصی می‌باشد و مقررات راجع به اماکن خصوصی در مورد اتومبیل نیز باید رعایت گردد، ولیکن با عنایت به اینکه خودرو دارای قابلیت تحرک و مشمول مقررات خاص راهنمایی و رانندگی بوده و مالک آن نمی‌تواند به دلخواه خود تغییراتی از حیث رنگ، سیستم، محور و غیره در آن بدهد، به بیان این مطلب که خودرو در حکم اماکن خصوصی می‌باشد، منطقی به نظر نمی‌رسد.

برابر نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی وزارت دادگستری هرگاه بازرسی خودرو، چه در مدخل شهر و چه در داخل آن، از نظر حمل اجناس، ممنوع و یا اشخاص تحت پیگرد و یا از نظر حفظ امنیت اجتماعی و پیشگیری از وقایع نامطلوب و یا کشف جرم و تعقیب مجرم ضروری تشخیص داده شود، بایستی با اعلام مراتب قضایی ذیربط و اخذ نمایندگی مخصوص به عمل آید. ضمناً اعطاء نمایندگی به طور مطلق، بدون تعیین مشخصات نماینده، مدت و موضوع آن، با مقررات قانونی مطابقت ندارد.

در حال حاضر ملاک عمل در نیروی انتظامی، علاوه بر اطلاعات و اطلاعات جمع‌آوری شده از طریق منابع اطلاعاتی، ارزیابی وضعیت و حالات روحی و روانی راننده و سرنشینان و طرز گفتارشان با مأمور بازرسی در حین سؤال و جواب و به طور کلی تجارب شخصی تعداد کمی از مأموران در شناسایی رانندگان و سرنشینان مظنون می‌باشد، و باید گفت که: اخذ مجوز قضایی برای توقف و بازرسی خودروها، بنا به دلایل متعددی از جمله برخورد مقطعی با افراد مشکوک و... عملاً اجرا نمی‌گردد و رانندگان خودروها نیز در اثر تکرار مکررات به طور ضمنی رضایت به این امر دارند. به هر حال با این همه تفاسیر، اصل بر این است که در جرایم غیر مشهود بدون هماهنگی با هماهنگی با مقامات صلاحیت‌دار قضایی، هیچ‌گونه تعرضی به جان، مال، مسکن، حیثیت و حقوق اشخاص توسط مأموران انتظامی به عمل نیاید، مگر در مواردی که قانون تجویز نماید.^(۱۲)

ج- بازرسی منازل در حالت جرم مشهود

در ماده‌ی ۴۳ ق.آ.د.ک مقرر می‌دارد: «هرگاه قرائن و امارات مربوط به وقوع جرم مورد تردید است یا اطلاعات ضابطان دادگستری از منابع موثق نیست، آنان باید پیش از اطلاع به دادستان، بدون داشتن حق تفتیش و بازرسی یا احضار و جلب اشخاص، تحقیقات لازم را به عمل

آورند و نتیجه آن را به دادستان گزارش دهند. دادستان باتوجه به این گزارش، دستور تکمیل تحقیقات را صادر و یا تصمیم قضایی مناسب را اتخاذ می‌کند». در خصوص جرایم مشهود بیان شده است، که در این گونه بازرسی‌ها نیازی به کسب حکم بازرسی از مقام قضایی نمی‌باشد، ولیکن در بازرسی منازل به منظور حفظ حقوق شهروندی متهمین یک‌سری از قوانین و مقرراتی است که می‌بایستی توسط ضابطین دادگستری رعایت گردد.

شرایط کلی قانون در بازرسی و ورود به منازل: ۱- اجازه قانون ۲- مجوز مقام قضایی ذیصلاح ۳- لزوم تفتیش از منزل در حضور متصرف یا ارشد حاضران ۴- لزوم انجام تفتیش در روز. ضابطین در بازرسی از منازل در گام نخست می‌بایستی «اجازه‌ی قانونی» داشته باشند که این اجازه بسته به نوع جرم (اعم از مشهود یا غیرمشهود) متفاوت است. در جرایم مشهود و به استناد قسمت اخیر ماده‌ی ۴۳ ق.آ.د.ک، اقدامات لازم از قبیل ورود به منزل و حفظ صحنه‌ی جرم و دستگیری متهم و... را انجام، سپس به اطلاع مقام قضایی می‌رسانند. پس به منظور رعایت و حفظ مسکن و حقوق شهروندان (تصریح در اصل ۲۲ ق.ا) فقط در جرایم مشهود به

ضابطین اجازه‌ی ورود و بازرسی و دستگیر را داده است و از طرفی با توجه به ذیل اصل ۲۲ ق.ا (... مگر در مواردی که قانون تجویز کند) جرایم مشهود مشمول این تجویز قانونی محسوب شده است. در خصوص اجازه‌ی مقام قضایی در بازرسی از منازل می‌توان گفت: در جرایم مشهود نیازی به اخذ مجوز مقام قضایی نمی‌باشد.

د- بازرسی از منازل در جرایم غیر مشهود

در جرایم غیرمشهود به تصریح ماده‌ی ۴۳ قانون آیین دادرسی کیفری «هرگاه قرائن و امارات مربوط به وقوع جرم مورد تردید است یا اطلاعات ضابطان دادگستری از منابع موثق نیست، آنان باید پیش از اطلاع به دادستان، بدون داشتن حق تفتیش و بازرسی یا احضار و جلب اشخاص، تحقیقات لازم را به عمل آورند و نتیجه آن را به دادستان گزارش دهند. دادستان باتوجه به این گزارش، دستور تکمیل تحقیقات را صادر و یا تصمیم قضایی مناسب را اتخاذ می‌کند». اخذ مجوز کتبی مقام قضایی توسط ضابطین دادگستری در جهت رعایت حقوق شهروندی متهم الزامی است و ضمناً در ماده‌ی ۱۳۷ این قانون وجود دلیل و ظن قوی در کشف جرم را یکی از راه‌های اعمال بازرسی

از منازل دانسته است. در خصوص لزوم تفتیش از منزل در حضور متصرف یا ارشد حاضران، در خصوص جرایم غیرمشهود، مقنن به رعایت حق مالکیت و مسکن متهم پرداخته است؛ در ماده‌ی ۱۴۲ ق.آ.د.ک مقرر می‌دارد: «تفتیش و بازرسی منزل یا محل سکناى افراد در حضور متصرف یا ارشد حاضران و در صورت ضرورت با حضور شهود تحقیق، ضمن رعایت موازین شرعی و قانونی، حفظ نظم محل مورد بازرسی و مراعات حرمت متصرفان و ساکنان و متجاوزان آن به عمل می‌آید».

ب- برآمد

تصویب قانون آیین دادرسی کیفری و تصریح به لزوم رعایت حقوق شهروندی، گام مهمی در جهت تضمین حقوق بنیادین افراد در رسیدگی کیفری است. بخش عمده‌ای از این تکالیف قانونی متوجه ضابطان دادگستری است. به‌طور کلی می‌توان به اصولی چون اصل برائت، قانونی بودن رسیدگی و قانونی بودن کشف و تحقیق، منع شکنجه و رفتار غیر انسانی، منع احضار بی دلیل افراد، رعایت حرمت مسکن و اماکن و اشیاء، حق برخورداری متهم از وکیل و لزوم تفهیم این حق، حق سکوت و... اشاره کرد که عدم رعایت آنها دارای ضمانت اجرای کیفری یا انتظامی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آخوندی، محمود، پیشین، جلد ۲، صفحه ۶۸.
۲. مدنی، سید جلال الدین، آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۸۰، جلد اول، صفحه ۱۴۹.
۳. عمید، فرهنگ فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، صفحه ۷۹۵.
۴. انصاری، پیشین، صفحه ۵۲۲.
۵. آشوری، پیشین، جلد ۲، صفحه ۸۸.
۶. همان، آشوری، صفحه ۹.
۷. جعفری، لنگرودی، پیشین، جلد ۳، صفحه ۲۳۰۱.
۸. موسوی، سید عباس، شکنجه در سیاست جنایی ایران، سازمان ملل متحد و شورای اروپا، چاپ اول، تهران، انتشارات صالح، ۱۳۸۲، صفحه ۶۴.
۹. آخوندی، پیشین، صفحه ۹۸.
۱۰. آخوندی، جلد ۲، صفحه ۱۰۳.
۱۱. انصاری، پیشین، صفحه ۳۷۶.
۱۲. رضوی، پیشین، صفحه ۱۸۰.

منابع:

- ۱- آخوندی، دکتر محمود، چاپ اول، تهران، نشر اشراق، ۱۳۷۹، جلد چهارم.

- ۲- آخوندی، دکتر محمود، آیین دادرسی کیفری، چاپ پنجم، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد، زمستان ۱۳۶۸، جلد دوم
- ۳- آشوری، دکتر محمد، آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، تهران، نشر دانش سیاسی، بهار ۱۳۷۶، جلد اول.
- ۴- آیت الله مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تفسیر نمونه‌ی موضوع، چاپ اول، مدرسه‌ی امام علی ابن ابیطالب، اسفند ۱۳۷۴
- ۵- انصاری، دکتر ولی الله، حقوق تحقیقات جنایی مطالعه‌ی تطبیقی، چاپ اول، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۰.
- ۶- جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، دایره المعارف علوم اسلامی، تهران، نشر گنج دانش، ۱۳۶۳
- ۷- رضوی، محمد، نقش نیروی انتظامی به عنوان ضابطین دادگستری در امور کیفری، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاه علوم انتظامی، ۱۳۸۰.
- ۸- عمید، فرهنگ فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۹- مدنی، سید جلال الدین، آیین دادرسی کیفری، چاپ دوم، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۸۰، جلد اول
- ۱۰- موسوی، سید عباس، شکنجه در سیاست جنایی ایران، سازمان ملل متحد و شورای اروپا، چاپ اول، تهران، انتشارات صالح، ۱۳۸۲

فوق العاده کار با اشعه

محمد رضا دلاوری - قاضی دیوان عدالت اداری



چکیده

اشعه ایکس، گاما، بتا، نوترون، آلفا و ذرات اتمی به عنوان پرتوهای یون ساز و اشعه ماوراء بنفش مادون قرمز، میکویرو، لیزر، امواج رادیویی و نظایر آن ها به عنوان پرتوهای غیر یون ساز، از نیازهای طبیعی و مشروعی انسان است. تماس با منابع مولد اشعه از سوی پرتوکار که حسب وظیفه با منابع مولد اشعه به طور مستمر و فیزیکی در ارتباط بوده و غیر پرتوکار که بنا به ضرورت نیاز به تماس با اشعه پیدا می نماید، مضر می باشد و در دو حالت به منظور حفاظت پرتوکاران و مردم و نسل های آینده و محیط در برابر اثرات زیان آور اشعه ایجاب می کرد مقرراتی تدوین گردد تا از کلیه افرادی که به کار با اشعه گمارده می شوند یا واحدی راه اندازی می نمایند و با تصدی آن واحد کار با اشعه انجام می دهند و از کسانی که با این واحدها در تماس قرار می گیرند، حفاظت به عمل آید. به همین منظور قانون گذار قانون حفاظت در برابر اشعه را در سال ۱۳۶۸ تصویب نمود و در جهت حسن اجرای این قانون، آیین نامه اجرایی آن در سال ۱۳۶۹ به تصویب هیات وزیران رسید. در این مقاله سعی بر آن است تا ضمن تشریح و تبیین قانون مذکور در ارتباط با مزایای قانونی که به پرتوکار با اشعه تعلق می گیرد، قانون مذکور و قوانین مرتبط در آینه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری بررسی شود.

واژگان کلیدی: اشعه، پرتوکار، فوق العاده کار، قانون حفاظت

درآمد

قانون گذار به منظور حفاظت از کارکنان، مردم، نسل های آینده و محیط در برابر اثرات زیان آور اشعه با وضع قانون حفاظت در برابر اشعه در ۱۳۶۸/۱/۲۰، انجام هر گونه فعالیت مربوط به اشعه یا پرتوها شامل یون ساز و غیر یون ساز را منوط به اخذ پروانه کسب و اشتغال نموده است و مسئولیت ها و جرایمی را برای دارنده ی پروانه و کارکنان مشغول در فعالیت های مرتبط با اشعه در نظر گرفته و سازمان انرژی اتمی را نیز مسؤول نظارت و بازرسی بر اعمال اشخاص و واحدهای مزبور نموده است. علاوه بر آن، برای کارکنان نیز مزایای مختلفی در نظر گرفته است که از آن جمله می توان به بند ۴ ماده ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه اشاره نمود که به موجب آن تا ۰.۵۰٪ حقوق و مزایا به عنوان فوق العاده کار با اشعه بر مبنای مقدار و شرایط بالقوه پرتو دهی محیط کار به تشخیص واحد قانونی و آیین نامه های مربوطه پرداخت می شود. مقصود از کار با اشعه هر گونه کار یا فعالیت است که در ارتباط با منابع مولد اشعه انجام شود و منابع مولد اشعه به مواد پرتوزا (رادیواکتیو) اعم از طبیعی و یا مصنوعی و یا مواد و اشیاء حاوی آن و یا دستگاه ها و تاسیسات مواد اشعه اطلاق می گردد. آیین نامه ی اجرایی قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۹/۲/۲ به منظور تعیین میزان سنواتی که به سنوات خدمت اشخاص افزوده می شود، اشخاص پرتوکار را در بند ۷ ماده ی ۲ آیین نامه اجرایی قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۹/۲/۲ به دو گروه «الف» و «ب» تقسیم کرده است و مقرر داشته است:

«پرتوی کار گروه «الف» به شخص حقیقی اطلاق می گردد که در شرایطی کار می کند که دز سالیانه ی آن می تواند از ۰.۳٪ حد دز معدل سالانه تجاوز نماید و پرتو کار گروه «ب» به

شخص حقیقی اطلاق می گردد که در شرایطی کار می کند که معمولاً دریافتی سالانه وی از ۰.۳٪ حد دز معادل سالانه تجاوز نمی نماید». ماده ی ۲۰ آیین نامه ی مزبور درباره ی احتساب سوابق کار با اشعه از جهت بازخرید، بازنشستگی، از کارافتادگی و هم چنین تعیین حقوق وظیفه مقرر داشته است:

ماده ی ۲ قانون حفاظت در برابر اشعه در مقام بیان مزایای نسبت به افرادی است که به طور مستمر به کار با اشعه اشتغال داشته باشند و حکم خاصی را برای سختی کار و کار در محیط های غیر متعارف بیان ننموده است و براین مبنا در مواردی که به موجب قانون مدون برای کار با اشعه مزایایی تعیین شده است، الزاماً بایستی به همان قانون خاص استناد نمود.

خصوصی و چه دولتی و چه نهادهای عمومی تحت شمول قانون مزبور قرار دارد.^(۲)

۱- فوق العاده کار با اشعه در آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری

هر قانونی براساس هدف مشخصی وضع می گردد. هر چند در برخی موارد نمی توان به سادگی هدف مقنن را احراز نمود و از طرفی پنهان بودن هدف در برخی از قوانین نیز طبیعی است، با این حال، رعایت اهداف آشکار مقرر در قانون و عدم اتخاذ تصمیم بر خلاف اهداف آشکار و مشخص قانون از سوی مقامات اداری نیز یکی از مواردی است که مورد کنترل دیوان عدالت اداری قرار گرفته است. بر این اساس، مقامات اداری مکلف به انجام وظایف و اتخاذ تصمیمات اداری در راستای هدف مقرر در قانون هستند. دیوان در آرای متعددی به رعایت هدف مقرر در قانون حفاظت در برابر اشعه به صورت ایجابی و سلبی پرداخته است که ذیلاً به این آراء اشاره می نماییم. آراء وحدت رویه در این خصوص عبارت اند از:

۱-۱ رأی شماره ی ۳۷۱ مورخ ۱۳۸۳/۸/۱۰ «حکم مقرر در بند ۴ ماده ی ۲۰ از فصل پنجم قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۶۸ در باب پرداخت فوق العاده کار با اشعه تا ۰.۵۰٪ حقوق و مزایا با رعایت مبانی و مأخذ مقرر در قانون نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت مصوب شهریور ماه ۱۳۷۰ قابل پرداخت است».^(۳)

۱-۲ رأی شماره ی ۱۱۲ مورخ ۱۳۸۵/۳/۱۷ «فوق العاده کار با اشعه در قبال انجام کار مستمر با اشعه ایکس علی الاصول با عنایت به ماهیت و طبیعت کار مزبور و صعوبت آن همانند فوق العاده شغل محسوب و از مصادیق مزایای مستمر و مشمول پرداخت کسور بازنشستگی است».^(۴)

۱-۳ رأی شماره ی ۳۶۲ مورخ ۱۳۸۶/۵/۲۳ «احتساب مدت خدمت کارکنان مشمول بند ۳ ماده ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه با لحاظ مدت خدمت ارفاقی حداکثر به مدت سی سال

الف: در مورد کارکنان با پرتو گروه «الف» با ازاء هر سال خدمت یک سال به خدمت مورد قبول آنها تا حداکثر ۱۰ سال افزوده می شود. ب: در مورد کارکنان با پرتو گروه «ب» به ازاء هر سال خدمت ۶ ماه به خدمت مورد قبول آنها تا حداکثر ۱۰ سال اضافه می شود.^(۱) هم چنین مفاد تبصره ی ماده ی مذکور حکایت از عطف به ماسبق شدن مقررات مزبور دارد و در خصوص دایره شمول قانون حفاظت در برابر اشعه، بند ۴ ماده ی ۳ این قانون «هر گونه فعالیت در رابطه با منابع مولد اشعه شامل واردات و صادرات، ترخیص، توزیع، تهیه تواید، ساخت، تملک، تحویل، اکتشاف، استخراج حمل و نقل، معاملات، پیمانکاری، نقل و انتقال، کاربرد و یا مانداری» مشمول مقررات قانون مذکور اعلام داشته و براین اساس هر گونه فعالیت شغلی در هر قالب اعم از کارگری و کارمندی چه در بخش

منحصراً از جهات مقرر در قانون مجاز اعلام گردیده است».^(۵)

۱-۴- رأی شماره‌ی ۵۴۰ مورخ ۱۳۸۶/۷/۲۹ «طبق ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه، پرداخت مزایای مندرج در حقوق چهارگانه مقرر در آن ماده بر مبنای مقدار و شرایط بالقوه پرتوهی محیط کار مقید و مشروط به انجام کار با اشعه به طور مستمر است».^(۶)

۱-۵- رأی شماره‌ی ۶۹۳ مورخ ۱۳۸۷/۱۰/۲۲ «با لازم الاجراء شدن قانون نظام هماهنگ پرداخت حقوق و مزایای کارکنان مشمول قانون مذکور افزایش یافته لذا اداره‌ی متبوع این قبیل مستخدمین مکلف به رعایت افزایش حقوق و مزایای ایشان در محاسبه و تعیین فوق‌العاده حق اشعه بوده و عدم توجه به افزایش حقوق و مزایای مستخدم در تعیین و محاسبه فوق‌العاده پیش گفته مغایر هدف مقنن می‌باشد».^(۷)

۱-۶- رأی شماره ۸۰۳ مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۳ «تعمیم و تسری پرداخت فوق‌العاده کار با اشعه به دانشجویان دوره‌ی دستیاری که واجد شرایط مقرر در ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه نیستند، جواز قانونی ندارد».^(۸) رأی ابطالی صادره از سوی هیأت عمومی دیوان راجع به اشعه عبارت است از:

۱-۷- رأی شماره ۳۵۵ مورخ ۱۳۸۶/۵/۲۱ «تبصره ذیل بند ۲ دستورالعمل نحوه‌ی اجرای قانون حفاظت در برابر اشعه نه‌اجا که به بهانه‌ی بازنشسته شدن گروه کثیری از افراد متخصص در نتیجه اعطاء سنوات ارفاقی موضوع بند ۳ ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه و ایجاد بحران به واسطه کمبود نیروی انسانی متخصص، منفک شدن از خدمت سازمان را با استفاده از سنوات خدمت ارفاقی را نفی کرده است، خلاف هدف و حکم مقنن و خارج از حدود اختیارات نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است».^(۹)

۱-۸- رأی شماره‌ی ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۶۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۱۲ «نظر به وجوه افتراق و تمایز فوق‌العاده شغل از

حیث تعریف و ماهیت و عوامل موثر در برقراری و پرداخت آن با سایر مزایای قانونی مستخدم دولت تصویب نامه‌ی شماره ۱۶۱۸/ت ۵/۱۹۹۶۹ مورخ ۱۳۷۸/۳/۱۷ هیأت وزیران که مبنای محاسبه و پرداخت فوق‌العاده کار با

زمانی که میان دو دلیل عام و خاص تعارض وجود داشته باشد به گونه‌ای که پذیرش کامل هر دو و یا عمل کردن به مفاد آن دو ممکن نباشد، برای رفع تعارض و جمع میان عام و خاص باید از ظهوری که لفظ عام در عمومیت دارد دست برداشت و دلیل عام را بر خاص حمل نمود و معتقد به تخصیص عام به وسیله خاص شد.

اشعه ایکس را به جای حقوق و مزایای، حقوق و فوق‌العاده شغل تعیین کرده است، خلاف حکم مقنن تشخیص داده می‌شود».^(۱۰)

۱-۹- رأی شماره‌ی ۱۰۷ مورخ ۱۳۸۸/۲/۲۰ «به موجب ماده‌ی ۲۳ قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۸/۱/۲۰ مقررات این قانون از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا می‌باشد و بخش نامه ۳۶۵۰۷ ط ه م/۸۰۰۵ مورخ ۱۳۸۵/۶/۴ شرکت ملی نفت ایران که مبنای تاریخ استفاده کارکنان مشمول قانون را تاریخ صدور مجوز توسط سازمان انرژی اتمی اعلام داشته، خلاف حکم مقنن است».^(۱۱)

۱-۱۰- رأی شماره‌ی ۳۶۲-۳۶۴ مورخ ۱۳۹۰/۸/۳۰

«اولاً: از حیث این که شعب اول، دوم، سوم دیوان عدالت اداری راجع به خواسته پرداخت مابه‌التفاوت فوق‌العاده کار با اشعه حکم به وارد بودن شکایت صادر کرده‌اند و شعبه چهارم دیوان عدالت اداری در همین خصوص مستند به رأی شماره‌ی ۶۳۶ مورخ ۱۳۸۷/۹/۲۴

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری قرار رد شکایت صادر کرده است، تعارض محقق است. ثانیاً: با توجه به مفاد رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به شماره‌ی دادنامه ۶۳۶- بازنشستگی مستخدم را منوط به طرح دعوا به طرفیت سازمان متبوع مستخدم شاکی و سازمان بازنشستگی کشوری به صورت توانمند کرده است، آراء شعبه چهارم دیوان عدالت اداری متضمن قرار رد شکایت به شرح مندرج در گردش کار صحیح و موافق مقررات تشخیص داده می‌شود. این رأی به استناد بند ۲ ماده‌ی ۱۹ و ماده‌ی ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری در موارد مشابه لازم‌الاتباع است».^(۱۲)

۱-۱۱- رأی شماره ی ۲۰۰-۱۹۹ مورخ ۱۳۹۱/۴/۱۹ «اولاً: تعارض در آراء مندرج در بندهای الف، ب و ج گردش کار محرز است و در سایر آراء تعارضی دیده نمی‌شود.

ثانیاً: نظر به این که با صدور حکم بر الزام دستگاه متبوع مستخدم، شاکی به پرداخت کامل حق اشعه با رعایت مفاد رأی شماره ۱۴۶۸- ۱۴۶۶ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۱۲ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، ملاً مفاد احکام ریالی بازنشستگی شکات تغییر می‌کند و حسب مفاد رأی وحدت رویه شماره‌ی ۶۳۶- ۱۳۸۷/۹/۲۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در این قبیل موارد علاوه بر طرح دعوا به طرفیت سازمان متبوع مستخدم، طرف دعوا قرار دادن سازمان بازنشستگی و یا صندوق بازنشستگی مربوط نیز ضروری است، بنابراین آراء شعبه چهارم دیوان عدالت اداری به شرح دادنامه‌های شماره‌ی ۱۶۵۰ مورخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۷ و ۱۳۸۹/۱۰/۱۲-۱۱۴۰ که به رد شکایت صادر شده و متضمن معنی مذکور است، صحیح و موافق مقررات تشخیص می‌شود. این رأی به استناد بند ۲ ماده‌ی ۱۹ و ماده‌ی ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوط در

موارد مشابه لازم الاتباع است.»^(۱۳)

۱۲-۱- رای شماره‌ی ۳۳۹ مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۰

«مطابق بند ۴ ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۸/۱/۲۰ به افرادی که به طور مستمر به کار با اشعه اشتغال داشته باشند، بر مبنای مقدار و شرایط بالقوه پرتودهی محیط کار به تشخیص واحد قانونی و طبق آیین نامه‌های مربوط تا پنجاه درصد حقوق و مزایا به عنوان فوق العاده کار با اشعه تعلق می‌گیرد. نظر به این که به موجب دادنامه‌های شماره‌ی ۱۴۶۶ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۱۲ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تصویب نامه شماره‌ی ۱۸۱۶/ت/۱۹۹۹۶۹ هـ ۱۳۷۸/۳/۱۷ هیأت وزیران که در آن ملاک محاسبه و پرداخت فوق العاده کار با اشعه حقوق و فوق العاده شغل مقرر شده بود، ابطال شده است، بنابراین نامه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۸/۶/۲۸ - ۲۰۰/۱۰/۵۴/۸۲ معاون توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور که ملاک پرداخت حق اشعه را حقوق و فوق العاده شغل تعیین کرده است، خلاف حکم صریح مقنن تشخیص داده می‌شود و به استناد بند یک ماده‌ی ۱۹ و مواد ۲۰ و ۴۲ قانون دیوان عدالت اداری از تاریخ صدور ابطال می‌شود.»

۲- حق اشعه در قانون مدیریت خدمات

کشوری علاوه بر پرداخت حق شغل موضوع ماده‌ی ۶۵ و حق مشاغل موضوع ماده‌ی ۶۶ قانون مدیریت خدمات کشوری که قانون گذار فوق العاده‌هایی به شرح ماده‌ی ۶۸ قانون مذکور قابل پرداخت در حق کارمندان دانسته است که یکی از این فوق العاده‌ها در بند ۳ ماده‌ی ۶۸ تحت عنوان فوق العاده سختی شرایط کار آمده است و به موجب آن به کارکنان دستگاه‌های اجرایی که در محیط‌های غیر متعارف نظیر کار با اشعه و مواد شیمیایی، کار با بیماران روانی، عفونی و در اورژانس و در بخش‌های سوختگی و مراقبت‌های ویژه بیمارستانی به کار اشتغال دارند حداکثر تا ۱۰۰۰ امتیاز به آن‌ها تعلق می‌گیرد و در خصوص کار با مواد سمی، آتش‌زا و منفجره در اعماق دریا حداکثر تا ۳۰۰۰ امتیاز

قابل افزایش است. با دقت نظر در مدلول بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری نتایج ذیل قابل استحصال است:

۱- ماده‌ی ۲ قانون حفاظت در برابر اشعه در مقام بیان مزایایی نسبت به افرادی است که به طور مستمر به کار با اشعه اشتغال داشته باشند و حکم خاصی را برای سختی کار و کار در محیط‌های غیر متعارف بیان ننموده است و بر این مبنا در مواردی که به موجب قانون مدون برای کار با اشعه مزایایی تعیین شده است، الزاماً بایستی به همان قانون خاص استناد نمود. مانند ماده‌ی ۲۰ قانون مذکور که برای مزایای کار با اشعه وضع گردیده و بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری که برای سختی کار و کار در محیط‌های غیر متعارف تصویب شده است. با وجود قانون خاص استناد به بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مذکور برای تعیین پرداخت حقوق و مزایا به عنوان فوق العاده کار با اشعه جواز قانونی ندارد.

۲- قانون گذار در بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مورد بحث از باب تمثیل مصادیقی را احصاء نموده که یکی از این مصادیق کار با اشعه است و به هیچ وجه هدف مقنن نسخ قانون حفاظت در برابر اشعه نبوده زیرا مزایای پیش‌بینی شده در این قانون محصور و محدود به فوق العاده کار با اشعه نمی‌باشد و این قانون و آیین نامه اجرایی آن کماکان دارای اعتبار بوده و در پرداخت فوق العاده کار با اشعه بایستی ملاک عمل قرار گیرد.

۳- در خصوص مواردی که در بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری به عنوان کارهای سخت در محیط غیر متعارف از آن‌ها نام برده به استثنای کار با اشعه اساساً قانون گذار قبلاً قانون خاص وضع ننموده بود تا مینا و ملاک پرداخت فوق العاده قرار گیرد، در حالی که در خصوص کار با اشعه قانون مدون و خاص وضع و در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۵ تصویب شده بود و در باب پرداخت فوق العاده کار با اشعه، با وجود حاکمیت بند «خ» ماده‌ی ۲۹ قانون استخدام کشوری که

فوق العاده سختی کار با رعایت شرایط محیط کار در آن پیش‌بینی شده، ملاک عمل بود و تنها تفاوت قانون استخدام کشوری با قانون مدیریت خدمات کشوری راجع به تعیین تکلیف در خصوص فوق العاده سختی کار این است که واضعین قانون مدیریت خدمات کشوری برخی مصادیق کارهای سخت و محیط‌های غیر متعارف که کار سخت در آن انجام می‌شود، را بر شمرده‌اند.

۴- مطابق قاعده حقوقی «در موارد مشکوک رعایت اصل لازم‌الاتباع بوده و اعمال استثناء فقط در امر مقطوع به است» و ماده‌ی ۱۲۷ قانون مدیریت خدمات کشوری، قانون حفاظت در برابر اشعه کماکان به عنوان یک قانون مترقی و حاوی کلیه امور مربوط به حفاظت در برابر اشعه در سطوح کشور به لحاظ عدم مغایرت با مقررات این قانون بالاخص بند ۳ ماده‌ی ۶۸ آن کماکان دارای اعتبار بوده و لزوم تبعیت از آن ضروری است.

۵- زمانی که میان دو دلیل عام و خاص تعارض وجود داشته باشد به گونه‌ای که پذیرش کامل هر دو و یا عمل کردن به مفاد آن دو ممکن نباشد، برای رفع تعارض و جمع میان عام و خاص باید از ظهوری که لفظ عام در عمومیت دارد دست برداشت و دلیل عام را بر خاص حمل نمود و معتقد به تخصیص عام به وسیله خاص شد. برای مثال، چنانچه پیش از این گذشت، بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری حق اشعه را به عنوان فوق العاده سختی کار ذکر نموده و برای آن امتیاز قایل شده است، اما بند ۴ ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه پرداخت تا ۵۰٪ حقوق و مزایا را به عنوان فوق العاده کار با اشعه در نظر گرفته است. بنابراین در مورد پرداخت فوق العاده کار با اشعه، این دو قانون با هم تعارض دارند که برای رفع این تعارض باید متوسل به تخصیص شد و قلمرو بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری را در باب پرداخت فوق العاده کار با اشعه محدود کرد و چنین نتیجه گرفت که به همه موارد ذکر شده در این بند فوق العاده سختی کار تعلق می‌گیرد.

اما در خصوص حق اشعه ۵٪ به عنوان حقوق و مزایا به عنوان کار با اشعه با استناد به بند ۴ ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در برابر اشعه به عنوان یک قانون خاص پرداخت می‌شود و این پرداخت بابت سختی کار و محیط آن نمی‌باشد.^(۱۴)

۶- به فرض این که قایل شویم از تاریخ اجرایی شدن فصل دهم قانون مدیریت خدمات کشوری (۱۳۸۸/۱/۱) بند ۳ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری برای پرداخت فوق‌العاده کار با اشعه حکمفرما است، از آن جا که تاکنون نحوه‌ی تعیین و تخصیص امتیاز درصد مبالغ به فوق‌العاده مشخص نگردیده است، مبالغ مقطوع مندرج در آخرین حکم کارگزینی سال ۱۳۸۷ کارمندان مبنای پرداخت خواهد بود.^(۱۵)

۳- تأثیر فوق‌العاده کار با اشعه در حقوق بازنشستگی

حقوق بازنشستگی بر خلاف حقوق زمان اشتغال، دارای اجزاء و بخش‌های مختلف نیست تا پس از برقراری بتوان این اجزاء را کاهش یا افزایش داد و یا حذف نمود، بلکه ماهیت حقوق بازنشستگی آن چنان است که پس از تعیین، به هیچ عنوان قابلیت افزوده شدن هیچ‌گونه فوق‌العاده‌ای تحت هر عنوان اعم از مستمر و غیر مستمر و غیره و یا حذف بخشی از آن وجود ندارد. به بیان دیگر، فوق‌العاده‌ها صرفاً اختصاص به زمان اشتغال دارند و در صورت دارا بودن شرایط مقرر در قانون، فقط یک بار آن هم در زمان معدل گیری میانگین حقوق دو سال آخر خدمت برای کلیه کارکنان دولت مورد لحاظ دستگاه‌های محل خدمت قرار گرفته و نتیجه جهت محاسبه و برقراری حقوق بازنشستگی به سازمان بازنشستگی کشوری اعلام می‌گردد. با این وصف، کلیه حقوق و فوق‌العاده‌های مشمول کسر کسور در حقوق بازنشستگی فقط یک بار در تعیین حقوق بازنشستگی لحاظ خواهد شد و چنین نیست که افرادی که در زمان اشتغال کسور فوق‌العاده حق اشعه پرداخت نموده باشند،

هم‌چنان هر ساله مبلغی به عنوان حق اشعه به حقوق بازنشستگی آنان افزوده گردد. حق اشعه موضوع قانون حفاظت در برابر اشعه، فقط برای شاغلین دولت است که علی‌القاعده در آینده و در زمان بازنشستگی این افراد مورد لحاظ در معدل گیری دو سال آخر خدمت قرار خواهد گرفت و متوجه بازنشستگی که حقوق بازنشستگی آنان سال‌ها قبل و با احتساب حق اشعه محاسبه و پرداخت شده، نیست. چرا که قانون‌گذار با تصویب ماده‌ی ۱۰۹ قانون مدیریت خدمات کشوری کلیه حقوق مکسبه‌ای را که به موجب قوانین و مقررات سابق‌الصدور در تعیین حقوق بازنشستگی که پیش از اجرای این قانون بازنشسته شده‌اند، مؤثر بوده، تماماً در امتیازات مقرر در جداول مربوط به فصل بازنشستگان پیش‌بینی نموده و بر این اساس است که حقوق بازنشستگان به طور میانگین نسبت به دوران پیش از اجرای این قانون افزایش یافته است و چنین مقرر شده است که اگر حقوق معین شده، قبل از اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری، بیشتر از حقوق مقرر در اجرای این قانون باشد، همان حقوق بیشتر به بازنشسته پرداخت گردد. بنابراین از آن جا که حق اشعه در زمان تعیین حقوق بازنشستگی مورد لحاظ قرار گرفته است، قابل اعمال مجدد پس از بازنشستگی نمی‌باشد.

۴- حق اشعه در نیروهای مسلح

به منظور کنترل و نظارت بر موارد تجهیزات پدافندی و اداری، پزشکی و منابع پرتوی و لزوم ایجاد رویه یکسان و مناسب در هماهنگی‌های قانونی مربوط به منابع پرتوی نیروهای مسلح با مرکز نظام ایمنی هسته‌ای کشور، «دفتر هماهنگی ایمنی پرتو (دهاپ)»، در وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ایجاد و به عنوان رابط نیروهای مسلح و سازمان انرژی اتمی عهده دار وظایف زیر است:

۱- تأیید استحقاق افرادی که به طور مستمر به کار با اشعه اشتغال داشته‌اند از جهت بهره‌مندی از مزایای مقرر در ماده‌ی ۲۰ قانون حفاظت در

برابر اشعه.

۲- تأیید گروه پرتو کاری فقط برای کارکنان مراکز دارای اخذ پروانه از واحد ذیربط و پروانه اشتغال از واحدهای قانونی مطابق ماده‌ی ۴ قانون حفاظت در برابر اشعه.

۳- اندازه‌گیری میزان پرتوایی مشاغل در نیروهای مسلح.

۴- نظارت بر پرداخت حق پرتو کاری و اشعه فقط به کارکنان کاربر دستگاه یا چشمه تولید کننده‌ی اشعه، شاغل در معادن و کارخانه وابسته به چرخه سوخت و فرآورده‌های اورانیوم که در معرض مستقیم اشعه و مواد پرتوزا باشند، براساس بند «ج» ماده‌ی ۱۳۵ قانون برنامه پنجم توسعه.

۵- نظارت بر حسن اجرای مقررات قانون حفاظت در برابر اشعه و کلیه امور مندرج در ماده‌ی ۳ این قانون با دقت نظر در بند ۴ ابلاغیه ستاد کل نیروهای مسلح از تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱؛ با این توضیح که به مدت ۴ ماه به سازمان‌های نیروهای مسلح فرصت جهت مراجعه و ارایه مستندات به دفتر هماهنگی ایمنی پرتو و معرفی مراکز و مشاغل پرتوایی جهت اخذ پروانه اشتغال تأیید پرتوکاری کارکنان داده شده است که در صورت عدم مراجعه و یا عدم تبادل اطلاعات و عدم تأیید پروانه اشتغال کلیه مزایای پرتوکاری کارکنان که تا کنون با هر شکلی از مزایا حق اشعه بهره‌مند شده‌اند حذف خواهد شد.

علاوه بر دستور فوق، ضوابط مراجع به خدمت در مراکز پرتوزا و حقوق پرتوکاران توسط معاونت نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح به شرح نامه شماره‌ی ۱۳۷۶/۷/۱۳ مورخ ۱۳۷۱/۰۶/۲۰ م/۴/ن مورخ ۱۳۷۶/۷/۱۳ معاونت نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح تعیین شده است که براساس آن، مشمولین وظیفه که در اجرای قانون پیام آوران بهداشت به وزارت بهداشت مأمور می‌شوند، پرسنل نیروهای مسلح بوده و تابع قوانین و مقررات مربوطه می‌باشند و برابر ضوابط موجود پرسنل وظیفه در

طول دو سال خدمت دوره ضرورت، از ۶۰ روز مرخصی استحقاقی برخوردارند که به صورت متناوب در طول مدت مرخصی می‌بایست استفاده نمایند. مشمولین وظیفه که در مراکز پرتوزا خدمت می‌نمایند لازم است به مدت یک ماه در سال به دور از محیط مذکور باشند به همین منظور می‌بایستی ترتیبی اتخاذ شود تا در سایر امور بهداشتی و درمانی مشغول به خدمت شوند.

هم‌چنین، به استناد نامه‌ی شماره‌ی ۱۳۸۰/۱۷/۷/م/۴/ن مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۳ معاونت نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح پرداخت حق اشعه صرفاً در خصوص افرادی است که انجام خدمات درمانی آنان مستلزم کار با اشعه می‌باشد و میزان آن درصداً از حقوق دریافتی می‌باشد که در قانون مربوط به پرتوکاران مشخص و همه ماهه به آنان پرداخت می‌شود و

در برخورداری از مزایای حق اشعه فرقی بین نیروهای پایور وظیفه نمی‌باشد. دندانپزشکان و کارمندان رادیولوژی و سایر رشته‌های ذیربط چنانچه انجام وظایف آنان مستلزم کار با اشعه باشد، می‌بایست از مزایای مربوط برخوردار گردند. مسؤولین ذیربط می‌بایست درصداً حق اشعه را از پشتیبانی وزارت متبوع استعلام و برابر درصدهای مشخص شده حق اشعه به پرتوکاران پیام آور بهداشت پرداخت نمایند.

برآمد:

قانون حفاظت در برابر اشعه، ضوابط کار با اشعه و منابع مولد آن، نحوه احداث و راه‌اندازی و بهره‌برداری از واحد قانونی که در آن کار با اشعه انجام می‌شود و چگونگی حفاظت در برابر اثرات زیان آور اشعه را تعیین نموده است. لیکن عمده مباحث بحث‌انگیز و مورد اختلاف در خصوص پرداخت فوق العاده کار با اشعه به پرتوکاران است

که آن هم ناشی از برداشت‌های متهاافت و متعارض از سوی عوامل مرتبط با اجرای قانون است که در نهایت این دعاوی و اختلافات با طرح در دیوان عدالت اداری مورد رسیدگی قرار گرفته و منجر به صدور رای می‌گردد. آرای صادره در دیوان عدالت اداری، نتیجه صرف وقت و مذاکرات و مباحثات مفصل و طولانی قضات بوده که همچون مشعلی فرا راه مجریان قانون قرار گرفته و مسیر پر پیچ و خم و تکالیف و مسؤولیت‌های قانونی آنان را روشن و مشخص کرده است و روی تافتن از آن جز به سرپیچی و عناد در برابر قانون، تعبیر نخواهد شد. بنابراین، باید علاوه بر توجه به اجرای صحیح آرای هیات عمومی دیوان و با توجه به تغییرات سریع در دانش حفاظت در برابر اشعه، قانون مذکور نیز به روز رسانی شده و گام‌های موثر و مفید در حمایت از پرتوکاران که بیشترین خطر تماس با اشعه متوجه آنان است، معطوف داشت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جهانگیر منصور، مجموعه قوانین و مقررات استخدامی اداری، نشر دیدار، چاپ سوم، سال ۱۳۸۹، ص ۹۰۱-۹۰۴
۲. عمران نعیمی، قانون تامین اجتماعی در نظم حقوق کنونی، انتشارات جنگل چاپ اول، سال ۱۳۸۹، ص ۳۲۶-۳۲۵
۳. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۳، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۸۷، ص ۳۴۱
۴. فرج الله قربانی، مجموعه آراء وحدت رویه دیوان عدالت اداری، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۶، ص ۷۸۵
۵. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۶، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۷، ص ۴۲۷
۶. همان، ص ۶۹۲
۷. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۷، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۸، ص ۲۷۵
۸. همان، ص ۳۹۳
۹. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۶، پیشین، ص ۴۱۸
۱۰. همان، ص ۱۶۱۵
۱۱. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۸، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۹، ص ۱۵۰
۱۲. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۹۰، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۹۲، ص ۳۵۱
۱۳. مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۹۱، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۹۲، ص ۳۰۱
۱۴. حسین قاضی، سعید شریعتی، اصول فقه کاربردی، جلد اول، انتشارات حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷، ص ۱۹۷
۱۵. احمد بهروز، آشنایی با قانون مدیریت خدمات کشوری، انتشارات نقش گستران بهار، چاپ اول، سال ۱۳۸۹، ص ۱۲۵

فهرست منابع:

- ۱- احمد بهروز، آشنایی با قانون مدیریت خدمات کشوری، انتشارات نقش گستران بهار، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.
- ۲- جهانگیر منصور، مجموعه قوانین و مقررات استخدامی اداری، نشر دیدار، چاپ سوم، سال ۱۳۸۹.
- ۳- حسین قاضی، سعید شریعتی، اصول فقه کاربردی، جلد اول، انتشارات حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷.
- ۴- عمران نعیمی، قانون تامین اجتماعی در نظم حقوق کنونی، انتشارات جنگل چاپ اول، سال ۱۳۸۹.
- ۵- فرج الله قربانی، مجموعه آراء وحدت رویه دیوان عدالت اداری، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۶.
- ۶- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۳، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.
- ۷- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۶، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۷.
- ۸- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۷، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۸.
- ۹- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۸۸، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۸۹.
- ۱۰- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۹۰، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۹۲.
- ۱۱- مجموعه آراء هیات عمومی دیوان عدالت اداری سال ۱۳۹۱، انتشارات جنگل، چاپ اول، سال ۱۳۹۲.

نقش علاقه مندی شغلی بر کاهش و کنترل میزان جرم فرار از خدمت

اداره کل پیشگیری از جرم و عفو و بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح
به قلم: ندا محبی، کارشناس ارشد جامعه شناسی

درآمد:

نیت فرار از خدمت، میل ارادی افراد برای پایان دادن به همکاری در یک سازمان است. با آن که این نیت ممکن است هیچ گاه عملی نشود، لیکن امکان دارد که این نیت تاثیر خود را در قالب‌هایی چون غیبت، اهمال، ایراد خسارت، و مانند این‌ها نشان دهد. یکی از راه‌های جلوگیری از ترک خدمت و پیامدهای آن، شناسایی و برطرف نمودن عواملی است که در تحریک نیت‌های فرار از خدمت افراد نقش دارند. سازمان‌های معاصر، سرمایه زیادی را در قالب استخدام، آموزش، توسعه و پیشرفت و نگهداری بر روی کارکنان خود صرف می‌کنند. از این رو، مدیران باید همواره، با تمامی هزینه‌های احتمالی، ترک خدمت کارکنان را به حداقل برسانند. ترک خدمت کارکنان هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم برای سازمان‌ها به همراه دارد که علاوه بر هدر دادن هزینه‌های مالی و آموزش‌های صورت گرفته، باعث کاهش وجدان کاری، تحمیل فشار بر سایر کارکنان در سازمان‌های مرتبط با امنیت ملی از جمله نیروهای مسلح موجب تضعیف قدرت سخت و قدرت نرم است که خود می‌تواند در بحث حفظ امنیت ملی بسیار مؤثر واقع گردد. حفظ سرمایه انسانی و ایجاد تعهد خدمتی در کارکنان وظیفه عمومی در این سازمان‌ها، اهمیت دوچندان دارد. یکی از راه‌های حفظ سرمایه انسانی، شناسایی عواملی است که کارکنان را به فرار از خدمت ترغیب می‌کند. پیش‌بینی نیت ترک خدمت از روی برخی محرک‌های اثرگذار و تقویت مثبت این محرک‌ها نه تنها از شکل‌گیری نیت فرار از خدمت جلوگیری کرده بلکه نیت ماندن و ارتقای بهره‌وری را نیز در کارکنان وظیفه شعله‌ور می‌سازد.

در این مبحث به معرفی اجمالی برخی از محرک‌های فرار از خدمت به واسطه‌ی مرور ادبیات نظری پنج متغیر: ۱- نقض قرارداد روان شناختی ۲- حمایت سازمانی ادراک شده ۳- عدالت سازمانی ۴- رضایت شغلی ۵- تعهد سازمانی که از زاویه تئوری نگرش (عنصر شناختی و احساسی) و از زاویه

تئوری مبادله اجتماعی که ناظر به نیت فرار از خدمت می‌باشند، پرداخته می‌گردد.

۱- محرک‌های فرار از خدمت

۱-۱ نقض قرارداد روان شناختی

از آن‌جا که سربازان وظیفه چنین باور می‌کنند که افعال آن‌ها برای سازمان تعهد ایجاد می‌کند بدین طریق نوعی قرارداد روان شناختی به وجود می‌آید اما اغلب افراد آن‌چه را که در برابر فعالیت خود از سازمان انتظار دارند دریافت نمی‌کنند. و بدین طریق نقض قرارداد روان شناختی و عدول از انجام وعده‌های خویش است.

۱-۲ حمایت سازمانی ادراک شده

مفهوم حمایت سازمانی ادراک شده، ریشه در تئوری مبادله اجتماعی دارد که محققان همواره از آن برای فهم روابط کارمند- کارفرما بهره می‌گیرند، این مفهوم به ادراک فرد درباره‌ی درجه‌ای که سازمان به نقش‌ها و رفاه وی بها و اهمیت می‌دهد، اشاره دارد. طبق هنجار تلافی افزایش حمایت سازمانی حس تعهد و تکلیف نسبت به رفاه سازمان و کمک به سازمان جهت رسیدن به اهداف را در فرد تقویت می‌کنند.

۱-۳ عدالت سازمانی

در یک تقسیم‌بندی کلی ادراک از عدالت سازمانی به سه دسته توزیعی، رویه‌ای و مراوده‌ای تقسیم می‌شود که به نحوه واکنش افراد نسبت به مداخله‌ها و رفتارهای مدیران و سرپرستان در توزیع امکانات و پاداش‌ها در سازمان‌ها توجه دارد. بر این اساس افراد فقط به دریافتی‌های مادی و معنوی خود واکنش نشان نمی‌دهند بلکه نسبت به رویه‌هایی که منجر به دریافتی‌هایشان می‌شود نیز واکنش نشان دهند.

۱-۴ رضایت شغلی

جان لاک می‌گوید که رضایت شغلی را می‌توان حالت هیجانی خوشایند یا مثبت تلقی کرد که از شغل یا تجربه شغلی منبعت می‌گردد. هم‌چنین رضایت شغلی بر محیط انجام کار تاکید داشته و واکنش مستقیم به ابعاد مشهود محیط کاری را

منعکس می‌نماید. به اعتقاد پورتز و استیزر، نیت برای ترک خدمت عمدتاً تحت الشعاع دو عامل است: واکنش احساسی به شغل و متغیرهای غیرکاری. در حقیقت رضایت شغلی، میزان احساس مثبت یا منفی یک شخص نسبت به شغلش است. دو موضوع مرتبط با رضایت شغلی عبارتند از: تعهد سازمانی و درگیری شغلی. تعهد سازمانی مربوط به میزان علاقه شخصی به سازمان یا وابستگی احساسی به جزئی از سازمان است. درگیری شغلی به تمایل شخص به سخت کوشی و جدیت خارج از حدمعمول و انتظار، اطلاق می‌گردد. کسی که تعهد سازمانی زیادی دارد در حقیقت به آن وفادار است. شخصی که بسیار درگیر شغل باشد، یک شهروند خوب سازمانی به شمار می‌آید. رضایت شغلی یک واکنش احساسی خوب به کار و شرایط فیزیکی و اجتماعی محل کار است. تشخیص رضایت شغلی، به وسیله مشاهده، تفسیر دقیق سخنان و نحوه‌ی انجام کارها سنجیده می‌شود. سنجش و مقایسه رسمی، میزان رضایت شغلی گروه‌های مختلف کارکنان در زمان‌های مختلف مفید است. برخی از معیارهای سنجش رضایت شغلی عبارتند از:

- ۱- ماهیت کار، مسؤولیت، علاقه و رشد.
- ۲- کیفیت سرپرستی، کمک فنی و حمایت اجتماعی
- ۳- ارتباط با همکاران، احترام و سازگاری اجتماعی
- ۴- فرصت‌های ارتقای شغل، موقعیت‌هایی برای پیشرفت بیشتر
- ۵- پرداخت، کفایت حقوق و مزایا در قیاس با دیگران

به طور کلی دیدگاه‌ها و مفهوم‌سازی‌های متعدد و گاه متناقضی درباره تعریف «رضایت شغلی» شکل گرفته و توسعه یافته است. دسته اول از صاحب‌نظران همچون هرزبرگ آن را دارای دو بعد دانسته‌اند. یک بعد عوامل و شرایطی هستند که فقدان آن‌ها موجب عدم رضایت می‌گردد. ولی تامین آن‌ها باعث ایجاد انگیزه شدید و قوی نمی‌شود بلکه فقط از بروز عدم رضایت جلوگیری می‌کند.



اینهارا عوامل بهداشتی یا مؤثر در حفظ وضع موجود یا عوامل بقاء می‌نامند. به زعم هرزبرگ این عوامل عبارتند از: طرز تلقی و برداشت‌های کارکنان، شیوه اداره امور، خط مشی‌های سازمان، شرایط کاری، مقام و منزلت، سطح حقوق و دستمزد، این عوامل ممکن است چنان کارمندان را دچار عدم رضایت سازد که سازمان را ترک کرده و موجودیت آن را به مخاطره اندازند. از این رو هرزبرگ این عوامل را برای تامین و حفظ بهداشت و سلامت سازمان لازم دانسته است. دسته دوم عوامل مؤثر در ایجاد انگیزه هستند که وجود آن‌ها موجب انگیزش و رضایت افراد ولی فقدان آنها تنها عدم رضایت ضعیفی را تولید می‌کند. بنابراین فقدان عوامل گروه دوم مترادف با نبود انگیزه تلقی می‌گردد. به نظر هرزبرگ عوامل مؤثر در ایجاد انگیزه عبارت است از: موفقیت کاری، شناخت و قدردانی از افراد و کار آن‌ها، پیشرفت و توسعه شغلی، رشد فردی و ماهیت کار و وظایف محوله. دسته دوم از صاحب‌نظران «رضایت شغلی» را تک بعدی و شامل پاسخ به این دو پرسش دانسته‌اند که:

الف) در حال حاضر چه قدر از شغل خود راضی هستید؟
ب) تا چه حد از شغل خود رضایت می‌خواهید؟
به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان تفاوت بین آن‌چه فرد در حال حاضر دارد با آن‌چه به دنبال آن است، می‌تواند شاخصی از رضایت شغلی باشد. پورتر، لافکوئیست، دیویس و هالند از این دسته‌اند. دسته سوم معتقدند بسیاری از مفهوم سازی‌ها و تعاریف «رضایت شغلی» در بردارنده‌ی نوعی فرآیند ارزشیابی است. «لوکه» آن را حالت هیجانی خوشایند و مثبتی می‌داند که ناشی از ارزشیابی شغلی یا تجربه‌های شغلی فرد است. نهایتاً اینکه رضایت شغلی کارکنان در سازمان با افزایش کارایی و ارتقای بهره‌وری آن سازمان همراه است. در این میان بروز رفتارهای مختلف هنجارشکنانه به سبب نارضایتی شغلی می‌تواند زمینه‌ساز یا تشدید کننده آثار سوء کاهش رضایت شغلی همچون ترک فعل باشد.

۱-۵ تعهد سازمانی

تعهد سازمانی به درجه دل‌بستگی و تعیین هویت فرد با یک سازمان خاص اشاره دارد. پورتر و همکاران، سه وجه از تعهد سازمانی را چنین شناسایی می‌کنند: ۱- باور قوی و پذیرش اهداف و ارزش‌های سازمانی ۲- میل به تلاش قابل ملاحظه به نفع سازمان ۳- تمایل بیکران برای ماندن در عضویت سازمان.

۲- پیشنهادات و راهکارها

به منظور ایجاد زمینه‌های افزایش رضایت شغلی در بین کارکنان نیروهای مسلح و سربازان نظام وظیفه که در نهایت منجر به بهبود عملکرد و ایجاد تعلق و تعهد سازمانی و مانع از ترک یا اهمال در خدمت گردد راهکارهای ذیل پیشنهاد می‌گردد:

- ۱- توجه به انگیزه‌های شغلی کارکنان در سازمان و تقویت جنبه‌های انگیزشی در بین کارکنان.
- ۲- شناسایی موانع احساس رضایت شغلی از طریق مشارکت کارکنان و سربازان نظام وظیفه در تشخیص مسئله و همچنین مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها تا حدود معین در سازمان.
- ۳- ایجاد زمینه‌های رشد فردی جهت بهبود کیفیت زندگی خصوصی و شغلی کارکنان از طریق آموزش مهارت‌های فردی و اجتماعی از قبیل مهارت‌های ده‌گانه زندگی، مدیریت زمان، مدیریت مالی و غیره.
- ۴- استعدادیابی و توجه به نکات و ویژگی‌های خاص در هر یک از کارکنان و سربازان نظام وظیفه و ایجاد زمینه‌های لازم جهت رشد و شکوفایی استعدادها.
- ۵- تعیین دقیق اهداف و ارزش‌های سازمان و اطمینان از اینکه این اهداف و ارزش‌ها توسط کارکنان یا سربازان به خوبی ادراک شده است.
- ۶- ارزش نهادن به شخصیت و هویت فردی کارکنان و یا سربازان نظام وظیفه و برقراری ارتباطات منطقی و معقول با محوریت حفظ احترام متقابل.
- ۷- تشویق کارکنانی که در انجام وظایف خود تلاش مضاعف دارند از جمله اعمال خلاقیت در انجام وظایف محوله و یا اقدامات داوطلبانه جهت پذیرش مسؤولیت‌ها.

۸- بهبود کیفیت محیط کاری کارکنان و یا سربازان نظام وظیفه اعم از ارتقای کیفیت تغذیه، نظافت و بهداشت محیط کار و آسایشگاه، تامین نیازهای بهداشتی و درمانی مورد انتظار.

۹- شفاف سازی معیارها و ملاک‌های ارزشیابی و اعلام آن در ابتدای هر سال به کارکنان و ارزیابی عملکرد کارکنان براساس شاخص‌های تعیین شده. ۱۰- آگاهی نسبی مدیران و مسؤولان نسبت به مسائل و مشکلات خاص یا شخصی کارکنان و مساعدت جهت تعدیل و رفع مشکلات با محوریت رازداری و امانت داری

۱۱- برنامه‌ریزی جهت بهره‌برداری حداکثری از اوقات فراغت سربازان وظیفه جهت مهارت‌آموزی به گونه‌ای که توانمندی‌های لازم جهت ورود به عرصه کسب و کار و زندگی اجتماعی در ایشان ایجاد گردد.

۱۲- ترویج سبک زندگی سالم اعم از گرایش به ورزش، مطالعه و فعالیت‌های گروهی در بین سربازان جهت تامین بهداشت روانی ایشان.

برآمد

به‌طور کلی رضایت شغلی نتیجه ادراکات کارکنان است که در محتوا و زمینه شغلی و آن چیزی که برای کارکنان سودمند است فراهم می‌کند. رضایت شغلی یک احساس مثبت یا متبوع است که پیامد توجه به تجربه و عملکرد فرد است. این حالت و احساس مثبت کمک زیادی به سلامت فیزیکی و روانی افراد می‌کند و از نظر سازمانی سطح بالایی رضایت شغلی منعکس کننده جو سازمانی بسیار مطلوبی است که منجر به جذب و بقای کارکنان می‌شود. لذا با بررسی و مطالعه هر یک از متغیرهای فوق بر روی کارکنان وظیفه می‌توان میزان اثر بخشی هر یک را سنجش نموده و جهت برطرف نمودن موانع موجود برنامه‌ریزی‌های لازم از طریق رویکردهای روش تحقیق کیفی صورت داد. همچنین با افزایش میزان رضایت شغلی می‌توان از رفتارهای ناپهنجاری همچون پدیده فرار از خدمت، اهمال کاری، عدم تعهد و مسؤولیت‌پذیری و احساس عدم تعلق سازمانی و اجتماعی کاست.

منابع و مأخذ:

- ۱- اثر رضایت شغلی بر ترک شغل از طریق رفتارهای کاری هنجارشکنانه فردی و سازمانی دکتر سعید مرتضوی، علیرضا رجایی پورمیبیدی، مجله دانشگاه علوم پزشکی قزوین، شماره ۶۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۲- بررسی برخی عوامل اجتماعی مؤثر بر فساد اداری منصور حقیقیان، سمیه کریمی زاده، جواد نظری
- ۳- فصلنامه جامعه شناسی کاربردی، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۲۵-۱۴۲
- ۴- بررسی رضایت شغلی و وضعیت ماندگاری نیروهای انسانی در شرکت های

- ۴- پیمانکاری ساختمانی (دکتر نجفی) ماهنامه پیام آبادگران، شماره ۳۰۲، آذر ۱۳۹۱، صص ۴۰-۴۸
- ۵- دهقان، صمد فتحی، سمیه گرجامی، حسین ولی و نند زمانی فصلنامه مطالعات مدیریت (بهبود و تحول)، شماره ۶۷، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۹۷-۱۰۵
- ۵- بررسی علل غیبت و فرار از خدمت کارکنان وظیفه (مطالعه موردی فرماندهان نظامی استان کرمان)
- ۶- وحید عضدی، یوسف سالاری، فصلنامه منابع انسانی ناجا، سال هشتم، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۹۲، صص ۷۷-۹۶

علل ناسازگاری کارکنان وظیفه در محیط‌های خدمت

اداره کل پیشگیری از جرم و عفو و بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح
به قلم: شهرام معظمی



می‌دهند. عده‌ای هنجارهای سازمانی را به راحتی پذیرفته و خود را با آن تطبیق می‌دهند، ولی تعدادی دیگر، بنابر دلایل متعدد، از قوانین سازمانی، تبعیت لازم را ندارند و به عنوان فرد ناسازگار شناخته می‌شوند، این گروه با توجه به وضعیت شخصیتی، روانی و خانوادگی نمی‌توانند خود را با هنجارهای خدمتی وفق دهند و عمدتاً اقدام به غیبت، پرخاشگری، تمارض و برهم زدن نظم

براین اساس، عدم تطابق رفتار کارکنان وظیفه با هنجارهای محیط خدمتی و عدم نظارت بر کنترل این گونه رفتارها، احتمال ارتکاب بزه از سوی آنان متصور است، بنابر این در این مطلب سعی بر آن شده است که علت ناسازگاری کارکنان وظیفه مشخص شود. هنگامی که مشمولان خدمت سربازی به پادگان اعزام می‌شوند، در برابر وضعیت جدید، رویکردهای متفاوتی از خود نشان

یکی از بارزترین مشکلات سازمان‌ها، وجود افراد ناسازگار و ناراضی، در محیط‌های خدمتی است. این گونه افراد نسبت به هنجارهای سازمانی بی‌اعتنا هستند و برنامه‌های اداره متبوع را مخدوش می‌کنند. نیروهای مسلح که یکی از مهم‌ترین سازمان‌های داخلی کشور محسوب می‌شود، بعضاً شاهد وجود چنین افرادی در بین کارکنان وظیفه تحت امر خود هستند.

می‌کنند و یا در سطح بالاتری، مرتکب جرایمی مانند ترک پست، تخریب، لغو دستور مافوق و نهایتاً اقدام به فرار از خدمت می‌نمایند.

وجود دو عامل بر ناسازگاری سربازان وظیفه موثر است:

۱- عوامل درون سازمانی؛ مانند امکانات یگان، ارتباط سرباز با فرماندهان و سایر سربازان، نحوه‌ی تکریم سربازان وظیفه، نوع آموزش، سختی شغل و....

۲- عوامل برون سازمانی؛ مانند مشکلات خانوادگی، اقتصادی، مسایل فرهنگی، عوامل روانی و....

با توجه به این که مسوولیت تغییرات عوامل برون سازمانی از عهده‌ی یگان خدمتی خارج است، فرماندهان یگان‌ها بایستی تمام تلاش خود را برای رفع مشکلات درون سازمانی کارکنان وظیفه بکار بندند. که در این مبحث به چهار موضوع اساسی اشاره می‌شود.

۱- امکانات محل خدمت:

شرایط کاری و محیط کار، تأثیر فراوانی بر عملکرد سربازان وظیفه دارد. چنانچه در یک پادگان، کیفیت آسایشگاه، لباس و پوشاک و تغذیه مناسب و امکانات تفریحی ورزشی برای اوقات فراغت مهیا باشد، سربازان به محیط کاری خود علاقه‌مند می‌گردند و اگر به هر دلیلی از امکانات و شرایط مطلوب و استاندارد کاسته شود، عامل ناخوشایندی محیط خدمت را فراهم می‌سازد. به عنوان مثال، چنانچه محل پست‌های نگهبانی از نظر سرمایش و گرمایش مطلوب باشد، تأثیر مستقیمی در نحوه انجام پست نگهبانی دارد. در نهایت به هر میزان که امکانات خدمتی مهیا باشد، جذابیت محیط کار، باعث سازگاری و علاقه‌مندی بیشتر کارکنان وظیفه خواهد شد.

توجه به ظرفیت درونی یکی از صحیح‌ترین روش‌های سپردن مسوولیت به سربازان وظیفه است.

۲- برخورد فرماندهان: یکی از روش‌های اساسی برای علاقه‌مندی سربازان وظیفه به محیط کار خود، برخورد کیفی فرماندهان و نحوه عملکرد مثبت آنان در محیط‌های پادگانی است. نظر به اینکه اکثر سربازان وظیفه در سنین پایین به خدمت فرا خوانده می‌شوند، در این مقطع بیشتر نیازمند توجه دیگران هستند، چنانچه این توجه توسط افراد مهم و تأثیر گذار مانند فرماندهان صورت پذیرد، امید در دل آنان موج خواهد زد، یعنی فرمانده بتواند به صورت حرفه‌ای، مانند پدری مهربان و قاطع نقش آفرینی کند و عملکرد او جنبه‌ی حمایتی داشته باشد تا امنیت را در دل سرباز جوان متبلور سازد.

۳- نوع وظیفه محول شده: توجه به ظرفیت درونی یکی از صحیح‌ترین روش‌های سپردن مسوولیت به سربازان وظیفه است. در این خصوص بایستی ویژگی‌های جسمی و روانی سربازان در نظر گرفته شود. هنگامی که فرد از شرایط مناسب برای انجام مأموریت‌ها برخوردار است، جواز تحویل سلاح، مهمات و تجهیزات معقول است. در بخش بعدی، افرادی که توانمندی انجام کارهای خاص را ندارند شناسایی شوند تا از به کارگیری در کارهای حساس و سپردن تجهیزات نظامی به

آنان جلوگیری گردد و از کسانی که به هر نحوه، دارای ناراحتی و یا تألم روحی هستند تفقد به عمل آید و در رفع نگرانی آنان برآییم.

۴- آموزش حرفه‌ای: دریگان‌های نظامی سازگار شدن افراد، نیازمند صرف زمان زیاد در آموزش‌های هدفمند است. هر چقدر که مدت آموزش و یادگیری در بدو ورود خدمت با کیفیت انجام پذیرد، ساختار شکنی و مقاومت در برابر دستورات و قوانین کمتر است. آموزش سربازان وظیفه، می‌تواند حول سه محور باشد. اول آموزش‌های نظامی، سلاح شناسی، تیراندازی، آشنایی با رژه، ورزش‌های خاص و.... دوم آموزش‌هایی حول محور عقیدتی و فرهنگی که توانایی تبلور معنویت را در دل جوانان، داشته باشد. سوم آموزش مهارت‌های زندگی به سبک زندگی ایرانی اسلامی، خودشناسی، روانشناسی و برنامه‌ریزی شغلی و معیشتی توسط افراد متخصص.

نتیجه: اینکه تدوین برنامه‌ریزی در یگان‌های نیروهای مسلح به خاطر تفاوت در نوع مأموریت و میزان نیرو و پرداخت متفاوت بودجه سالانه به صورت مشترک، کار پیچیده‌ای است و فرماندهان بایستی با تدبیر نسبت به برنامه‌ریزی و شناسایی میزان استعداد و امکانات موجود یگان خدمتی اقدام نمایند. برنامه‌ریزی کلان یگانی باید بر آن باشد که از امکانات و ظرفیت‌های موجود به میزان حداکثر استفاده نماید و در کنار وظایف محول، سیاست‌های عدم تبعیض، جبران کمبود امکانات، توجه به مشکلات سربازان وظیفه، عدم سخت‌گیری بیش از اندازه، و سپردن مسوولیت در حد توان افراد، در دستور کار قرار گیرد.

آرای وحدت رویه

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

۱۳۹۴/۶/۱۸-۱۱۰/۱۵۲/۸۸۱۸
رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۲
- ۱۳۹۴/۵/۶ هیأت عمومی دیوان
عالی کشور با موضوع توقف اجرای
حکم با درخواست اعاده دادرسی

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه‌ی ردیف ۱۲/۹۴ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۴/۵/۶ به ریاست حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و حضور حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدابراهیم رئیسی دادستان کل کشور و شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده درخصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه‌ی قضایی شماره ۷۴۲ - ۱۳۹۴/۵/۶ منتهی گردید

ب: گزارش پرونده

با احترام معروض می دارد: براساس محتویات پرونده‌های کلاسه ۳۹۰۲ و ۱۲۶۲ شعب سی و چهارم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در نحوه اعمال تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اختلاف استنباط از قانون، آراء مختلف صادر شده است که جریان امر به طور خلاصه ذیلاً منعکس می شود: الف - طبق محتویات پرونده‌ی کلاسه‌ی

۳۹۰۲ شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور، آقای (ن. ک) به اتهام ارتکاب قتل عمدی و شرکت در نزاع دسته جمعی تحت تعقیب قرار گرفته است. پس از صدور کیفرخواست در شعبه هفتاد و یکم دادگاه کیفری استان تهران محاکمه و از شرکت در نزاع تبرئه شده و به علت ارتکاب قتل عمدی به قصاص نفس محکوم گردیده است. این رأی در شعبه یازدهم دیوان عالی کشور تأیید شده ولی در مرحله استیذان تنفیذ نشده است. در تعقیب قضیه، پرونده در شعبه هفتاد و چهارم دادگاه کیفری استان تهران دوباره مورد رسیدگی واقع شده و متهم از حیث قتل عمدی به قصاص نفس محکوم و از جهت شرکت در نزاع دسته جمعی منتهی به قتل تبرئه شده است و شعبه یازدهم دیوان عالی کشور در مقام تجدیدنظر، آن را تأیید و ریاست محترم قوه قضاییه نیز با اجرای قصاص موافقت فرموده اند. ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و بند ۷ ماده‌ی ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری از حکم محکومیت خود درخواست اعاده دادرسی کرده است و درخواست او از سوی دادستان محترم عمومی و انقلاب تهران به انضمام پرونده ماهوی به دیوان عالی کشور ارسال و در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۹ به شعبه سی و چهارم ارجاع شده است. هیأت شعبه در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۶ تشکیل و پس از قرائت گزارش عضو ممیز و بررسی اوراق پرونده، درخصوص موضوع مشاوره نموده و چنین مرقوم داشته اند: چون پرونده معدّ صدور رأی

است اعمال تبصره‌ی ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری ضروری تشخیص داده نمی شود و به شرح زیر رأی می دهد:

«درخواست اعاده دادرسی آقای (ن. ک) از دادنامه شماره‌ی ۸۹ - ۱۳۸۸/۶/۳۱ شعبه ۷۴ دادگاه کیفری استان تهران که بر قصاص نفس او به اتهام قتل عمدی مرحوم (ع. س) صادر گردیده و قطعیت یافته، موجه و در خور پذیرش نیست، زیرا نامبرده جهات درخواست را بند ۷ ماده‌ی ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ذکر کرده است، لکن قطع نظر از اینکه بند ۷ ماده‌ی ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به موجب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ که از ۱۳۹۴/۴/۱ لازم الاجراء گردیده نسخ شده، اصولاً تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ راجع به شرایط دفاع می باشد که مشابه آن در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ وجود داشته و وکلای محکوم علیه در دادگاه مسأله دفاع را مطرح کرده که مورد قبول دادگاه قرار نگرفته است، بنا به مراتب، درخواست مردود اعلام می گردد.»

ب - برابر مندرجات پرونده کلاسه ۱۲۶۲ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور، آقای (م. ش) براساس شکایت آقای (د. ن) طی دادنامه شماره‌ی ۲۰۲۵۰ مورخ ۱۳۹۱/۳/۲۰ شعبه ۱۰۶ دادگاه عمومی جزایی اصفهان به اتهام سرقت، بزهدکار تشخیص داده شده و به استناد

ماده‌ی ۶۵۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ علاوه بر رد مال، به تحمل شش ماه حبس و بیست ضربه شلاق تعزیری محکوم شده است. شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان طی دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۶۰۲ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ آن را تأیید کرده است. درخواست اعاده دادرسی محکوم علیه برای بار اول، به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۴۷۲۷ - ۱۳۹۳/۱۲/۴ شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور مردود اعلام شده است. وکیل محکوم علیه برای دومین بار با استناد به بند ۶ ماده‌ی ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری درخواست اعاده دادرسی تقدیم داشته که در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۱۱ مجدداً به شعبه سی و هفتم دیوان عالی کشور ارجاع شده است. هیأت شعبه در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱ بدون نیاز به بررسی ماهیت موضوع، فرم تهیه شده برای دستور توقف موضوع تبصره‌ی ماده‌ی ۴۷۸ را به شرح ذیل تکمیل و پس از امضاء، تصویر آن را به انضمام نامه‌ی شماره‌ی ۲۰۲۸۸ - ۱۳۹۴/۴/۳ به شعبه ششم دادگاه کیفری شهرستان اصفهان (جانشین شعبه ۱۰۶ عمومی جزایی) ارسال کرده اند.

«تصمیم شعبه»

«نظر به اینکه نسبت به دادنامه شماره‌ی ۴۰۱۶۰۲ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ صادر شده از شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر اصفهان از سوی وکیل آقای (م. ش) درخواست اعاده دادرسی به عمل آمده است و با توجه به مجازات مندرج در حکم که از نوع مجازات‌های موضوع تبصره‌ی ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ به حساب می‌آید، لذا مستنداً به تبصره‌ی ماده مرقوم، دستور توقف اجرای حکم شلاق مندرج در رأی فوق‌الذکر تا تعیین تکلیف بعدی صادر می‌شود. مقرر می‌دارد دفتر فوراً دستور شعبه به اجرای احکام مرجع مربوط ارسال شود.»

چهار روز بعد، یعنی در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۸ هیأت شعبه ماهیت موضوع را بررسی کرده و پس از قرائت گزارش عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده مشاوره نموده و طی دادنامه شماره‌ی ۲۰۱۵۸ - ۱۳۹۴/۴/۸ درخواست اعاده دادرسی

را به شرحی که عیناً منعکس می‌شود مردود اعلام کرده‌اند:

«رأی شعبه»

«مطابق آراء پیوست لایحه مستدعی اعاده دادرسی صرفاً آقای (م. ش) به اتهام سرقت از منزل شاکی، متهم و محکومیت یافته و در مورد سایر افراد و شرکاء جرم که با تصمیمی اتخاذ نشده یا در جریان رسیدگی منتهی به قرار منع تعقیب گردیده و با کیفیت موصوف ایراد عدم رعایت تناسب با بند ۶ ماده‌ی ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری منطبق نبوده و مستند به مفهوم مخالف ماده‌ی ۴۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ درخواست مطروحه محکوم به رد است.» همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید طبق مندرجات دادنامه شماره‌ی ۷۰۰۱۳۰ - ۱۳۹۴/۴/۶ شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور، شعبه مرجع اولیه، پرونده اول را مورد مطالعه قرار داده و چون معدّ صدور رأی تشخیص گردیده است، اعمال تبصره‌ی ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری اخیرالتصویب را لازم ندانسته و با توجه به مطاوی آن، رأساً مبادرت به صدور رأی نموده است، ولی در پرونده شعبه سی و هفتم به شرح مذکور در فوق صرفاً با توجه به نوع مجازات مندرج در حکم، بدون در نظر گرفتن ماهیت قضیه، بدو، دستور توقف اجرای حکم شلاق را صادر و تصویر آن را در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۳ به دادگاه مربوطه ارسال کرده، سپس تقاضای اعاده دادرسی را هم در ۱۳۹۴/۴/۸ طی دادنامه ۲۰۱۵۸ مردود اعلام کرده‌اند و چون با این ترتیب در نحوه اعمال مقررات تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، با استنباط مختلف، رویه متفاوت اتخاذ کرده‌اند؛ لذا برای رفع تشنگ آراء، طرح موضوع را مستنداً به ماده‌ی ۴۷۱ همین قانون برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا دارد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور - حسین مختاری

ج: نظریه دادستان کل کشور

«تأیید رأی شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور»

د: رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۲ - ۱۳۹۴/۵/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

غایت و هدف قانون‌گذار از وضع تبصره اصلاحی ذیل ماده‌ی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ این است که احکامی که پس از اجراء، قابل تدارک و جبران نیست و نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی شده قبل از حصول نتیجه تقاضا موقتاً به موقع اجراء گذارده نشود. بر این مبنا و با توجه به قابلیت اجرای احکام قطعی کیفری، شعبه دیوان عالی کشور برای صدور دستور توقف اجرای حکم ابتدا باید درخواست را بررسی و ملاحظه و چنانچه نظر اعضای شعبه بر رد درخواست باشد صدور دستور توقف اجرای حکم امر بی‌فایده و لغوی است و به این جهت صدور این دستور در چنین مواردی به دلالت عقلی موافق مقصود قانون‌گذار نبوده و موضوعاً از شمول حکم مقرر در تبصره‌ی مذکور خارج است. بر این اساس، رأی شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد صائب و موجه تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ برای شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

۱۳۹۴/۹/۸ - ۱۱۰ / ۱۵۲ / ۸۹۵۹

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع قابلیت فرجام‌خواهی احکام اعدام متهمان به ارتکاب جرایم موادمخدر در دیوان عالی کشور

الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه‌ی ردیف ۲۲/۹۴ رأس ساعت ۹ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۴/۸/۵ به ریاست حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین

جناب آقای حسین کریمی رییس دیوان عالی کشور و حضور حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید ابراهیم ریسی دادستان کل کشور و شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ی ۷۴۳-۱۳۹۴/۸/۵ منتهی گردید.

الف) گزارش پرونده

احتراماً معروض می دارد: براساس تصاویر دادنامه های پیوست، در مورد امکان رسیدگی فرجامی نسبت به احکام محکومیت موضوع ماده ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب سال ۱۳۷۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام بین شعب سیزدهم و چهل و هشتم دیوان عالی کشور با اختلاف استنباط از مقررات قانونی، آراء متفاوت صادر شده است که به عنوان نمونه دادنامه های صادر شده در پرونده های ۷۳۰۰۰۴۱ و ۷۲۰۰۰۴۵ آن شعب عیناً به شرح ذیل منعکس و یادآور می شود که در پرونده شعبه محترم سیزدهم مطلب دیگری غیر از آنچه که نقل می شود یافت نشد. در این پرونده که به صدور دادنامه ۷۳۰۰۲۳۹-۱۳۹۴/۶/۲۹ منتهی شده است مرقوم داشته اند:

نظر به اینکه قبل از لازم الاجراء شدن قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، نحوه قطعیت احکام صادره در خصوص جرایم مربوط به مواد مخدر و اجرای آن و چگونگی رسیدگی مجدد، تماماً به ترتیب مذکور در ماده ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده است و تسری اثر حقوقی نسخ این ماده به موجب ماده ی ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲،

صرفاً نسبت به احکامی می باشد که پس از لازم الاجراء شدن قانون مذکور صادر می گردد، لذا کلیه احکام قبل از آن با استناد به ماده ی ۹ قانون آیین دادرسی مدنی که قابل استناد در امور کیفری به لحاظ عدم وجود مقررات مغایر می باشد، تابع قانون مجری در زمان صدور حکم بوده و حکم مقرر در ماده ی ۳۲ قانون یاد شده مبنی بر تأیید حکم اعدام از سوی دادستان کل کشور یا رییس دیوان عالی کشور مساوی تجدیدنظرخواهی (فرجام خواهی) مندرج در ماده ی ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیست زیرا در تجدیدنظرخواهی الزاماً باید تجدیدنظرخواه وجود داشته باشد و نسبت به رأی تجدیدنظرخواهی کند، به علاوه در مهلت قانونی باشد که چنین ساز و کاری در ماده ی ۳۲ مذکور نیست، لذا نحوه قطعی شدن آراء صادره قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ باید با همان ترتیب مقرر در ماده ی ۳۲ باشد؛ فلذا بنا به استدلال پیش گفته، موضوع قابل طرح و رسیدگی در دیوان عالی کشور نمی باشد. بدیهی است حق محکوم علیه از حیث اعمال ماده ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و تکلیف مراجع مندرج در ماده، شامل دادستان کل کشور و یار رییس دیوان عالی کشور محفوظ است. پرونده به دادگاه صادر کننده حکم اعاده می گردد تا به شرح فوق اقدام نمایند.

شعبه چهل و هشتم دیوان عالی کشور در پرونده کلاسه ۷۲۰۰۰۴۵ این شعبه به درخواست فرجامی آقای (ب.ف) با وکالت آقای (ص.ف) نسبت به دادنامه ۴۱۰-۲۵۵-۱۳۹۴/۲/۳۱ شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تبریز مبنی بر محکومیت فرجام خواه به اعدام با یک درجه تخفیف و مصادره اموال ناشی از جرم به علت نگهداری ۲۳۴/۹ گرم هروئین و شیشه که به استناد بند ۶ ماده ی ۱۸ اصلاحی قانون مبارزه با مواد مخدر و رعایت ماده ی ۳۸ همان قانون صادر شده است، رسیدگی و طی دادنامه ی ۲۰۱۰۹-۱۳۹۴/۶/۳ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده است:

با توجه به محتویات پرونده و جهات و کیفیات

منعکس و ملاحظه اظهارات و اقرار اولیه آقای (ب.ف) در ارتباط با نحوه کشف و ضبط مواد صورت جلسه توزین آزمایش مواد و استدلال دادگاه در رأی صادره و اینکه در اعتراض آقای (ص.ف) به وکالت از نامبرده ایراد مؤثری که نقض دادنامه را ایجاب نماید مطرح نگردیده، لذا با رد درخواست وکیل مدافع محترم، حکم صادره مستنداً به بند الف ماده ی ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی آن ابرام می گردد و با پیشنهاد یک درجه تخفیف در مجازات نامبرده با عنایت به جوانی و کشف و ضبط کل مواد قبل از توزیع در سطح جامعه موافقت که می بایست موضوع از طریق کمیسیون عفو و بخشودگی پیگیری شود.

با عنایت به موارد اعلام شده، هر چند مستندات قانونی مذکور در دادنامه های شعب سیزدهم و چهل و هشتم متفاوت هستند، اما چون اعضای محترم شعبه چهل و هشتم علی رغم صدور حکم محکومیت های موضوع درخواست فرجام در زمان اعتبار قانونی ماده ی ۳۲ قانون مبارزه با مواد مخدر، این قبیل محکومیت ها را قابل رسیدگی فرجامی دانسته ولی اعضای محترم شعبه سیزدهم به اعتبار قانون حاکم زمان صدور حکم (ماده ی ۳۲ مرقوم) و قطعیت آن ها، رسیدگی و اظهار نظر نسبت به این قبیل موارد را کماکان در عهده رییس محترم دیوان عالی کشور و دادستان محترم کل کشور می دانند، لذا نتیجتاً اختلاف استنباط از قانون در صدور آراء مورد بحث، حادث شده است و از این حیث مستنداً به ماده ی ۲۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست دارد.

حسین مختاری - معاون قضایی دیوان عالی کشور (ب) نظریه دادستان کل کشور

«در خصوص جلسه مورخ ۱۳۹۴/۸/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع رسیدگی به پرونده وحدت رویه ردیف ۲۲/۹۴ نظر خود را جهت استحضار حضرت عالی و قضات محترم حاضر در جلسه به شرح ذیل معروض می دارد: شعبه سیزدهم دیوان عالی کشور در دادنامه ی

شماره‌ی ۷۳۰۰۲۳۹ - ۱۳۹۴/۶/۲۹ مرقوم داشته‌اند:

نظر به اینکه قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، نحوه قطعیت احکام صادره در خصوص جرایم مربوط به مواد مخدر و اجرای آن و چگونگی رسیدگی مجدد، تماماً به ترتیب مذکور در ماده‌ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده است و تسری اثر حقوقی نسخ این ماده به موجب ماده‌ی ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲، صرفاً نسبت به احکامی می‌باشد که پس از لازم‌الاجرا شدن قانون مذکور صادر می‌گردد، لذا کلیه احکام قبل از آن با استناد به ماده‌ی ۹ قانون آیین دادرسی مدنی که قابل استناد در امور کیفری به لحاظ عدم وجود مقررات مغایر می‌باشد، تابع قانون مجری در زمان صدور حکم بوده و حکم مقرر در ماده‌ی ۳۲ قانون یاد شده مبنی بر تأیید حکم اعدام از سوی دادستان کل کشور یا رییس دیوان عالی کشور مساوی تجدیدنظرخواهی (فرجام‌خواهی) مندرج در ماده‌ی ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیست زیرا در تجدیدنظرخواهی الزاماً باید تجدیدنظرخواه وجود داشته باشد و نسبت به رأی تجدیدنظرخواهی کند، به علاوه در مهلت قانونی باشد که چنین ساز و کاری در ماده‌ی ۳۲ مذکور نیست، لذا نحوه قطعیت شدن آراء صادره قبل از ۱۳۹۴/۴/۱ باید با همان ترتیب مقرر در ماده‌ی ۳۲ باشد؛ فلذا بنا به استدلال پیش گفته، موضوع قابل طرح و رسیدگی در دیوان عالی کشور نمی‌باشد، بدیهی است حق محکوم علیه از حیث اعمال ماده‌ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و تکلیف مراجع مندرج در ماده، شامل دادستان کل کشور و یا رییس دیوان عالی کشور محفوظ است. پرونده به دادگاه صادرکننده حکم اعاده می‌گردد تا به شرح فوق اقدام نمایند.

شعبه چهارم و هشتم دیوان عالی کشور طی دادنامه ۲۰۰۱۰۹ - ۱۳۹۴/۶/۳ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم کرده است:

با توجه به محتویات پرونده و جهات و کیفیات منعکس و ملاحظه اظهارات و اقاریر اولیه آقای (ب.ف) در ارتباط با نحوه کشف و ضبط مواد صورتجلسه توزین آزمایش مواد و استدلال دادگاه در رأی صادره و اینکه در اعتراض آقای (ص.ف) به وکالت از نامبرده ایراد موثری که نقض دادنامه را ایجاب نماید مطرح نگردیده، لذا با رد درخواست وکیل مدافع محترم، حکم صادره مستنداً به بند الف ماده‌ی ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی آن ابرام می‌گردد و با پیشنهاد یک درجه تخفیف در مجازات نامبرده با عنایت به جوانی و کشف و ضبط کل مواد قبل از توزیع در سطح جامعه موافقت که می‌بایست موضوع از طریق کمیسیون عفو و بخشودگی پیگیری شود.

بنا به مراتب، سخن و بحث در احکام محکومیت قطعی شده با رعایت ماده‌ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب سال ۱۳۷۶ و احکام محکومیت صادره بعد از تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱ نمی‌باشد، بلکه منظور و موضوع بحث، فقط احکام محکومیت اعدامی است که قبل از تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱ صادر گردیده، لکن قطعی نشده است. نظر به اینکه طبق ماده‌ی ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ ماده‌ی ۳۲ قانون مذکور نسخ صریح گردیده است و هر رسیدگی فرع بر صلاحیت است و اگر دیوان عالی کشور صالح به رسیدگی نباشد، دادگاه تجدیدنظر استان نیز صالح به رسیدگی نیست، رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور هم با توجه به نسخ ماده‌ی ۳۲ قانون مارالذکر، حق رسیدگی ندارند و ماده‌ی ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ نیز اشاره‌ای به مرجع صالح ندارد و اکنون طبق ماده‌ی ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ اینگونه احکام محکومیت قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است و برابر بند الف ماده‌ی ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ قوانین مربوط به تشکیلات و صلاحیت نسبت به جرایم سابق بر وضع قانون فوراً اجرا می‌شود، رأی شعبه چهارم و هشتم دیوان عالی کشور را درست و قابل تأیید می‌دانم.»

ج) رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۳- ۱۳۹۴/۸/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

آنچه که در ماده‌ی ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و... آمده، نظارت و رسیدگی یک‌جانبه‌ای بود که حتی بدون درخواست محکوم به اعدام از سوی رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور اعمال می‌گردید و کیفیت رسیدگی اصولاً قابل قیاس با چگونگی تجدیدنظرخواهی از احکام نبود. نظر به اینکه ماده‌ی ۳۲ قانون یاد شده مطابق ماده‌ی ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری صریحاً نسخ شده و قابلیت اجرا ندارد و بر اساس قانون منسوخ نمی‌توان اقدامی معمول داشت و با توجه به صدر و ذیل ماده‌ی ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که مشعر بر اجرای قوانین شکلی و تشریفاتی در خصوص قضایایی است که سابق بر تصویب آن‌ها مطرح شده و در جریان رسیدگی است (و عطف به ماسبق شدن این قوانین راجع به متهمان است) و نظر به اینکه احکام اعدام متهمان به ارتکاب جرایم مواد مخدر، به لحاظ عدم قطعیت قابلیت اجرا ندارد و با عنایت به اینکه ماده‌ی ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری آراء صادر شده درباره جرایمی را که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات است علی‌الاطلاق قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور دانسته و موجبی وجود ندارد که احکام اعدام متهمان مذکور را از شمول حکم عام و کلی این ماده مستثنی بدانیم، بنا به مراتب، به نظر اکثریت قاطع اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، احکام یاد شده قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است و رأی شعبه ۴۸ دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی مطابق ماده‌ی ۴۷۱ قانون اخیرالذکر برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع لازم‌الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

ابلاغ اوراق قضایی از طریق پست الکترونیکی معتبر و کافی است

سؤال: با توجه به اینکه در سیستم مدیریت پرونده (cms) ثبت نتیجه‌ی ابلاغ اوراق قضایی ضروری دانسته شده است و با عنایت به رویکرد قوه قضائیه مبنی بر دادرسی الکترونیکی و در نتیجه گسترش طریقه‌ی ابلاغ اوراق قضایی با پیش‌بینی آن در ماده‌ی ۶۵۵ الحاقیه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲، آیا ثبت نتیجه ابلاغ توسط کارمندان ذی‌سمت در واحد ابلاغ و رؤیت آن از ناحیه‌ی دادگاه بدون ملاحظه‌ی گواهی ابلاغ شده‌ی مأمور ابلاغ، کافی جهت احراز ابلاغ صحیح قانونی می‌باشد یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۳/۱۰/۲۱ - ۷/۹۳/۲۵۴۸

پاسخ: صراحت ماده‌ی ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ابلاغ اوراق قضایی از طریق پست الکترونیکی را معتبر و کافی دانسته است؛ لذا در صورتی که با رعایت تبصره‌ی ۳ همان ماده و مفاد ماده‌ی ۶۵۶ و تبصره‌ی آن، صحت امضای الکترونیکی و اعتبار آن با رعایت تمهیدات امنیتی پیش‌بینی شده در مواد مذکور محرز گردد، جهت احراز ابلاغ صحیح و قانونی کافی می‌باشد. با این حال، تعیین چگونگی ابلاغ الکترونیکی اوراق قضایی منوط است به تصویب آیین‌نامه اجرایی مربوط از سوی رئیس محترم قوه قضائیه که مطابق قسمت اخیر تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۶۵۵

قانون یاد شده، می‌باید توسط شورای راهبردی دادرسی الکترونیکی (موضوع ماده‌ی ۶۴۹) تهیه شود.

تاریخ مرگ مغزی، تاریخ فوت محسوب می‌شود

سؤال: فردی که دچار مرگ مغزی شده تا زمانی که به دستگاه تنفس مصنوعی وصل است تنفس و ضربان قلب وی برقرار و به محض جدا نمودن فرد از دستگاه مذکور فعالیت قلب و تنفس وی قطع خواهد شد. با عنایت به مطالب فوق‌الذکر برای فردی که به دنبال تصادف و با تشخیص متخصصین و تأیید پزشکی قانونی دچار مرگ مغزی شده و اولیای دم وی نیز رضایت خود را نسبت به اهدای اعضاء وی اعلام نموده‌اند دو سؤال مطرح است.

۱- بسته به آماده بودن یا نبودن تیم پیوند اعضاء ممکن است از دقایقی بعد از تشخیص مرگ مغزی تا چند روز بعد از آن عمل پیوند انجام و فرد از دستگاه جدا و به تبع آن فعالیت قلب و تنفس وی قطع شود. حال در صورتی که تشخیص مرگ مغزی در ماه حرام و عمل پیوند عضو و جدا کردن فرد از دستگاه در سایر ایام صورت گیرد، تاریخ فوت وی کدام خواهد بود: زمان تشخیص مرگ مغزی و یا زمان جدا کردن وی از دستگاه؟

۲- در پاره‌ای از موارد که اولیاء دم قصد اهداء

عضو از فرد مورد نظر نداشته لیکن نظر به اینکه بازگشت به حیات بیمارشان غیرممکن است و با توجه به هزینه‌های نگهداری بسیار بالا چنین بیمارانی تقاضای قطع دستگاه را مطرح می‌نمایند آیا این امر با رضایت اولیای دم امکان‌پذیر است؟

نظریه: ۱۳۹۳/۱۰/۲۳ - ۷/۹۳/۲۵۸۷

پاسخ: ۱- تشخیص مرگ، امری مربوط به علوم پزشکی است. چنانچه از نظر علم پزشکی کسی که دچار مرگ مغزی شده، مرده محسوب می‌شود، تاریخ مرگ مغزی، تاریخ فوت وی محسوب شده و سنجش ماه‌های حرام از غیر آن، براساس آن تاریخ محسوب می‌شود.

۲- چنانچه مطابق تبصره‌ی ۱ ماده واحده قانون پیوند اعضاء بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است مصوب ۱۳۷۹ و تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور فوت، مسلم باشد، اجابت درخواست خانواده متوفی منع قانونی ندارد.

صدور حکم آزادی مشروط منوط به پرداخت جزای نقدی نمی‌باشد

سؤال: ۱- زندانیانی که دارای تعدد محکومیت بوده و با آزادی مشروط محکومیت اولیه آنها موافقت می‌گردد، شروع محکومیت ثانویه از چه تاریخی می‌باشد؟

۲- زندانیانی که با آزادی مشروط آنها موافقت

می‌گردد و مرجع قضایی اعلام می‌نماید در صورت واریز و یا استهلاک جزای نقدی آزاد شوند، تاریخ محاسبه جزای نقدی چه زمانی می‌باشد؟

نظریه: ۱۳۹۳/۱۰/۲۸-۷/۹۳/۲۶۴۵

پاسخ: ۱- نظر به اینکه دستور (حکم) آزادی مشروط به محض صدور، قابل اجراء می‌باشد، بنابراین محکومیت ثانوی محکوم علیه (حبس) از تاریخ صدور حکم آزادی مشروط، شروع و با رعایت مقررات مربوطه مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

۲- اولاً: مقنن در ماده‌ی ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شرایط برخورداری از آزادی مشروط را تصریح نموده و اشاره‌ای به جزای نقدی در مجازات حبس توأم با جزای نقدی ندارد، بنابراین نمی‌توان صدور حکم به آزادی مشروط را منوط به پرداخت جزای نقدی نمود؛ زیرا پس از صدور حکم آزادی مشروط ممکن است محکوم علیه با استفاده از برخی مقررات، مانند تقسیط جزای نقدی در جرایم موضوع قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر طبق تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۱ این قانون، با تحمل حبس بدل از جزای نقدی و یا پرداخت آن بتواند از حکم صادر شده در خصوص آزادی مشروط بهره‌مند شود.

ثانیاً: صدور حکم آزادی مشروط و تعلیق آزادی محکوم، به پرداخت جزای نقدی نیز صحیح نیست؛ ولی چنانچه محکوم علیه استطاعت پرداخت جزای نقدی مورد حکم را نداشت، به علت عجز از پرداخت جزای نقدی به دستور دادگاه در بازداشت می‌ماند.

ثالثاً: با توجه به پاسخ بندیک، محاسبه بازداشت بدل از جزای نقدی، از تاریخ صدور حکم آزادی مشروط محکوم علیه صورت می‌پذیرد.

ادعای نفی ولد نسبت به طفل متولد شده در زمان زوجیت، که به فرزندى او نیز اقرار شده مسموع نیست

سؤال: فرزندى با شرایط امکان لحوق به پدر از همسر دایمی متولد شده و پدر برای وی شناسنامه اخذ نموده است. حدود هفت سال رفتار پدر نسبت به فرزند قولاً و عملاً به نحوی بوده است که اقرار و اعتراف به فرزند بودن محسوب می‌شود، حالیه بعد از چندین سال پدر مشکوک می‌شود که آیا فرزند از صلب وی می‌باشد یا خیر و اقدام به انجام آزمایش DNA می‌نماید، نتیجه آزمایش حاکی از این می‌باشد که این فرزند نمی‌تواند از صلب این پدر باشد اکنون پدر با استناد نتیجه آزمایش، دعوی نفی ولدرام طرح می‌کند، آیا دعوی نفی او مسموع است؟

نظریه: ۱۳۹۴/۱/۸-۷/۹۴/۱

پاسخ: در فرض مطروحه، با توجه به مواد ۱۱۵۸، ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ قانون مدنی، نظریه اینکه طفل مورد بحث در زمان زوجیت متولد شده و قبلاً هم زوج به ابوت خود و فرزندى طفل اقرار کرده و برای او شناسنامه گرفته و از تاریخ تولد او مطلع بوده است، دعوی نفی ولد از او مسموع نخواهد بود و کلیه تکالیف شرعی و قانونی را در مورد طفل به عهده دارد.

صدور قرار تأمین کیفری نسبت به اشخاص حقوقی مصداق ندارد

سؤال: در موارد مسؤولیت کیفری شخص حقوقی، چه مقامی باید احضار شود و صدور قرار تأمین کیفری چگونه خواهد بود؟

نظریه: ۱۳۹۴/۱/۱۷-۷/۹۴/۵۱

پاسخ: اولاً: شخص حقوقی در صورتی دارای مسؤولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی، به نام و در راستای منافع آن مرتکب جرم شود، بنابراین در صورت وجود دلایل کافی بر توجه اتهام به شخص حقوقی، نماینده قانونی شخص حقوقی، احضار و مدافعات او به نمایندگی از شخص حقوقی، استماع می‌شود.

ثانیاً: با توجه به هدف و فلسفه اصلی صدور «قرار تأمین کیفری»، این امر مختص

اشخاص حقیقی است و درخصوص اشخاص حقوقی، مصداق ندارد، بدیهی است که صدور قرار تأمین خواسته نسبت به اموال شخص حقوقی مطابق مقررات قانونی بلامانع است.

تشدید مجازات شلاق تعزیری به لحاظ تعدد یا تکرار جرم مازاد بر میزان حد، فاقد اشکال است

سؤال: با عنایت با قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، در صورتی که شخص مرتکب تعدد و یا تکرار جرم گردد مجازات تشدید می‌شود و از آنجایی که یکی از مجازات‌های مصرح در قانون، شلاق تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیری می‌باشد و با اعمال قاعده تعدد و تکرار میزان شلاق از میزان حد بیشتر می‌شود، بفرمایید آیا با توجه به اینکه تعزیر در شرع مادون حد می‌باشد، آیا می‌توان بیشتر از میزان حد حکم صادر نمود؟

نظریه: ۱۳۹۴/۱/۱۹-۷/۹۴/۹۱

پاسخ: تشدید مجازات جرایم تعزیری به لحاظ شمول تعدد جرم و مقررات تکرار جرم موضوع مواد ۱۳۴ و ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ صرف نظر از اینکه پس از اعمال این مقررات میزان مجازات چقدر می‌شود، به حکم قانون صورت می‌پذیرد و مجازات شلاق تعزیری نیز مستثنی نشده است. بنابراین، در فرض سؤال، چنانچه با اعمال مقررات تعدد و تکرار، مجازات تشدید شده و تعداد شلاق تعزیری مورد حکم از ۷۴ ضربه هم تجاوز نماید، چون این امر مستنداً به قانون بوده، لذا فاقد اشکال است. ضمناً متذکر می‌گردد که علل مشدده مجازات، نظیر تعدد و تکرار جرم در اصل میزان مجازات جرم تعزیری که کمتر از «حد» است، تغییری ایجاد نمی‌نماید و مجازات اصلی همان است که در قانون آمده است و تشدید مجازات، امری ثانوی و جدای از مجازات اصلی جرم است که به آن اضافه می‌شود.

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی

سازمان قضایی نیروهای مسلح

مأموران راهنمایی و رانندگی در صورتی می‌توانند مدارک رانندگان را مطالبه کنند که شاهد تخلف از سوی راننده باشند یا تحت تعقیب قضایی یا انتظامی باشند

سؤال:

نظر به اینکه وفق ماده‌ی ۹ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی مصوب ۱۳۸۹ که به صراحت قید شده مأموران راهنمایی و رانندگی در صورت تخلف راننده خودرو می‌توانند مدارک را از راننده مطالبه نمایند؛ واز طرفی، برابر ماده‌ی ۱۹ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۸۷ و آیین‌نامه اجرایی ماده‌ی مذکور (ماده‌ی ۱ و تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱) مأموران مربوط مکلف به کنترل مستمر وسایل نقلیه هستند؛ علاوه بر موارد مذکور، وسایل نقلیه عمومی مسافربری و باربری عمومی باید دارای مدارک اختصاصی باشند؛ به عنوان مثال (بارنامه) و کنترل مدارک فوق مستلزم مطالبه مدارک مربوط از سوی مأموران است، لذا اعمال ماده‌ی ۹ قانون رسیدگی به تخلفات مغایر با ماده‌ی ۱۹ قانون بیمه اجباری می‌باشد؛ آیین‌نامه اجرایی آن و صیانت از حقوق مردم و جامعه در تناقض است، تقاضای صدور نظریه مشورتی می‌گردد.

نظریه: ۱۳۹۴/۴/۷-۷/۳۴/۲۱۴۶۱۴

پاسخ:

بنا به صراحت ماده‌ی ۹ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی مصوب ۱۳۸۹/۱۲/۸،

رانندگان موظف هستند هنگام رانندگی گواهینامه، کارت خودرو، بیمه نامه معتبر شخص ثالث و برگ معاينه فنی همراه داشته باشند و در صورت مطالبه مأموران راهنمایی و رانندگی آن را ارائه نمایند. مأموران در صورتی مدارک رانندگان را مطالبه می‌کنند که شاهد تخلف از سوی راننده بوده یا تحت تعقیب قضایی یا انتظامی باشند. بنابراین، با عنایت به تصریح به «بیمه‌نامه» در ماده قانونی مزبور اعمال ماده‌ی ۱۹ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسیله نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۶، منوط به مشاهده تخلف راننده توسط مأموران راهنمایی و رانندگی می‌باشد.

بنا به صراحت ماده‌ی ۱۷ قانون مبارزه با مواد مخدر الحاقی ۸۹/۵/۹، مجازات تکمیلی ماده‌ی مزبور ناظر به حمل و نگهداری یا قاچاق مواد مخدر با هر قصدی به داخل یا خارج کشور است.

سؤال:

آیا مجازات مندرج در ماده‌ی ۱۷ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر اصلاحی ۸۹/۵/۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام، شامل کسانی که در داخل کشور مبادرت به حمل و نگهداری مواد مخدر می‌نمایند

(بدون اینکه قصد خارج کردن مواد را از کشور داشته باشند) هم می‌شود؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، به چه علت این تعمیم مجازات صرفاً به حمل و نگهداری اختصاص می‌یابد و شامل سایر فعالیت‌ها نمی‌شود؟

نظریه: ۱۳۹۴/۴/۷-۷/۳۴/۲۱۴۶۰۴

پاسخ:

بنا به صراحت ماده‌ی ۱۷ قانون مبارزه با مواد مخدر الحاقی ۸۹/۵/۹، مجازات تکمیلی ماده قانونی مزبور ناظر به حمل و نگهداری یا قاچاق مواد مخدر با هر قصدی به داخل یا خارج از کشور می‌باشد؛ اینکه در ماده قانونی مزبور صرفاً به قاچاق اشاره شده است، به این دلیل است که وارد یا خارج نمودن مواد مخدر معمولاً در قالب موارد اشاره شده متصور است. سایر جرایم قاچاق مواد مخدر مشمول ماده قانونی مزبور نمی‌باشد.

اعمال مجازات تکمیلی موضوع ماده‌ی ۷ قانون مبارزه با مواد مخدر، به وسیله دادگاه‌ها در موارد مقرر الزامی است

سؤال:

در اجرای ماده‌ی ۷ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر، با وجود اینکه مجازات جرایم مواد ۴ و ۵ قانون فوق، مطابق قوانین استخدامی نیروهای مسلح مشمول انفصال از خدمات دولتی نیست،

چرا مراتب (با در نظر داشتن مواد ۱۲ و ۱۶ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و اختیارات کمیسیون‌های داخلی آن‌ها) در خصوص محکومان نظامی اعمال نمی‌گردد؟

نظریه: ۱۳۹۴/۴/۷-۷/۳۴/۲۱۴۶۰۴

پاسخ:

اعمال مجازات تکمیلی موضوع ماده‌ی ۷ قانون مبارزه با مواد مخدر به وسیله دادگاه‌ها در موارد مقرر شده در آن ماده الزامی است. همچنین، موضوع برابر قوانین و مقررات مربوط به کمیسیون‌های رسیدگی به تخلفات انضباطی نیروهای مسلح قابل طرح در کمیسیون رسیدگی به تخلفات می باشد.

در جرایم مشهود، بازرسی اشیاء و اشخاص نیاز به اجازه مقام قضایی ندارد

سؤال:

با توجه به ماده‌ی ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴، آیا ورود به منازل، اماکن تعطیل شده و بسته و تفتیش آن‌ها، همچنین بازرسی اشخاص و اشیاء در جرایم مشهود از سوی ضابطان دادگستری بدون اجازه مقام قضایی ممکن است یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۴/۵/۲۷-۷/۳۴/۲۲۴۸۱۵

پاسخ:

با توجه به بند «ث» ماده‌ی ۴۵ و ماده‌ی ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ورود به منازل، اماکن تعطیل و بسته و تفتیش آن‌ها اعم از اینکه جرم مشهود باشد یا غیر مشهود، باید با اجازه موردی مقام قضایی باشد؛ لکن بازرسی اشخاص و اشیاء در جرایم غیر مشهود با اجازه موردی مقام قضایی است و در جرایم مشهود بازرسی اشیاء

و اشخاص نیاز به اجازه مقام قضایی ندارد.

در مواردی که دیه تقسیط می‌شود معیار پرداخت، قیمت زمان پرداخت می‌باشد

سؤال:

در خصوص ماده‌ی ۴۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ابهاماتی به شرح زیر مطرح است که خواهشمند است ارشاد فرمایید:

الف- در پرداخت اقساطی دیه، زمان پرداخت کدام زمان می‌باشد؟ (وقت ادای اولین قسط یا در وقت ادای هریک از اقساط)

ب- چنانچه اقساط در چند سال پرداخت شود و رشد میزان دیه طی سال یا براساس سنوات رخ دهد، دیه چگونه تعیین می‌شود؟

پ - چنانچه میزان دیه اقساطی براساس سنوات افزایش یابد و محکوم علیه ادعای اعسار نسبت به میزان دیه جدید داشته باشد، اجرای احکام چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟

ت- در پرونده‌های قبلی، آیا برابر قانون قبلی عمل شود یا باید از الان محکوم‌له و محکوم علیه دعوت شوند و با تفهیم قانون جدید اقدام گردد؟

نظریه: ۱۳۹۴/۵/۲۷-۷/۳۴/۲۲۴۸۱۱

پاسخ:

الف و ب- در مواردی که دیه تقسیط می‌شود، بنا بر صراحت ماده‌ی ۴۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، معیار پرداخت، قیمت زمان پرداخت می‌باشد. چنانچه در فاصله پرداخت هریک از اقساط دیه، افزایش قیمتی ایجاد شود که معمولاً در اول هر سال افزایش قیمت اعلام می‌شود ملاک پرداخت مابقی اقساط به نسبت

مابقی دیه پرداخت نشده براساس قیمت افزایش یافته می‌باشد، مگر اینکه بر یک مبلغ قطعی بین طرفین توافق ایجاد شده باشد که در این صورت ملاک قیمت توافق شده، می‌باشد. پ- رسیدگی به دادخواست اعسار محکوم علیه با دادگاه صادر کننده رأی می‌باشد و اجرای احکام نسبت به ادعای اعسار وی وظیفه‌ای ندارد.

ت- ملاک پرداخت دیه قبل از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، با عنایت به بخشنامه شماره‌ی ۷/۵۹۰۴-۱۳۸۴/۸/۲۲ قیمت یوم‌الاداء بوده است و از این حیث بین مقررات فعلی و قبلی مغایرتی وجود ندارد.

شاکی می‌تواند به قرار منع پیگرد اعتراض کند و اعلام رضایت وی از موجبات سقوط حق اعتراض نیست

سؤال:

با توجه به ماده‌ی ۱۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، چنانچه شاکی اعلام رضایت کند و متعاقباً از سوی شعبه مربوط به جهت فقد دلیل یا عدم کفایت دلیل و صرف نظر از اعلام رضایت شاکی قرار منع تعقیب صادر شود، آیا شاکی با توجه به اعلام رضایت، حق اعتراض در پرونده دارد یا با اعلام رضایت دیگر سمتی ندارد و نمی‌تواند به قرار منع تعقیب اعتراض کند؟

نظریه: ۱۳۹۴/۵/۲۷-۷/۳۴/۲۲۴۸۱۱

پاسخ:

بنا به صراحت بند «۱» ماده‌ی ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، قرار منع پیگرد، توسط شاکی قابل اعتراض است و اعلام رضایت وی از موجبات سقوط حق اعتراض نمی‌باشد.

در مسیر سبز انتظار فرج

قسمت دوم

مراعات ارزش‌های اخلاقی و پای‌بندی به اخلاق است؛ بنابراین اگر جامعه‌ای یا گروهی از افراد جامعه‌ای از دین رویگردان شوند، ولی به ارزش‌های اخلاقی پای‌بند باشند، آن جامعه با فروپاشی مواجه نمی‌شوند، به عنوان مثال بقای قوم ایرانی و زبان فارسی و فرهنگ و ادب ایرانی محصول این تعهد مردم ایران به آن‌ها در دوران حکومت‌های مهاجم و غاصب مثل خلفای عباسی و مغولان بوده، در حالی که اگر تعهد اخلاقی را هم کنار بگذارید، این امر پیامد بسیار نامطلوبی دارد و جامعه را به سمت سقوط کامل می‌برد. این جاست که مادر سبک زندگی علاوه بر اسلامی واژه ایرانی را هم اضافه می‌کنیم تا تعهد خودمان را در سبک زندگی به زبان و فرهنگ و ادب ایرانی حفظ کنیم.

محبت جهت‌بخش به کارکردهای اخلاقی در سبک زندگی و رفتار اجتماعی اسلامی ایرانی

نیروی محبت از نظر اجتماعی نیرویی عظیم و موثر است و بهترین جامعه، اجتماعی است که با نیروی محبت اداره شود، یعنی محبت زمامداران به مردم و محبت و ارادت مردم به زمامداران نیرویی بس عظیم در جامعه آزاد می‌سازد. چنان‌چه مردم از زمامداران خود محبت و رحمت ببینند در اطاعت و فرمانبرداری از آنان سنگ تمام خواهند گذاشت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) در انجام رسالتش پیش از هر چیزی از محبت و رحمت بهره می‌برد ایشان جامعه را با قدرت رحمت و محبت اداره می‌کرد و مردم را به سوی کمال‌شان سوق می‌داد به گونه‌ای که در قرآن آمده است: «لقد جاءكم رسول من انفسکم عزیز علیہ

و کمال مطلوب خویش را در او می‌یابد، از نظر عاطفی نوعی قربابت و هماهنگی بین خود و اسوه می‌بیند از سوی دیگر احساس نیاز به آن کمال یا کمالاتی که در الگو، بالفعل موجود است، سراسر وجود الگو پذیر را فرا می‌گیرد این دو عامل یعنی هماهنگی عاطفی با اسوه و احساس نیاز به او، باعث می‌شود که الگو پذیر از الگوی خود متابعت کند و به دنبال او برود ناگفته پیداست که هر قدر الگوها از کمال بیشتری برخوردار باشند، دایره‌ی تأثیر آن‌ها در الگو پذیری بیشتر است. (حسینی، ۱۳۸۸، ۳)

تعهد به رویکردهای اخلاقی و جهت‌بخش به سبک زندگی و رفتار اجتماعی

تعهد اخلاقی نه تنها مبتنی یا وابسته به تعهد دینی نیست، بلکه مقدم بر آن است، یعنی اگر تعهد دینی و باورهای دینی کسی به هر دلیل یا علتی ضعیف شد و آن فرد به هر دلیل با علتی تصمیم گرفت که از این پس هنجارهای دینی را مراعات نکند، نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت اخلاقی خود نیز شانه خالی کند و تعهد اخلاقی خود را نادیده بگیرد وقتی تعهد دینی به هر دلیل یا علتی، از جمله توجیه و تئوریزه کردن رفتارهای ضد اخلاقی به اسم دین، تضعیف تعهد اخلاقی هم تضعیف شود افرادی که چنین تلقی‌ای از رابطه دین و اخلاق در ذهن خود دارند، اگر تصمیم بگیرند سبک زندگی دینی را کنار بگذارند، به خاطر این که از سر خطا دین را با اخلاق یکی می‌دانند یا اخلاق را جزئی از دین می‌دانند، تنها سبک زندگی دینی را کنار نمی‌گذارند، بلکه سبک زندگی اخلاقی را هم کنار می‌گذارند و این بسیار خطرناک است. آن شالوده‌ای که موجب انسجام اجتماعی می‌شود،

معیار و جهت‌های اخلاقی

بحث پیرامون شناخت و تبیین آن و معیار در راهبردهای اخلاقی همواره در زمره مباحث پیچیده و ناهمگون در فلسفه اخلاق بوده است و فیلسوفان اخلاق هر یک به نوعی بر پایه دیدگاه فلسفی خویش در حوزه مفاهیم ارزشی و راهبردی اخلاق در صدد طراحی ارگانی کلیدی در جهت بازشناخت بایستگی‌ها و راهبردهای فضیلت‌ساز در رفتار بوده‌اند. ما در ایران اسلامی معیار و جهت‌های اخلاقی خود را از طریق اهل بیت علیه السلام، از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) به روش اجتهاد فقها و احکام ولایت فقیه به ست می‌آوریم.

اسوه‌های جهت‌ساز در توسعه اخلاق در سبک زندگی اسلامی ایرانی «و لکم فی رسول الله اسوة حسنة»

انسان به موازات شناخت ابعاد مختلف شخصیت اسوه و الگو سرمشق مورد نظر، به استعدادها و راکد و ظرفیت‌های ناشناخته‌ی موجود در وجود خویش پی می‌برد و پس از آگاهی از کارایی و شیوه‌ی بهره‌برداری از آن‌ها، آن توانمندی‌ها را نیز در راستای انجام وظایف و کارهایی که برای نیل به اهدافش لازم است، مورد استفاده قرار می‌دهد.

فایده و تأثیر مهم دیگر اسوه و الگو آن است که در ارزیابی عملکردها و سنجش نیک و بد رفتارها و در تشخیص خوبی و بدی کارها مفید واقع می‌گردد در تحلیل تأثیرپذیری انسان از اسوه می‌توان گفت که انسان به دلیل کمال‌خواهی، اهداف و آرزوهایی که در سر می‌پروراند، زمانی که با الگویی روبرو می‌شود

ما عتتم حریص علیکم بالمومنین رووف رحیم» (قرآن کریم، توبه: ۱۲۸)

«هر آینه پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما برای او سخت است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربان است.» این تاکید نشانگر این مهم است که قرآن ادب برخورد با دیگران را نه تنها در قلمرو برادران مسلمان لازم می‌شمارد، بلکه توسعه صفا، و صمیمیت انسانی را در بین تمام جوامع بشری سودمند می‌شمارد و این رسالت اساسی قرآن در بهبود ادب معاشرت با تکیه بر بنیان‌گذاری حسن ظن است؛ زیرا در جامعه صالح، دستور نخست گمان خوب نسبت به دیگری داشتن و محبت و احسان به او می‌باشد.

ما در عصر حاضر دیدیم و می‌بینیم که حضرت امام خمینی (قدس سره شریف) با قدرت رحمت و محبت جمهوری اسلامی ایران را بنا نهاد و اداره کرد و ملت را به سوی کمال ارتقاء داد و امروز حضرت امام خامنه‌ای عزیز (مد ظله العالی) با رحمت و محبت قدرتی همراه با نفوذ معنوی در بین ملت ما و مسلمانان جهان یافته‌اند.

مدیریت این احساس و جهت دهی آن در سبک زندگی، برخوردها و رفتارهای اجتماعی و روابطی که انسان‌ها با هم برقرار می‌کنند بسیار مهم می‌باشد؛ زیرا این روابط همواره تابع دو دیدگاه است یا بر مبنای دیدگاه «کرامت» و بر مبنای «اهانت» شکل می‌گیرد. در یک نگاه، انسان موجودی است با ارزش و شریف و صاحب کرامت ذاتی و در نگاه دیگری بی‌ارزش، حقیر و فاقد کرامت ذاتی و صرفاً حیوانی ناطق است. سیره اولیا و انبیاء علیه‌السلام در برخورد با انسان همواره مبتنی بر کرامت بوده است؛ زیرا که آن‌ها خود کریم بوده‌اند بر این اساس خطوط اصلی مباحث اخلاقی در زمینه اجتماعی را مبتنی بر کرامت قرار داده تا هم از سویی امکان اصلاح نفس در رفتار فرد فراهم شود و از سوی دیگر زمینه فسق بر چیده گردد و روابط اخلاقی کریمانه شکل گیرد پس اخلاق خوش و محبت یکدیگر در سبک زندگی و جامعه، بازار تبادل اخلاق است، بسیاری از محاسن و رذایل اخلاقی از همین معاشرت‌ها انتقال

و تسری می‌یابد؛ اگر از انسان‌های موفق، و بر عکس از انسان‌های نا موفق پرسیده شود عامل موفقیت یا عدم موفقیت شما چه بوده است؟ بی‌درنگ یکی از عوامل مهم موفقیت یا عدم موفقیت خود را بد اخلاقی و محبت به دیگران اعلام می‌دارند. (۱۵، ۱۳۹۳)

جهت دهی ایمان به خدا در سبک زندگی و اخلاق اجتماعی

سنت الهی چنین است که به هر میزان رابطه انسان با خدا اصلاح شود، به همان میزان رابطه او نیز اصلاح می‌شود و به هر رتبه‌ای در اصلاح رابطه خود با خدا واصل شوید، به تناسب همان مرتبه، به توان اداره عالم دست می‌یابد پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) با دگرگون کردن انسان‌ها و اصلاح رابطه آنان با خدا تحول اخلاقی را در جوامع انسانی بنیاد نهاد از فرمایشات ایشان است که می‌فرماید: «من احسن فیما بینة و بین الله کفاه الله بینة و بین الناس و من اصلح سر یرته اصلح الله علانیه» (مجلسی محمد باقر، ۱۳۵۵، ج ۱۷۸: ۷۴)

«هر کس رابطه میان خود و خدا را نیکو سازد خداوند نیز در رابطه او با مردم کفایتش کند و هر کس پنهان و باطن خود را اصلاح کند خداوند علن و ظاهرش را اصلاح خواهد کرد.» در همین راستا امیرالمومنین علیه‌السلام نیز فرموده‌اند:

«من اصلح ما بینة و بین الله اصلح الله ما بینة و بین الناس و من اصلح امر آخرته اصلح الله امر دنیه» (نهج البلاغه، حکمت ۸۹۶۴۲)

«هر کس رابطه میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند نیز رابطه او با مردم را اصلاح می‌کند و هر کس کار آخرت خود را اصلاح کند خداوند نیز کار دنیای او را اصلاح خواهد نمود.»

جهت دهی اخلاق به رفتار بصیر و روشنگرانه در سبک زندگی و ارتباطات اجتماعی

بصیرت در اصطلاح عرفانی عبارت است از قوه قلبی که به نور قدسی روشن باشد و با آن قوه، شخص حقایق و باطن اشیا را ببیند حکما، قوت بصیرت را عاقله نظریه و قوه قدسیه می‌نامند. یکی از درجات مهم بصیرت این است که هر کس را خداوند به تکیه نفس و تصفیه دل با

زهد و عبادت موفق گرداند و قلب او را از زنگار تعلقات دنیوی پاک و از این ظلمت‌ها رهاش کند، معرفت را در قلب او روان ساخته و فراست در او ظاهر و شکوفا می‌گردد.

بصیرت اخلاقی یعنی رشد و بالندگی توام فکری و اخلاقی انسان جهت رسیدن به کمال نهایی و دستیابی به روشن بینی دینی و دانایی معنوی، که منجر به تزکیه و تذهیب انسان و دوری از ناراستی‌ها و گزتابی‌های گوناگون می‌گردد.

عصر زمینه‌سازی ظهور، دوران شکل دهی حیات طیبیه و حیات معقول انسانی است، عصر حاکمیت عقلانیت و معنویت بر افراد و جوامع، دوره به زیستی و کمال گرایی است که کمتر نظیری می‌توان برای آن تصور کرد در این عصر، باید تمامی ظرفیت‌ها و استعدادهای فطری و عقلی انسان را شکوفا نمود و با تربیت اخلاقی و تزکیه و تعلیم او حیات نوینی فرا روی جامعه منتظر گشوده می‌شود. (کی منش، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴۰)

امام خمینی (قدس سره شریف) در اشاره به عواقب بی‌بصیرتی اخلاقی می‌فرماید: «ریشه تمام اختلافاتی که فاقد هدف مشخص و مقدسی می‌باشد در میان شما به توسعه اختلاف می‌انجامد، برای آن است که حب دنیا را از دل بیرون نکرده‌اند. مردان خدا که حب دنیا را از دل بیرون کرده‌اند هدفی جز خداوند ندارند، هیچ‌گاه با هم برخورد نداشته چنین مصائب و مفاسدی به بار نمی‌آورد... همه مشکلات از این است که ما تکیه نشده‌ایم همه این کارشکنی‌ها همه اینها برای این است که تکیه نیست» (صحفیه نور، ج ۱۳، ۲۶۷)

با مراجعه به قرآن و روایات اسلامی درمی‌یابیم که سرچشمه آفت‌ها و رذایل و تمامی گناهان، پیروی از هوای نفس، جهل، دلبستگی به دنیا، متابعت از شیطان و کفر و نفاق می‌باشد چنان‌که در آیه‌ی ۱۳۵ از سوره نسا می‌فرماید: «از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف می‌شوید.»

برگرفته از کتاب:

در مسیر سبز انتظار فرج،

دکتر سید حسن فیروزآبادی و همکاران

آشنایی با حقوق شهروندی

قسمت پایانی

الحاق

در این مورد چیزی به سند اضافه می شود مثلاً رقمی در مقابل چک گذاشته شده یا با افزودن یک حرف به یک کلمه، آن را به کلمه دیگری تبدیل می کنند، برای مثال با افزودن (ی) به کلمه (حسن) آن را به (حسین) تبدیل می نمایند.

محو یا اثبات یا سیاه کردن

مقصود از «محو کردن»، پاک کردن بخش هایی از یک نوشته با وسایلی مثل مداد پاک کن، لاک غلط گیر یا سایر مواد شیمیایی است. منظور از «اثبات»، خارج کردن سند از بطلان است مثل اینکه مهر باطل شد را از روی قبض پرداخت وجه پاک کنند.

مقصود از «سیاه کردن سند» ناخوانا کردن آن با استفاده از جوهر یا موادی مانند آن است.

دست بردن در تاریخ سند

مقصود آن است که جاعل پس از تنظیم سند، تاریخ مندرج در آن را جلو یا عقب بیندازد. مثلاً تاریخ سفته را از ۸۲/۱/۴ به ۸۳/۲/۴ تبدیل کند.

الصاق نوشته ای به نوشته دیگر

در اینجا جاعل بخش هایی از یک نوشته را به بخش هایی از نوشته دیگر پیوند داده و منضم می کند، به نحوی که حالتی بوجود می آید که خواننده آن را نوشته ای واحد تصور می کند. برای مثال، امضایی از یک نوشته را به متن یک پیش نویس که امضاء نشده ضمیمه کرده و می چسباند.

به کار بردن مهر دیگری بدون اجازه صاحب آن

در این حالت جاعل مهر فرد دیگری (مثل مهر یک شرکت، اداره یا یک فرد عادی) را بدون اجازه صاحب آن مورد استفاده قرار می دهد و آن را در ذیل یک نوشته یا سند به کار می برد. تمام مواردی که از آنها نام برده شد، از مصادیق

جعل مادی است، یعنی جاعل عملی فیزیکی و مادی روی سند یا نوشته انجام می دهد و آن را از اصالت خارج می کند. اما گاهی اوقات جاعل عمل مادی انجام نمی دهد بلکه بدون آن که مرتکب خدشه یا تغییر در سند شود، مطالب منتسب به دیگران را تحریف می کند. چند مثال در این مورد:

سر دفتر اسناد رسمی هنگام تنظیم سند معامله ای یک اتومبیل، برخلاف اظهارات فروشنده مبنی بر عدم دریافت وجه معامله، در سند قید می کند که فروشنده وجه معامله را دریافت داشته است.

منشی دادگاه علیرغم اظهار متهم مبنی بر رد اتهام و عدم پذیرش آن، می نویسد که متهم اظهار داشته: «اتهام را می پذیریم». مأمور ثبت در اداره ثبت احوال، در هنگام درج واقعه تولد، جنس کودک را برخلاف گفته والدین به جای پسر، دختر می نویسد یا برعکس.

مجازات جرم جعل و استفاده از سند مجعول

این امکان وجود دارد که استفاده کننده از سند مجعول، شخصی غیر از جاعل سند باشد. برای مثال، شخصی شناسنامه جعل کند و دیگری از آن شناسنامه مجعول با علم و اطلاع به جعلیت آن استفاده کند. همچنین، ممکن است جاعل و استفاده کننده از سند مجعول یک نفر باشد. در هر حال دو عمل کیفری مختلف واقع شده (۱- جعل سند-۲ استفاده از سند مجعول) و دو مجازات وجود دارد.

مواد ۵۲۴ تا ۵۴۱ قانون مجازات اسلامی اختصاص به جعل و تزویر و استفاده از سند مجعول دارد که به ترتیب آورده می شود:

ماده ۵۲۴- «هر کس احکام یا امضاء یا مهر یا فرمان یا دست خط مقام رهبری یا رؤسای سه قوه را به اعتبار مقام آنان جعل کند یا با علم

به جعل یا تزویر استعمال نماید، به حبس از سه تا پانزده سال محکوم خواهد شد.

ماده ۵۲۵- «هر کس یکی از اشیای ذیل را جعل کند یا با علم به جعل یا تزویر استعمال کند یا داخل کشور نماید، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از یک تا ده سال محکوم خواهد شد»

۱- احکام یا امضاء یا مهر یا دست خط معاون اول رئیس جمهور یا وزرا یا مهر یا امضای اعضای شورای نگهبان یا نمایندگان مجلس شورای اسلامی یا مجلس خبرگان یا قضات یا یکی از رؤسا یا کارمندان و مسؤولین دولتی از حیث مقام رسمی آنان.

۲- مهر یا تمبر یا علامت یکی از شرکت ها یا مؤسسات یا ادارات دولتی یا نهادهای انقلاب اسلامی.

۳- احکام دادگاه ها یا اسناد یا حواله های صادره از خزانه دولتی.

۴- مگنه یا علامتی که برای تعیین عیار طلا یا نقره به کار می رود.

۵- اسکناس رایج داخلی یا خارجی یا اسناد بانکی نظیر برات های قبول شده از طرف بانک ها یا چک های صادره از طرف بانک ها و سایر اسناد تعهدآور بانکی.

تبصره- هر کس عمداً و بدون داشتن مستندات و مجوز رسمی داخلی و بین المللی و به منظور القای شبهه در کیفیت تولیدات و خدمات از نام و علائم استاندارد ملی یا بین المللی استفاده نماید، به حداکثر مجازات مقرر در این ماده محکوم خواهد شد.

ماده ۵۲۶- «هر کس اسکناس رایج داخلی یا خارجی یا اسناد بانکی نظیر برات های قبول شده از طرف بانک ها یا چک های صادره از طرف بانک ها و سایر اسناد تعهدآور بانکی و نیز اسناد یا اوراق بهادار یا حواله های صادره از خزانه را به قصد اخلاف در وضع پولی یا بانکی

یا اقتصادی استفاده کند، یا چنانچه با بر هم زدن نظام و امنیت سیاسی و اجتماعی، جعل یا وارد کشور نماید یا با علم به مجعول مفسد و محارب شناخته بودن نشود، به حبس از پنج تا بیست سال محکوم می‌شود.»

ماده‌ی ۵۲۷- «هر کس مدارک اشتغال به تحصیل یا فارغ‌التحصیلی یا تأییدیه یا ریز نمرات تحصیلی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و تحقیقاتی داخل یا خارج از کشور یا ارزش‌نامه‌های تحصیلات خارجی را جعل کند یا با علم به جعلی بودن آن را مورد استفاده قرار دهد، علاوه بر جبران خسارت، به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد.» در صورتی که مرتکب، یکی از کارکنان وزارتخانه‌ها یا سازمان‌ها و مؤسسات وابسته به دولت یا شهرداری‌های نهادهای انقلاب اسلامی باشد یا به نحوی از انحاء در امر جعل یا استفاده از مدارک و اوراق جعلی شرکت داشته باشد، به حداکثر مجازات محکوم می‌گردد.

ماده‌ی ۵۲۸- «هر کس مهر یا منگنه یا علامت یکی از ادارات یا مؤسسات یا نهادهای عمومی غیر دولتی مانند شهرداری‌ها را جعل کند یا با علم به جعل استعمال نماید، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۲۹- «هر کس مهر یا منگنه یا علامت یکی از شرکت‌های غیر دولتی که مطابق قانون تشکیل شده است یا یکی از وزارتخانه‌ها را جعل کند یا با علم به جعل استعمال نماید، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از سه ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۰- «هر کس مهر یا تمبر یا علامت ادارات یا شرکت‌ها یا تجارتخانه‌های مذکور در مواد قبل را بدون مجوز به دست آورد و به طریقی که به حقوق و منافع آنها ضرر وارد آورد استعمال کند یا سبب استعمال آن گردد، علاوه بر جبران خسارت وارده، به دو ماه تا دو سال حبس محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۱- «اشخاصی که مرتکب جرایم مذکور در مواد قبل شده‌اند هرگاه قبل از تعقیب به دولت اطلاع دهند و سایر مرتکبین را در صورت بودن معرفی کنند یا بعد از تعقیب

وسایل دستگیری آنها را فراهم نمایند، حسب مورد در مجازات آنان تخفیف داده می‌شود یا از مجازات معاف خواهند شد.»

ماده‌ی ۵۳۲- «هر یک از کارمندان و مسؤولان دولتی که در اجرای وظیفه خود در احکام و تقریرات و نوشته‌ها و اوراق رسمی تزویر کند، اعم از اینکه امضاء یا مهری را ساخته یا امضاء یا مهر یا خطوط را تحریف کرده یا کلمه‌ای الحاق کند یا اسامی اشخاص را تغییر دهد، علاوه بر مجازات‌های اداری و جبران خسارت وارده، به حبس از یک تا پنج سال یا به پرداخت شش تا سی میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۳- «اشخاصی که کارمند یا مسؤول دولتی نیستند، هرگاه مرتکب یکی از جرایم مذکور در ماده قبل شوند، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از شش ماه تا سه سال یا سه تا هجده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

ماده‌ی ۵۳۴- «هر یک از کارکنان ادارات دولتی و مراجع قضایی و مأمورین به خدمات عمومی که در تحریر نوشته‌ها و قراردادهای راجع به وظایفشان مرتکب جعل و تزویر شوند، اعم از اینکه موضوع یا مضمون آن را تغییر دهند یا گفته و نوشته یکی از مقامات رسمی، مهر یا تقریرات یکی از طرفین را تحریف کنند یا امر باطلی را صحیح یا صحیحی را باطل یا چیزی را که بدان اقرار نشده است اقرار شده جلوه دهند، علاوه بر مجازات‌های اداری و جبران خسارت وارده، به حبس از یک تا پنج سال یا شش تا سی میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

ماده‌ی ۵۳۵- «هر کس اوراق مجعول مذکور در مواد ۵۳۲، ۵۳۳ و ۵۳۴ را با علم به جعل و تزویر مورد استفاده قرار دهد، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از شش ماه تا سه سال یا به سه تا هجده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۶- «هر کس در اسناد یا نوشته‌های غیررسمی جعل یا تزویر کند یا با علم به جعل و تزویر آنها را مورد استفاده قرار دهد، علاوه بر جبران خسارت وارده، به حبس از شش ماه تا

دو سال یا به سه تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۷- «عکس‌برداری از کارت شناسایی، اوراق هویت شخصی و مدارک دولتی و عمومی و سایر مدارک مشابه در صورتی که موجب اشتباه با اصل شود، باید ممهور به مهر یا علامتی باشد که نشان دهد آن مدارک رونوشت یا عکس می‌باشد در غیر این صورت، عمل فوق جعل محسوب می‌شود و تهیه‌کنندگان این گونه مدارک و استفاده‌کنندگان از آنها به جای اصلی عالماً عامداً (استفاده‌کنندگان از آنها به جای سند اصلی که به صورت عمدی مرتکب این جرم شده‌اند)، علاوه بر جبران خسارت به حبس از شش ماه تا دو سال یا به سه تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

ماده‌ی ۵۳۸- «هر کس شخصاً یا توسط دیگری برای معافیت خود یا شخص دیگری از خدمت دولت یا نظام وظیفه یا برای تقدیم به دادگاه گواهی پزشکی به اسم طبیب جعل کند، به حبس از شش ماه تا یک سال یا به سه تا شش میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

ماده‌ی ۵۳۹- «هرگاه طبیب تصدیق‌نامه برخلاف واقع درباره شخصی برای معافیت از خدمت در ادارات رسمی یا نظام وظیفه یا برای تقدیم به مراجع قضایی بدهد، به حبس از شش ماه تا دو سال یا به سه تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

هرگاه تصدیق‌نامه مزبور به واسطه اخذ مال یا وجهی انجام گرفته، علاوه بر استرداد و ضبط آن به عنوان جریمه، به مجازات مقرر برای رشوه‌گیرنده محکوم می‌گردد.

ماده‌ی ۵۴۰- «برای سایر تصدیق‌نامه‌های خلاف واقع که موجب ضرر شخص ثالثی باشد یا آنکه خسارتی بر خزانه دولت وارد آورد، مرتکب علاوه بر جبران خسارت وارده، به شلاق تا ۷۴ ضربه یا به ۲۰۰ هزار تا دو میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

برگرفته از: بروشور حقوق شهروندی، معاونت آموزش قوه قضاییه اداره کل آموزش‌های مردمی

اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

سؤال ۱۱۴:

در پرونده‌ای، دادگاه سرباز فراری را به پرداخت نه میلیون ریال جزای نقدی محکوم نموده است. سپس در اجرای ماده‌ی ۴۶ قانون مجازات اسلامی، اجرای سه میلیون ریال آن را تعلیق نموده است. پس از ارسال پرونده به اجرای احکام، در اجرای قسمت اخیر ماده‌ی ۴۶ مذکور با اخذ مبلغ دو میلیون ریال مجدداً از دادگاه درخواست تعلیق مابقی جزای نقدی را نموده است. حال چنان چه شما قاضی پرونده باشید نسبت به تقاضای اجرای احکام چه تصمیمی اتخاذ می‌نمایید؟

پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۱۳:

در صورتی که کارمند روزمزد شهرداری به نام (الف) رأساً مبادرت به تهیه یک برگه مأموریت مجعول با مهر شهرداری منطقه کرده و با استفاده از آن مبادرت به فریب غیر و بردن مال آنها نموده باشد، عمل وی مشمول سه عنوان اتهامی جعل، استفاده از سند مجعول و کلاهبرداری مشدد موضوع قسمت دوم ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری است. نظر به اینکه بزه جعل به صورت مستقل و در برهه‌ی زمانی متفاوت

از استفاده از سند مجعول و کلاهبرداری رخ داده و با عنایت به اینکه عمل استفاده از سند مجعول به عنوان مقدمه جرم کلاهبرداری می‌باشد، بنابراین مشارالیه صرفاً از حیث جعل به استناد ماده‌ی ۵۲۸ قانون تعزیرات اسلامی مصوب ۷۵ و همین‌طور کلاهبرداری مشدد (به استناد قسمت اخیر ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری) و با مد نظر قراردادن ماده‌ی ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قابل تعقیب و مجازات خواهد بود و از آنجا که هر دو اتهام انتسابی به شخص (الف) از جرایم غیر قابل گذشت می‌باشند، بنابراین در صورت گذشت شاکی خصوصی منجر به موقوفی تعقیب نخواهد شد؛ لیکن به استناد بندهای «الف»، «ث» و «ج» ماده‌ی ۳۸ قانون مجازات اسلامی که گذشت شاکی و ندامت و اقدام جبرانی را از موجبات تخفیف مجازات تلقی کرده است، در صورت گذشت شاکی، امکان تخفیف وجود دارد. البته، دادگاه برابر تبصره‌ی ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری، حق صدور حکم به کمتر از دو سال حبس را ندارد.



جدول ۱۱۴

افقی

- ۱- از حقوق دانان مطرح کشورمان و نویسنده حقوق تجارت
- ۲- قصدی برای انشای عقد ندارد - مبحث ششم در آیین دادرسی مدنی این دادرسی است.
- ۳- تلفظ حرف هشتم - نگه دارنده آب - اهرم به هم ریخته - گرما دادن
- ۴- همراه چای - از آن طرف بخوانید نوعی شرکت تجاری است - خواهر
- ۵- مقابل ایجاب - واحد توان الکتریکی - آخرین مرحله دادرسی
- ۶- تمکن و مقابل اسعار - بیان فقهی
- ۷- علامت مفعول بی واسطه - از مقالات مندرج در شماره ۱۱۲ دادرسی - شهر زلزله
- ۸- در دامیه بروز این چیز دیه را ثابت می کند

جدول شماره ۱۱۴

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
■												■	۱
	■					■					■		۲
		■					■			■			۳
			■					■					۴
				■				■					۵
					■								۶
		■								■			۷
	■				■		■					■	۸
			■		■			■					۹
				■			■		■				۱۰
		■			■					■			۱۱
	■					■						■	۱۲
												■	۱۳

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

- ۴- گل نا امیدی - فرهنگ لغت معروف مجازات از کتاب پنجم آن - از تقسیم بندی ها
- فرانسه - باد ادبی در قانون مجازات
- ۵- از انواع وصیت - از عقود معروف - از انواع داد. (دادرسی-۱۱۲)
- ۶- حرف ندا - اولین فصل دیات از باب نهم اکثر مطالب جدول از شماره ۱۱۲ برداشت شده است
- ۷- در صورت عدم وجود خریدار، وضعیت قانون مجازات اسلامی - از آتش افروزان
- ۸- مرتبه نهم در نظر دکتر کاتوزیان این گونه است (دادرسی ۱۱۲)
- ۹- مبحثی مهم در حجر - مدت ماه در اوقات دادرسی - تکان
- ۱۰- از انواع مسابقات اسب سواری - با تعقیب بیاید از انواع قرارها است - بحر
- ۱۱- یار مشهدی - شاه دلیل حقوقی مجازات شدید
- ۱۲- ساز شاک - پاداش - وسیع و فراخ - خدای مصری
- ۱۳- موضوع فصل نهم قانون

پاسخ جدول شماره ۱۱۳

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
و	ا	ر	و	م	ا	م	ع	م	ز	ک	ر	م	۱
ح	ل	د	س	ق	ع	ن		ب	د	ی	ب	س	۲
و	ا	د		ت	ا	ب	ن	ج	ن		و	ل	۳
ت	ن		ر	د		ن	ا	ب	ز		و	و	۴
ز		س	ا	ک	ن		ر	ا	د	ک	ن	ب	۵
م		ا	د	ن	س	ن		ا	ش	ر		ا	۶
ا	ل	خ		ب	ب	س	ی	د			ا	ل	۷
ن		ا	ل	ی		ق	ر		ا	ع	ا	ن	۸
و	ج	و	س	ت	ج		ز	ا	ر	ت		خ	۹
م	ن		ر	ت	ا	ب		ق	ش		ت	ب	۱۰
ک	ا	ل		ر	ا	س	د		ا		ی	ر	۱۱
ا	و	ی	و	د	ر		ی	ا	ج	ل	و	ا	۱۲
ن	و	ج	ی	ن	ل	ا	م	م	ی	م	ز	ر	۱۳

با داد و طلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

۱- جماع زوج با زوجه متوفای خود.....

(۱) زنا است و موجب یکصد ضربه شلاق حدی می‌باشد.

(۲) زنا است و موجب سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری می‌باشد.

(۳) زنا نیست و مجازاتی ندارد.

(۴) زنا نیست و موجب سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری می‌باشد.

۲- در خصوص جرم قوادی کدام گزینه صحیح است؟

(۱) قوادی عبارت از به هم رساندن دو یا چند نفر برای زنا یا لواط یا مساحقه است.

(۲) حداقل دو مرتبه رفتار در تحقق قوادی شرط است.

(۳) حد قوادی منوط به تحقق حدودی مانند زنا است.

(۴) حد قوادی برای مرد هفتاد و چهار ضربه شلاق است.

۳- کدامیک از گزینه‌های زیر از موارد سقوط حد قذف نیست؟

(۱) مقذوف، قاذف را تصدیق کند.

(۲) قاذف قبل از اثبات جرم توبه کند.

(۳) مقذوف، قاذف را گذشت کند.

(۴) قاذف، هر آنچه به مقذوف نسبت داده، اثبات کند.

۴- حکم «سرقت فاقد هر یک از شرایط موجب حد» و «سارقی که فاقد عضو متعلق قطع در سرقت حدی است» به ترتیب چیست؟

(۱) حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری است - حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری است.

(۲) مجازاتی ندارد - دست یا پای دیگرش قطع می‌شود.

(۳) حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری است - دست یا پای دیگرش قطع می‌شود.

(۴) مجازاتی ندارد - حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری است.

۵- هرگاه اعضای گروه باغی، قبل از دستگیری و استفاده از سلاح، دستگیر شوند،.....

(۱) چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد

به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه چهار محکوم می‌شوند.

(۲) چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند.

(۳) چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد به حبس تعزیری درجه چهار و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند.

۶- حکم «اشتباه در هدف» و «اشتباه در هویت» در جنایات به ترتیب.....

(۱) شبه عمد - اصل بر عمدی بودن است.

(۲) خطای محض - در هر صورت عمدی است.

(۳) خطای محض - اصل بر عمدی بودن است.

(۴) شبه عمد - در هر صورت عمدی است.

۷- آقای (الف) شخصی را که مرتکب زنا به عنف شده را بدون اینکه حکمی از دادگاه صادر شود، عمداً به قتل می‌رساند؛ در خصوص مجازات وی کدام گزینه صحیح است؟

(۱) از آنجا که فرد مهدورالدمی را به قتل رسانده، مجازات نمی‌شود.

(۲) از آنجا که بدون حکم دادگاه مرتکب قتل عمده شده، به قصاص نفس محکوم خواهد شد.

(۳) از آنجا که بدون حکم دادگاه مرتکب قتل عمده شده، به تعزیر محکوم می‌شود.

(۴) به تعزیر و دیه محکوم می‌شود.

۸- شخص مسیحی در ایران مرتکب قتل عمدی فرد غیرمسلمانی که ذمی، مستأمن و معاهد نبوده، می‌شود؛ در خصوص مجازات وی کدام گزینه صحیح است؟

(۱) مرتکب به قصاص نفس محکوم خواهد شد.

(۲) مرتکب به تعزیر و دیه محکوم خواهد شد.

(۳) مرتکب به پرداخت دیه محکوم خواهد شد.

(۴) مرتکب به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم

۹- در خصوص صاحبان حق قصاص کدام گزینه صحیح است؟

(۱) همسر می‌تواند از صاحبان حق قصاص باشد.

(۲) اگر یکی از اولیاء دم صغیر باشد، اولیاء دم بالغ حق قصاص جانی را ندارند.

(۳) اگر معاون در جنایت عمدی، از ورثه باشد، ولی دم به شمار نمی‌آید.

(۴) در صورت تعدد اولیای دم، حق قصاص برای هر یک از آنان به طور جداگانه ثابت نمی‌شود.

۱۰- طبق قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲؛ هرگاه به ولی دم مقتول دسترسی نباشد، کدام گزینه در مورد تعقیب و اجرای مجازات قاتل صحیح است؟

(۱) قصاص از قاتل ساقط می‌شود.

(۲) قاتل در حبس نگه داشته می‌شود تا به ولی دم دسترسی پیدا شود.

(۳) ولی او، مقام رهبری است و رئیس قوه قضاییه با استیذان از مقام رهبری و در صورت موافقت ایشان، اختیار آن را به دادستان‌های مربوط تفویض می‌کند.

در این صورت، بین اجرای قصاص یا دریافت دیه مخیر خواهند بود.

(۴) ولی او، مقام رهبری است و رئیس قوه قضاییه با استیذان از مقام رهبری و در صورت موافقت ایشان، اختیار آن را به دادستان‌های مربوط تفویض می‌کند.

در این صورت، امکان اجرای قصاص، دریافت دیه و گذشت مجانی نیز وجود دارد.

۱۱- اگر شاکی اقامه قسامه نکند و از مطالبه قسامه از متهم نیز خودداری ورزد،.....

(۱) حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی ساقط می‌شود و متهم بدون تأمین آزاد می‌شود.

(۲) متهم در جنایات عمدی، با تأمین مناسب و در جنایات غیرعمدی، بدون تأمین آزاد می‌شود لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی باقی می‌ماند.

(۳) حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی ساقط می‌شود و متهم با تأمین آزاد می‌شود.

(۴) متهم در جنایات عمدی، با تأمین مناسب و در

جنايات غير عمدی، بدون تأمين آزادی شود لکن حق اقامه قسامه یا مطالبه آن برای شاکی ساقط می‌شود.

۱۲- هرگاه مرد غیرمسلمانی عمداً زن مسلمانی را به قتل برساند؛ کدام گزینه در خصوص تفاضل دیه صحیح است؟

(۱) قاتل بدون پرداخت دیه قصاص می‌شود.

(۲) اولیاءدم زن با پرداخت نصف دیه کامل زن به قاتل، وی را قصاص خواهند کرد.

(۳) اولیاءدم زن با پرداخت نصف دیه کامل مرد به قاتل، وی را قصاص خواهند کرد.

(۴) اولیاءدم زن با پرداخت یک سوم دیه کامل مرد به قاتل، وی را قصاص خواهند کرد.

۱۳- مردی در ماه حرام زنی را به قتل می‌رساند. اولیاءدم قصد قصاص مرد را دارند، فاضل دیه ی قابل پرداخت از سوی اولیاءدم چه میزان است؟

(۱) یک سوم دیه کامل مرد

(۲) یک سوم دیه کامل زن

(۳) نصف دیه کامل مرد

(۴) نصف دیه کامل زن

۱۴- هرگاه کسی به عمد هر دو دست یک نفر را قطع کند و خود یک دست بیشتر نداشته باشد،.....

(۱) به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

(۲) مرتکب در مقابل یک دست که قصاص آن امکان دارد، قصاص می‌شود و برای دیگر جنایت، به تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

(۳) مرتکب در مقابل یک دست که قصاص آن امکان دارد، قصاص می‌شود و برای دیگر جنایت، پای وی قصاص می‌شود.

(۴) مرتکب در مقابل یک دست که قصاص آن امکان دارد، قصاص می‌شود و برای دیگر جنایت، به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

۱۵- شخصی عمداً دست چپ دیگری را قطع می‌کند؛ مجنی علیه قصد

قصاص را دارد، لکن جانی دست چپ ندارد. در خصوص اجرای قصاص کدام گزینه صحیح است؟

(۱) دست راست جانی قصاص خواهد شد و این امر استثنایی بر یکی بودن محل عضو مورد قصاص با مورد جنایت است.

(۲) از آنجا که محل عضو مورد قصاص باید با مورد جنایت یکی باشد، لذا قصاص اجرا نخواهد شد و به دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنج تعزیرات تبدیل خواهد شد.

(۳) پای چپ جانی قصاص خواهد شد و این امر استثنایی بر یکی بودن محل عضو مورد قصاص با مورد جنایت است.

(۴) از آنجا که محل عضو مورد قصاص باید با مورد جنایت یکی باشد، لذا قصاص اجرا نخواهد شد و به دیه تبدیل خواهد شد.

۱۶- اگر شخصی که دارای دو چشم است، چشم کسی را که فقط یک چشم دارد، درآورد یا آن را کور کند،.....

(۱) مجنی علیه می‌تواند یک چشم مرتکب را قصاص کند و نصف دیه کامل را هم دریافت دارد یا از قصاص یک چشم مرتکب منصرف شود و دیه کامل بگیرد.

(۲) مجنی علیه باید یک چشم مرتکب را قصاص کند و نصف دیه کامل را هم دریافت دارد.

(۳) مجنی علیه باید یک چشم مرتکب را قصاص کند و نصف دیه کامل را هم دریافت دارد مگر اینکه مجنی علیه یک چشم خود را قبلاً در اثر قصاص یا جنایتی که استحقاق دیه آن را داشته است، از دست داده باشد، که در این صورت می‌تواند یک چشم

مرتکب را قصاص کند و یا با رضایت مرتکب، نصف دیه کامل را دریافت نماید.

(۴) مجنی علیه می‌تواند یک چشم مرتکب را قصاص کند و نصف دیه کامل را هم دریافت دارد یا از قصاص یک چشم مرتکب منصرف شود و دیه کامل بگیرد

مگر اینکه مجنی علیه یک چشم خود را قبلاً در اثر قصاص یا جنایتی که استحقاق دیه آن را داشته است،

از دست داده باشد، که در این صورت می‌تواند یک چشم مرتکب را قصاص کند و یا با رضایت مرتکب، نصف دیه کامل را دریافت نماید.

۱۷- اگر ولی بدون اذن ولی امر محکوم به قصاص نفس را قصاص نماید؛.....

(۱) از آنجا که استیذان از ولی امر جزء شرایط اجرای قصاص نیست و حق شخصی به شمار می‌آید، لذا اقدام وی فاقد وصف مجرمانه است.

(۲) از آنجا که استیذان از ولی امر جزء شرایط اجرای قصاص است، لذا ولی دم به قصاص نفس محکوم خواهد شد.

(۳) از آنجا که استیذان از ولی امر جزء شرایط اجرای قصاص است، لذا ولی دم به تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

(۴) از آنجا که استیذان از ولی امر جزء شرایط اجرای قصاص است، لذا ولی دم به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

۱۸- طبق قانون مجازات اسلامی مصوب ۲۹۳۱، در مواردی که صاحب حق قصاص برای اجرای قصاص باید بخشی از دیه را به دیگر صاحبان حق قصاص بپردازد، پرداخت آن باید پیش از اجرای قصاص صورت گیرد؛ پرداخت دیه پیش از اجرای قصاص قاعده‌ای.....

(۱) آمرانه است و در صورت تخلف صاحب حق قصاص از این امر، افزون بر پرداخت دیه مذکور به مجازات مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.

(۲) آمرانه است و در صورت تخلف صاحب حق قصاص از این امر، به پرداخت دیه مذکور محکوم خواهد شد.

(۳) تخییری است و در صورت تخلف صاحب حق قصاص از این امر، افزون بر پرداخت دیه مذکور به مجازات مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود.

(۴) تخییری است و در صورت تخلف صاحب حق قصاص از این امر، به پرداخت دیه مذکور محکوم خواهد شد.

پاسخ‌نامه

۱- گزینه ۴ صحیح است.

۲- گزینه ۳ صحیح است.

۳- گزینه ۲ صحیح است.

۴- گزینه ۱ صحیح است.

۵- گزینه ۲ صحیح است.

۶- گزینه ۳ صحیح است.

۷- گزینه ۳ صحیح است.

۸- گزینه ۴ صحیح است.

۹- گزینه ۱ صحیح است.

۱۰- گزینه ۴ صحیح است.

۱۱- گزینه ۲ صحیح است.

۱۲- گزینه ۱ صحیح است.

۱۳- گزینه ۳ صحیح است.

۱۴- گزینه ۴ صحیح است.

۱۵- گزینه ۲ صحیح است.

الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی

قسمت هفتم

آزادی فحشاء و بی بند باری

برخی از واژه دموکراسی سوء استفاده کرده و می گویند: آزادی و دموکراسی یعنی انسان در فحشاء و ارتکاب انواع شهوات و لذت جویی ها آزاد باشد، و مرز و مانعی در برابر خود نبیند.

در واقع، در مسایل جنسی به تکفر فرویدیسم و هتاریسم جنسی کمونسیم گرایش دارند که زنی تعلق به مردی نداشته باشد و فرزندى نیز به پدر و مادری نسبت داده نشود. و انسان چونان حیوانات، در هر کاری و در هر شهوت و هوسى در هر مکان و زمانی، رها و آزاد باشد.

آزادی و دموکراسی را بدون حد و مرز عقلایی و چهار چوب منطقی طرح می کنند.

اگر معنی آزادی و دموکراسی این باشد، مزاحم امر به معروف و نهی از منکر است و نظارت عمومی مزاحم خواسته های آنان می باشد. در صورتی که در تمام کشورها چنین نیست.

هر کشوری برای خود حد و مرز و قانون و مقرراتی دارد، و انسان بدون قانون و مقررات حساب شده به رشد و کمال نخواهد رسید، و آزادی فرد اگر بدون چهار چوب باشد مزاحم آزادی و سلامت جامعه است.

از دیدگاه نهج البلاغه، جهان هستی براساس نظم و عدل و قانون و میزان و محاسبه اداره می شود. انسان نیز باید در چهار چوب حساب شده ای اداره گردد. و نعمت های الهی نیز باید در پرتو شرایط و مقرراتی مورد استفاده قرار گیرد، شهوت، نعمت الهی است اما قانون و مقرراتی دارد. خشم، نعمت الهی است اما جایگاه ارزشی خاصی در مبارزه و دفاع دارد. لذت جویی، و بهره مندی از لذت ها حد و مرز شناخته شده ای دارد.

اگر مقررات و قوانین حساب شده را در روابط اجتماعی نادیده بگیریم نه تنها انسان ها آزاد نیستند و دموکراسی تحقق نمی پذیرد که انواع «زدگی ها» و «وابستگی ها» و «بردگی ها» انسان را به سقوط می کشاند.

حضرت امیر المومنین علی (علیه السلام) نسبت به شهوت های بی حد و مرز می فرماید:

«و من عشق شیئاً أعشى بصره، وأمراض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحته، ويسمع باذن غير سميعته، قد خرفت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه، و ولهت عليها نفسه، فهو عبد لها، و لمن فى يدیه شیء منها حیثما زالت زالت اليها، و حیثما أقبلت

أقبل عليها؛ لا ينزجر من الله بذاجر، و لا يتعظ منه بواعظ، و هو یری الماخوذین علی الغرته، حیث لا اقلته و لا رجعتہ. کیف نزل بهم ما كانوا یجهلون، و جاءهم من فراق الدنیا ما كانوا یامنون، و قدموا من الاخرته علی ما كانوا یوعدون. فغیر موصوف ما نزل بهم.» «هر کس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می نگرد و با گوشى بیمار می شنود، خواهش های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هر طرف برگردد او نیز بر می گردد، و هر چه هشدارش دهند از خدانمی ترسد، از هیچ پند دهنده ای شنوایی ندارد، با اینکه گرفتار آمدگان دنیا را می نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ اسیرند. می بیند که آن ها بلاهایی را که انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد و دنیایی را که جاویدان می پنداشتند از آن ها جدا شده و به آن چه در آخرت وعده داده شده بودند خواهد رسید، آن چه بر آنان فرود آمد و صف ناشدنی است.» و آن گاه انسان آزاد و آزاده را این گونه

معرفی می کند که از هواپرستی ها و بی بند باری ها فاصله بگیرد.

«و اعلموا أنه ما من طاعته الله شيء الا ياتي في كره، و ما معصيته الله شيء الا ياتي في شهوته. فرحم الله امرأ نزع عن شهوته، و قمع هوى نفسه، فان هذه النفس بعد شيء منزعا، و انها لا تزال تنزع الى معصيته في هوى.» «آگاه باشید! چیزی از طاعت خدا نیست جز آن که با کراهت انجام می گیرد، چیزی از معصیت خدا نیست جز اینکه با میل و رغبت عمل می شود، پس رحمت خداوند بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب کند، زیرا کار مشکل، بازداشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان نافرمانی و معصیت است.»

و از نظر کاربردی پس از سال ها تجربه هم اکنون نسل کشورهای اروپایی و آمریکایی با این حقیقت تلخ آشنا شدند که در بی بند و باری ها و آزادی بی حد و مرز و دموکراسی بدون چهارچوب حساب شده، همه سرمایه های خود را از دست داده و باقیمانده ارزش های انسانی خود را دارند از دست می دهند. اصالت خانواده را متزلزل کردند، و اصالت نسل نیز ضربه پذیر شد و فساد و فحشا همه ارزش ها را امسوخ کرد و

تا آن جا سقوط کردند که به سوی مکاتب پوچی پناهنده شدند و در پوچی گرایي و اوتوپسیسم آمار خودکشی بالا رفت و انسان بی هویت شده و به دنبال گمشده خود روان است اما آن را هرگز نخواهد یافت. چون با نام آزادی به بی بند باری روی آوردند، اسیر انواع ذلت ها و بردگی ها و وابستگی ها شدند.

از دیدگاه نهج البلاغه، زشتی ها و گناهان، انسان را به بردگی و ذلت و سقوط می کشاند. و انسان با گناه، هرگز به آزادی نخواهد رسید که فرمود: «اعلموا، عباد الله، أن التقوى دار حصن عزيز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا ینع أهله، و لا یحرز من لجأ الیه. الا و بالتقوى تقطع حمة الخطایا، و بالیقین تدرک الغایة القصوى.»

«ای بندگان خدا! بدانید که تقوا، دژی محکم و شکست ناپذیر است، اما هرزگی و گناه، خانه ای در حال فرو ریختن و خوار کننده است که از ساکنان خود دفاع نخواهد کرد، و کسی که به آن پناه برد در امان نیست، آگاه باشید با پرهیزکاری، ریشه های گناهان را می توان برید، و با یقین می توان به برترین جایگاه معنوی، دسترسی پیدا کرد.»

تبلیغات گفتاری تبلیغات در بازار (نظارت بر بازار)

حضرت امیر المومنین علی (علیه السلام) خود در حالی که تازیانه ای در دست داشت در بازار راه می رفت و کم فروشان و خلاف کاران اقتصادی را مجازات می کرد، و بخشنامه ای برای استانداران خود فرستاد که بازار را کنترل و محتکرین را مجازات کنند. مرحوم کلینی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند، که: «هر روز صبح حضرت امیر المومنین (علیه السلام) از منزل بیرون آمده، در حالی که شلاق در دست داشت در بازار کوفه قدم می زد و مردم را نصیحت می کرد، و با صدای بلند رهنمودهایی می داد، مردم تا صدای حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را می شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین می نهادند و گوش می کردند. سپس به جایگاه خود باز می گشت تا به مشکلات مردم رسیدگی فرماید.»

برگرفته از کتاب: الگوهای رفتاری
امام علی (ع) و نظارت مردمی
نویسنده: محمد دشتی

عطر برنج

به قلم فاطمه مقدسی

محکم گرفته بود و به سختی از پله‌ها بالا برده و وقتی مادرم مقاومت کرده که به لبه‌ی پشت بام نیاید و سریش را دور گردن محکم گرفته بود تا او را بکشد به سمت جلو و نزدیک بود گردش بشکند و اگر همسایه‌ها به دادش نرسیده بودند معلوم نبود چه اتفاقی می‌افتاد؛ من وقتی سر کار می‌رفتم نگران مادر و خواهر هایم بودم. مبادا آسیبی به آن‌ها برساند.

نمی‌دانم کدام نامردی این بالای خانمان سوز را وارد زندگی ما کرد. آن روزها دو تا از دوستانش به عنوان هم‌دردی به خانه‌مان می‌آمدند و کمر و بدن پدرم را ماساژ می‌دادند و گاهی با خودشان تنقلات برای خواهرهایم می‌آوردند. من احساس خوبی به آن‌ها نداشتم. اما اصلاً فکر نمی‌کردم دوستی، دوستی پدرم را گرفتار مواد مخدر می‌کنند. وعده‌هایی داده بودند که بی‌خیالت می‌کند و از درد راحت می‌شوی. از آنجایی که پدرم کم طاقت بود با حرف‌های آن‌ها نرم شد و شروع کرد به استفاده از شیشه. من که هیچ وقت ندیده بودم! حتی مادرم هم متوجه این موضوع نشده بود. گاهی با التماس و گاهی با اصرار و بعضی اوقات با فحش و بد و بیراه از من پول می‌گرفت. از بیرون به گوشمان رسید که پدر معتاد شده. من سنی نداشتم ولی می‌دانستم این کارهای پدر نشان از درد بی‌درمانش، اعتیاد دارد. افکارم پریشان بود. خرج و مخارج خانه، مدرسه خواهرهایم و

را با ذوق و شوق بردم خانه. مادرم مات و حیران مانده بود. آخر پنج ماهی بود که بوی برنج در خانه‌مان بلند نشده بود. دستان مادرم لرزید. پدرم خیره به گونی شده بود. ماجرا را گفتم و مادر آن شب رشته پلویی گذاشت که بوی عطرش تمام خانه را در برگرفت و خواهرهای دوقلو و برادر کوچکم از خوشحالی بالا و پایین می‌پریدند و برای عروسک‌های‌شان تعریف می‌کردند که قرار است برویم رستوران. آن شب تصمیم گرفتم که دیگر درس نخوانم و بروم دنبال کار. هر چند مادرم راضی نمی‌شد ولی اینقدر فشار مالی داشتیم که قبول کردند. ولی نیت داشتیم که شبانه ادامه تحصیل بدم. سه سالی بود که کارگر بودم و تا ۹ شب در مغازه کار می‌کردم. چندان وضعیت مالی‌مان خوب نشد ولی حداقل مادرم مایحتاج روزمره زندگی را می‌توانست تهیه کند و نسیه خرید نمی‌کرد. همین برایمان کفایت می‌کرد.

ولی هنوز عطر برنج و گوشت در خانه‌مان نبود و همیشه حسرت به دل غذای خوب بودیم. خواهرهای دوقلویم بزرگ شده بودند و می‌خواستند کلاس اول بروند. و من هم وقت سربازیم بود. پدر که شرایط جسمی‌اش نه تنها درست نشده بود بلکه دچار اعتیاد شده بود و شیشه مصرف می‌کرد، کم کم دچار توهم می‌شد. یک بار یادم می‌آید به مادرم می‌گفت تو باید با من پرواز کنی و دست‌های مادرم را

هوا گرم بود و کولرخانه‌مان خراب، برای تعمیر آن پولی نداشتیم، ولی خدا باد ملایمی را فرستاده بود تا ما را از این گرما نجات دهد. دراز کشیده بودم و احساس لذت بخشی داشتم و در عالم دیگری سیر می‌کردم. ناگهان صدای مادرم بلند شد مرتضی! مرتضی! از جا پریدم و گفتم: بله مادر. مادرم با صدای عصبانی گفت برو از حسن علی بقال این وسایل مورد نیاز رو بگیر. با اکراه از حالت خوشی که داشتم دل‌کندم و رفتم پول بگیرم. مادرم گفت: «از کجا بیاورم برو نسیه بردار بگو پدرم آخر برج می‌آید برای تسویه.»

می‌دانستم آخر برج هم که بیاید باز هم آه در بساط نداریم. پنج ماهی بود که پدرم به خاطر دیسک کمر خانه‌نشین شده بود. و من هم با درست کردن فرفره خرج خودم را در می‌آوردم؛ چه کار می‌توانستم بکنم! وقتی رفتم جلوی در مغازه صد دفعه این پا و آن پا کردم دلم راضی به رفتن داخل مغازه نبود اما بالاخره وارد شدم. با خجالت سفارش مادرم را دادم و گفتم بگذارید پای حساب‌مان.

حسن علی با لبخندی مهربان گفت: راستی مرتضی این گونی برنج را یک نفر اینجا گذاشته بود که بدهم دست کسی که نیازمند است من کسی را نمی‌شناسم اگر تو کسی را سراغ داری ببر بده دست اهلش.

چشمانم از اشک جمع شد. گونی بیست کیلویی

پدر بیمار و معتاد سخت اندوهگینم کرده بود. تا اینکه به سن سربازی رسیدم. پیگیری کردم که بتوانم کفیل خانواده شوم. ولی فایده نداشت قرار شد دفتر چه سربازی را بگیرم و خودم را به پادگان معرفی کنم.

دوماهی گذشت؛ در موقع خدمت سربازی تمام درگیری ذهنیم؛ خانواده ام بود. من مسؤول و مراقب انبار برای تهیه غذا بودم. این مسؤولیت را به من سپرده بودند. چند تن برنج برای غذای سربازها فرستادند و من باید به تعداد، گونی‌ها را به آشپزخانه می‌سپردم. دو تا از دوستانم که با من مراقب بودند هم، وضعیت مالی من را داشتند. یک ماهی بود که دلم یک بشقاب پلوی گرم برای خانواده ام می‌خواست. بوی عطر برنج من را گیج و منگ خود کرده بود. خیلی وقت بود دور هم نتوانسته بودیم غذای درستی بخوریم.

وسوسه شدید همه‌ی وجودم را گرفته بود. هم خدمتی‌هایم نیز همین وضعیت را داشتند. با هم نقشه کشیدیم یکی از این گونی‌ها را بین خودمان سه نفر تقسیم کنیم و ببریم به خانه‌مان. هم ترس تمام وجودم را گرفته بود و هم خوشحال از اینکه صورت پر نشاط پری و مهری را می‌دیدم که چقدر بالا و پایین می‌پرند و شادی می‌کنند. ناخودآگاه صورت معصوم آن‌ها را به یادم آوردم. لبخندی از روی آرامش روی صورتم را گرفت و دیگر اضطراب نداشتم و با اطمینان از اینکه کارم درست است، با عجله آن را به سه قسمت تقسیم کردیم و طوری جاسازی کردیم که کسی متوجه نشود.

از محل خدمت دور شدم. وقتی رسیدم خانه مادرم متعجب شد. اما گفتم به تمام سربازها برنج به این اندازه دادند استقبال کرد و اصرار داشت وقتی آن را درست کند که من هم آن‌جا باشم. به پافشاری مادرم توجه نداشتم فقط ذهنم در حال تحلیل این بود که وقتی بفهمند چه اتفاقی می‌افتد. وقتی مادر بوی عطر برنج را در خانه به راه انداخت من احساس کردم حالت

تهوع دارم از آشوب درونم روی پا بند نبودم اولین بار بود که چنین کاری کرده بودم. شیطان درونم فریاد می‌زد یک مشت برنج به جایی بر نمی‌خورد!! و قلبم آرام می‌گفت: فکر نمی‌کنی داری نان حرام جلوی خانواده‌ات می‌گذاری. اگر بفهمند می‌خواهی چه جوابی بدهی.

شیطان نهیب زد اینقدر نادان نباش این حق توست و وجدانم گفت تو باید جوابگوی خدا باشی.

در جنگ و ستیز با خودم بودم که صدای مهربان مادرم به گوشم زمزمه کرد. مرتضی پنج صبح است. تو که شام نخوردی بلند شو لقمه‌ای بخور و برو پادگان، هنوز آشوب درونم آرام نشده بود دلم می‌دانست کارم اشتباه بوده ولی یک شب خوب برای خانواده ام می‌ارزید به تمام مسایل بعد.

وقتی از خانه بیرون می‌رفتم روی پوتین‌های سربازی‌ام در کاغذی با مداد که کلی غلط‌امالایی داشت نوشته شده بود: «داداش عزیزم، بهترین غذا را دیشب خوردم. باز هم برایمان پلو می‌آوری؟» خط خواهرم مهری که در کلاس اول دبستان درس می‌خواند بود. چشمانم خیس شد و نوشته‌ها را تار می‌دیدم. دلم می‌خواست، زار بزنم و گریه کنم. کاغذ پاره مهری را روی قلبم گذاشتم و بغض گلویم را قورت دادم، تا مبادا کسی بیدار شود. نامه را بوسیدم و در جیب لباس نظامی‌ام گذاشتم. نمی‌دانستم چه پیامی در انتظارم است. اگر بازخواست می‌شدم چه جوابی داشتم که بدهم. مگر هیچ دلیلی دزدی را توجیه می‌کرد؟

به سمت پادگان رفتم. وقتی وارد پادگان شدم من را خواستند در شمارش گونی برنج‌ها کسری آورده بودند. من را فرستادند برای بازجویی و برایم پرونده تشکیل دادند. ای کاش همه این‌ها یک خواب بد بود. اما واقعیت در نوشته خواهر کوچکم بود. شاد کردن دل خانواده. اما به چه قیمتی، آن‌ها که به نداری عادت کرده بودند.

با بردن برنج آن‌ها را دوباره دعوت به داشتن و حق تغذیه و خوراک خوب، کرده بودم. آن‌ها که کنار آمده بودند. این نامه مهری نشانه این بود که نباید این کار را می‌کردم، چون دلشان دوباره هوای پلو کرده و باز می‌خواهند.

قاضی مبلغی را به عنوان جریمه نقدی برایم معین کرد. با ناله و التماس گفتم: آخر من از کجا این جریمه را بدهم؟! گفتند می‌توانی به جای آن به زندان بروی، اما اگر به زندان می‌رفتم تکلیف خانواده ام چه می‌شد؟ آن‌ها به من احتیاج داشتند. آن وقت من غذایم را با اشک و آه می‌خوردم و آن‌ها گرسنه بودند. انتخاب بین جریمه و زندان. جریمه بهتر بود ولی نداشتم. به خودم نهیب زدم که چقدر اشتباه کردم. یک جاهایی باید پا روی دلم می‌گذاشتم. چون بهتر آن بود که چند ماه دیگر خانواده ام درد نداری و فقر و گرسنگی را می‌کشیدند تا من برای آن‌ها لقمه حرام ببرم تا مال دزدی بر سر سفره خانواده ام گذاشته شود. این دوستی و عشق نبود. خودخواهی من بود که بخواهم شادی آن‌ها را ببینم و از دیدن آن لذت ببرم. تصمیم گرفتم لب به سخن بگشایم و رازهای زندگی و خانواده‌ی بی‌بضاعتم را برای آقای قاضی شرح دهم. ایشان نیز وقتی از وضعیت زندگی من باخبر شدند تخفیفی را برایم در نظر گرفتند. اما ای کاش هرگز این خطا را مرتکب نشده بودم، ای کاش.....

کاش ما نیز به جامعه و دوستان و اطرافیان خود، به آن‌ها که به نان شب محتاج می‌باشند و با سلی صورت خود را سرخ نگاه می‌دارند و هرگز از نداشته‌ها و زجرهایی که در زندگی می‌کشند سخنی بر لب نمی‌آورند بیشتر توجه کنیم. یقیناً می‌توانیم دست در دست یکدیگر دهیم تا از وقوع چنین جرایمی در جامعه پیشگیری شود.

هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف پانزده درصد
شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست
عادی ۱۱۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۳۴۰/۰۰۰ ریال و
برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۱۲۰/۰۰۰ ریال و با پست
سفارشی ۳۷۵/۰۰۰ ریال می‌باشد.
- ۷- متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۸۰/۰۰۰ ریال
به حساب نشریه می‌توانند آرشیو الکترونیکی ماهنامه‌ی
دادرسی شماره‌های ۱ الی ۸۲ را که قابلیت‌هایی هم چون
جست و جوی موضوعی و تهیه‌ی پرینت مطالب و امکانات ویژه‌ی
دیگر دارد، از دفتر این ماهنامه تهیه نمایند. لازم به ذکر است
نرم افزار مذکور صرفاً قابل نصب بر روی ویندوز xp می‌باشد.
- ۸- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود
می‌باشد.
- ۹- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین
مجله اعلام نمایید.
- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی
حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلا
می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از
پانزده درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند. سپاس گزاریم.
- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه‌ی دادرسی،
نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً
قید نمایید.
- ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبایه شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳
نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله
ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم
تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده
به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای
مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی ارسال دارید.
- صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
تلفن: ۸۸۴۷۳۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷ تلفکس: ۸۲۹۰۲۵۷۸
- ۳- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد
خود نگه دارید.
- ۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
- ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت
تهران، با پست عادی ۱۲۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۳۵۵/۰۰۰
ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۱۳۰/۰۰۰ ریال و با
پست سفارشی ۳۹۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.

فرم اشتراک

ماهنامه‌ی دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

شماره اشتراک:

تاریخ تولد:

نام و نام خانوادگی:

مبلغ واریزی:

شغل:

میزان تحصیلات:

شش نسخه از شماره

☐ اشتراک مجله

نوع درخواست: ☐ آرشیو الکترونیکی

نشانی کامل جهت ارسال نشریه:

تلفن:

صندوق پستی:

کد پستی:

پست الکترونیکی: